

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس من آری کن حکان و رحمن فرمای کل بحان نسخہ دہندیر اعنی گلستان قہرۃ الامرار شیخ مصلح الدین سعد شیرازی سعی اہتمام انتظام مالاکلام ملا مراد خواجہ ایشان بن صالح خواجہ ایشان فرانسہ ہمازمنت ترجمہ یافتہ می

شوق گلستان

گشتہ بود لہذا در بلدہ تاشکند در مطبع غلامی مطبوع شدہ مسرورہ رف نگرانی چشم مشتاقان کشیدہ و کافہ حقوق و تکرار طبعش مترجمہ نہ کردہ را مخصوص کردانیدہ دیگرانرا ممنوع گردانیدہ شد

مَطْبَعُ الْبَلَدِ تَاشْكَندِ

در بیضا زین رفته و قصبه الجبیب حدیثش که همچو شکر میجو زنده
 یروز ریغنه یا سلیش در ونی شکر گبی شیرین سوز لاری برین مستغ و متلذذ بولور لار
 و رقعہ منشا تش که همچو کاغذ ز میس بند بر کمال فضل و بلاغت او حمل
 و یازدیغی اشعار کاغذ پاره لاری بی که کاغذ آنچه گبی مزیز تو توبی طرافتہ المیار لاری نیک کمال فضل و بلاغت کا نسبت ایلاک
 نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دائرہ زمان و قائم مقام سلیمان
 ممکن ایام سدر بلکه جان نیک صاحبی و دائرہ زمان نینک طبعی و حضرت سلیمان نیک قائم مقامی
 و ناصر ایل ایمان شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد
 دایل بیان نیک معادنی شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین زنگی او غنی سعد و سعد نینک
 بن زنگی ظل اللہ تعالیٰ فی ارضہ رب ارض عنہ و ارضہ بعین عنایت نظر
 او غنی ابو بکر دور یروز ریغنه خدای نیک سیسی یارب انبیا رضی اللہ عنہم و انبی اولی الامر علیهم السلام
 کرده است و تحسین بلین فرموده و اراد صادق نموده لاجرم کافه انام
 قرامیش در و سوز ریغنه کوب آفرین بویو میشد در و چین خویش کور سامتیش در ناچار خواص و عوم دین
 از خواص و عوم محبت او گرا آیدہ اند که الناس علی دین ملوک کرم رابعی
 جمله خلق سعدی نینک محبتیغسل تیش از زیر کلام بالسی پادشاهی نینک سکوت عادت تیغته تابع دور

در بیضا زین رفته و قصبه الجبیب حدیثش که همچو شکر میجو زنده
 یروز ریغنه یا سلیش در ونی شکر گبی شیرین سوز لاری برین مستغ و متلذذ بولور لار
 و رقعہ منشا تش که همچو کاغذ ز میس بند بر کمال فضل و بلاغت او حمل
 و یازدیغی اشعار کاغذ پاره لاری بی که کاغذ آنچه گبی مزیز تو توبی طرافتہ المیار لاری نیک کمال فضل و بلاغت کا نسبت ایلاک
 نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دائرہ زمان و قائم مقام سلیمان
 ممکن ایام سدر بلکه جان نیک صاحبی و دائرہ زمان نینک طبعی و حضرت سلیمان نیک قائم مقامی
 و ناصر ایل ایمان شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد
 دایل بیان نیک معادنی شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین زنگی او غنی سعد و سعد نینک
 بن زنگی ظل اللہ تعالیٰ فی ارضہ رب ارض عنہ و ارضہ بعین عنایت نظر
 او غنی ابو بکر دور یروز ریغنه خدای نیک سیسی یارب انبیا رضی اللہ عنہم و انبی اولی الامر علیهم السلام
 کرده است و تحسین بلین فرموده و اراد صادق نموده لاجرم کافه انام
 قرامیش در و سوز ریغنه کوب آفرین بویو میشد در و چین خویش کور سامتیش در ناچار خواص و عوم دین
 از خواص و عوم محبت او گرا آیدہ اند که الناس علی دین ملوک کرم رابعی
 جمله خلق سعدی نینک محبتیغسل تیش از زیر کلام بالسی پادشاهی نینک سکوت عادت تیغته تابع دور

آشامم از آفات مشهور ترست
 کون دین اثریم شهرتی معلوم بشر دور
 هر عیب که سلطان پسند ترست
 هر عیب که سلطان سیوار اول عین نزد دور
 رسید از دست محبوبی بدستم
 قولو مغیبتی هر دلبر قولیدین

زانکه که ترا بر من سکین نظرست
 اول وقت که سندن من سکین نظر دور
 گزود همه عیبها بدین بنده دست
 هر چند همه عیب بو بند نگده مقرر
 کلی خوشبوی در حمام روزی
 کونی حماده خوشبوی بر لای

در بیضا زین رفته و قصبه الجبیب حدیثش که همچو شکر میجو زنده
 یروز ریغنه یا سلیش در ونی شکر گبی شیرین سوز لاری برین مستغ و متلذذ بولور لار
 و رقعہ منشا تش که همچو کاغذ ز میس بند بر کمال فضل و بلاغت او حمل
 و یازدیغی اشعار کاغذ پاره لاری بی که کاغذ آنچه گبی مزیز تو توبی طرافتہ المیار لاری نیک کمال فضل و بلاغت کا نسبت ایلاک
 نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دائرہ زمان و قائم مقام سلیمان
 ممکن ایام سدر بلکه جان نیک صاحبی و دائرہ زمان نینک طبعی و حضرت سلیمان نیک قائم مقامی
 و ناصر ایل ایمان شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد
 دایل بیان نیک معادنی شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین زنگی او غنی سعد و سعد نینک
 بن زنگی ظل اللہ تعالیٰ فی ارضہ رب ارض عنہ و ارضہ بعین عنایت نظر
 او غنی ابو بکر دور یروز ریغنه خدای نیک سیسی یارب انبیا رضی اللہ عنہم و انبی اولی الامر علیهم السلام
 کرده است و تحسین بلین فرموده و اراد صادق نموده لاجرم کافه انام
 قرامیش در و سوز ریغنه کوب آفرین بویو میشد در و چین خویش کور سامتیش در ناچار خواص و عوم دین
 از خواص و عوم محبت او گرا آیدہ اند که الناس علی دین ملوک کرم رابعی
 جمله خلق سعدی نینک محبتیغسل تیش از زیر کلام بالسی پادشاهی نینک سکوت عادت تیغته تابع دور

در بیضا زین رفته و قصبه الجبیب حدیثش که همچو شکر میجو زنده
 یروز ریغنه یا سلیش در ونی شکر گبی شیرین سوز لاری برین مستغ و متلذذ بولور لار
 و رقعہ منشا تش که همچو کاغذ ز میس بند بر کمال فضل و بلاغت او حمل
 و یازدیغی اشعار کاغذ پاره لاری بی که کاغذ آنچه گبی مزیز تو توبی طرافتہ المیار لاری نیک کمال فضل و بلاغت کا نسبت ایلاک
 نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دائرہ زمان و قائم مقام سلیمان
 ممکن ایام سدر بلکه جان نیک صاحبی و دائرہ زمان نینک طبعی و حضرت سلیمان نیک قائم مقامی
 و ناصر ایل ایمان شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد
 دایل بیان نیک معادنی شهنشاه معظم اتابک عظم مظفر الدین زنگی او غنی سعد و سعد نینک
 بن زنگی ظل اللہ تعالیٰ فی ارضہ رب ارض عنہ و ارضہ بعین عنایت نظر
 او غنی ابو بکر دور یروز ریغنه خدای نیک سیسی یارب انبیا رضی اللہ عنہم و انبی اولی الامر علیهم السلام
 کرده است و تحسین بلین فرموده و اراد صادق نموده لاجرم کافه انام
 قرامیش در و سوز ریغنه کوب آفرین بویو میشد در و چین خویش کور سامتیش در ناچار خواص و عوم دین
 از خواص و عوم محبت او گرا آیدہ اند که الناس علی دین ملوک کرم رابعی
 جمله خلق سعدی نینک محبتیغسل تیش از زیر کلام بالسی پادشاهی نینک سکوت عادت تیغته تابع دور

کتاب گلستان بعون اللہ الملک امان تمام شد
 کتاب گلستان غایت آئین پیلان تمام ہو گئے

ذکر پادشاہزادہ جهان بن ابی بکر بن نورالدقبہ

ابو بکر بن سعد ینک اوست شہزادہ جهان سعد نورالدقبہ ینک ذکریہ دور



و تمام آنکہ شود بحقیقت کہ پسندیدہ آید و بارگاہ شاہ جهان پناہ سایہ کردار
 اما گلستان حقیقتہ اول وقت تمام ہو لو کہ مقبول لیسہ پادشاہ جهان پناہ ینک در کاہیندہ
 و پر تو لطف پروردگار و ذخیر زمان و کف امان المؤمنین من السماء
 و ہمد ینک اثر لطفی و زمان ینک ذخیرہ ہی امان ینک شہزادہ ہی آسمانین ظفر تابکان
 المنصور علی الاعلاء عضد اللدولۃ القاہرۃ سراج المملۃ الباہرۃ
 دشمنلاری دستغیب غلاب ہوکان دولت غالبہ ینک بازوسی ملت معتبرہ ینک نوری

کتاب گلستان حقیقتہ اول وقت تمام ہو لو کہ بارگاہ شاہ پناہ سایہ کردار
 اما گلستان حقیقتہ اول وقت تمام ہو لو کہ مقبول لیسہ پادشاہ جهان پناہ ینک در کاہیندہ
 و پر تو لطف پروردگار و ذخیر زمان و کف امان المؤمنین من السماء
 و ہمد ینک اثر لطفی و زمان ینک ذخیرہ ہی امان ینک شہزادہ ہی آسمانین ظفر تابکان
 المنصور علی الاعلاء عضد اللدولۃ القاہرۃ سراج المملۃ الباہرۃ
 دشمنلاری دستغیب غلاب ہوکان دولت غالبہ ینک بازوسی ملت معتبرہ ینک نوری

کتاب گلستان حقیقتہ اول وقت تمام ہو لو کہ مقبول لیسہ پادشاہ جهان پناہ ینک در کاہیندہ
 و پر تو لطف پروردگار و ذخیر زمان و کف امان المؤمنین من السماء
 و ہمد ینک اثر لطفی و زمان ینک ذخیرہ ہی امان ینک شہزادہ ہی آسمانین ظفر تابکان
 المنصور علی الاعلاء عضد اللدولۃ القاہرۃ سراج المملۃ الباہرۃ
 دشمنلاری دستغیب غلاب ہوکان دولت غالبہ ینک بازوسی ملت معتبرہ ینک نوری

عقدان در یک اول در یک
پسندید و با یک کوز بر
در خانه با نقل با بزم
توجه با رعایت مناسبت
بولی بستاند و در پانز
جبری بکرم با مصاحبت
صله بولوب من است
متخصص در وقت و است
با اخلاق با خلق و است
پسندید و در وقت و است
دو و حصول ترکیب و تقدیر
چونیک اولیدین در وقت
دو در اصل یکت لیکن تو یک
دو در اصل یکت لیکن تو یک
دو در اصل یکت لیکن تو یک
دو در اصل یکت لیکن تو یک

بر زمین نهاد و گفت این سپهر همچنان از باغ زندگانی بر نخورده است
یرکا قویدی و دیدی بواله رفیق لاریک الان تیریکلک باغیدین میوه بیماکان دور
وازر یغان جوانی تمتع نیافته توقع بکرم و اخلاق خداوندی آنست که
ویکت یکت اولیدین بهره انان ایمادور پادشاه نیک اخلاق کر میدین امید اولدور که
به بخشیدن خون او بر بنده منت نمی ملک روی ازین سخن هم کشید
بونیک فامینک عفونی بوبنده منت قویاسن پادشاه بوسوزین یوزینی او کوردی

و موافق رأی بلندش نیامد و گفت میت
دائینک ای عالی سینه موافق کیلادی و دیدی

پر تو نیکان گیر و هر که نیادش است
بخشیلار خوبی نی تو تماس کییک نیادی این
تر میت ناهل چون گردگان کنبند
پرورش برصل عه کنسبذاشیده گردگان

سل و تبار ایسان منقطع کردن اولی ترست و بیخ و بنیاد ایسان بر او زن
بولار نیک صل و تسلینی منقطع ایلاماق اولی راق دور و بولار نیک بیخ و بنیادین قوماراق
بهتر که آتش نشاندن و انحرگنشدن و فعی کشتن و بیخه گامشدن کار ضرر و مندانست
اعلاد دور زیرا که اوت غذا و چور و ب و قویینی قویاق و بلان غذا اولدور و بی باله سینی سا قلاماق عقلا نیکیشی اییدر

ابراگر آب زندگی بارده
کر بولو طیاغ در در سه آبکیات
هرگز از شاخ بیدر نخوری
تال شاخی دین بیاسن اصلا بر
کرنی بوریا شکر نخوری
بوریا قوشی بر در شو شکر
با فرومایه روزگار مبر
اصلا پست بولسه تربیت قیله

وزیر این سخن بشنید طوعا و کرها به پسندید و حسن ای ملک آفرین خواند
وزیر بوسوزن ایشیت خواهاسون خواهاسون بقبول کردی پادشاه نیک حسن ای و تبریزه تحسین ایلامادی

یعنی امیر شوکر که در عیونیک
موند عفو ایامین ۱۳
پرتو ضیا از منصف
نیک نغنی نیکت جی با کبیر در
ایمان دیک با هر که نرس
تقدیریه دور و بنیادین
زل منصفیه با نابل
نغ سلیمان ابن عثمان در گردگان
ایکات فاسی و اونی کسور
ایکین میقتوح دور و بعضیلار
کات تا زحور و بعضیلار
اول در اولی نغ دور و بیار
نغ غافل دیک کبیر با کاف
کبیر دور در قریب انجیا
پر قوی و حصول بیخ نغ
هریکه هر شت و بیخ نغ
دور صای بخشیلار دین
اسب تو تراویس صغ نغ
اول نیک قوشی اوجون دور
یعنی ناهار و غنیش نغ
قبر او سینه با کف نغ
دور یعنی قبرا و سینه با کف
قرا نال کانی نیک بر اصلا
تا نغ ایلام ۱۳
نغ دور و تا نغ ایلام
دور ایامین شوکر که در عیونیک
دور ایامین شوکر که در عیونیک
دور ایامین شوکر که در عیونیک
دور ایامین شوکر که در عیونیک

باب اول

۳۷ در عاقبت خبر

مغز و خایب در استقامت و در آن
مغز و خایب در استقامت و در آن
مغز و خایب در استقامت و در آن

دانی که چه گفت زال با برستم کرد
پهل زال نزدیدی رستم و عظامت ایکناناه
دیدیم بسی آن سر حشمت خرد
کور دوک نه قدر کپی که لاق نینک سیانی

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
دشمن نه کیچک سنا مانغای پنج آند
چون شتر آمد شتر و بار بر برد
تیوه ایلمه یوک آقیزدی کوبیکلکانه

فی الجمله وزیر سپهر ایکنانه برد و مبارز و نعمت پر پرورد و استاد ادیب بر تربیتش
حاصل کلام وزیر بانه از ایند کیب باردی و ناز و نعمت برله پرورش ایلمادی و ادب پر کوچی سنا از اینک تربیه حسین
نصب کرد و حسن خطاب و در جواب و سار ااداب ملوکش بیا موختند و در نظر
تعیین ایلمادی تا کیم حسن خطاب و در جواب و جمیع پادشاهار ااداب و ارکانینی اور کانه لار حتی جمله
همگنان پسندیده آمد باری وزیر از شمال و اخلاق او در حضرت ملک شمه
اقوان امثالی نظریه مقبول کیلدی بر گره وزیر اینک اخلاق او و صافیدین پادشاه آلدیده بر اندک
میگفت که تربیت عاقلان در وی اثر کرده است و جل قدیم از جبلت او
سوز لادی که عقلمانیک تربیه سی انکا تا شیر ایتیمش دور و ایکی جهالت اینک خلقیتدین

بدر رفته ملک ازین سخن مستجم آمد و گفت بیت
زایل بولیشد و پادشاه هغه بوسوزن کولکو کیلدی و دیدی

عاقبت گرگ زاده گرگ شود
عاقبت بوری سنا بوری بولور

گر چه با آدمی بزرگ شود
گر چه انسان بچسیده کاته بولور

سالی دو برین برآمد طائفه اوباش محله بدو پیوستند و عقد موافقت بستند
بره کاسنه بو حال از ره ادونه محله ریاسلار بدین بر طائفه ای نکا قوشولدیار و موافقت عهد و پیمانین باغلا دیلا
ماه بوقت فرصت وزیر را باد و پیشش بکشت و نعمت بی قیاس برداشت
حتی وقت فرصته وزیر نیکا اوغیا پیلان اولدوردی و حساب سیزمال و نعمتی کوناردی

باب اول
باشقاردی حقیقیش تیک دورا
مرا داد افراخ و از الم دورا
عاقبت با کپایان و نهانیت و
تسخیری بوردی دورا بزرگ
ادایش با بوش نینک جمع عقیده
بولسه بر جنبش دن کاندانی اهلصاح
مخاز صراح دور بو جاید ۱۲
لوند دور دیاک و دریمه کیمت
و جلال و عظم و نهانیت کیمت

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
دشمن نه کیچک سنا مانغای پنج آند
چون شتر آمد شتر و بار بر برد
تیوه ایلمه یوک آقیزدی کوبیکلکانه

اولینک سینه بزرگه بخار
 دله لاله که تا غلامه ده بود
 بویایده او غلامه تورادورمان
 جای مراد در ۱۲ کله ششم
 نیکه ای صبح کین پنجین
 یخیزه نمور که فولاد و لاریان
 بولور از من قلیب لولک ۱۱
 نمور دن کیه که باه که باه
 کله باران که باه که باه
 چوت رباط صفت لاله دور
 طبع اضافه سی لاله دور
 و شین باران در راج دور
 در باغ بار وید نعلینک دور
 طاقی دور و لاله کور دور
 اگر کتب دی اختیار نمور
 نظمین طبع لاله کور دور
 اینک طبع لاله کور دور
 با اینک طبع لاله کور دور

و در مغاره دروان کجای پذیرشست و عاصی شد ملک دست تحیر بر بدان گرفت گفت
 و او غلام زینک شماره سیلانی نیکه درین مغاره و توردی عاصی بگری پادشاه حیرت بارما قیغه تیشی پیلان تیشلادی دیدی

ناکس تربیت نشود ای حکیم کس
 ناکس نه تربیت ایره مزاجی حکیم کس
 در باغ لاله روید و در شوره بو خم
 اندن چمنده کل او ناد و در شوره اوزره خلک
 در و تخم گل صنایع گردان
 عمل تخمی که صنایع قیسه انده
 که بگردن بجای نیک گردان
 یا نیک یک ایو لار غم جهانده

شمسینیک ز آهن بد چون کند کسی
 تیموریان ایسه نصل اونقای کوزل قیلچ
 باران که در لطافت طبعش خلاف است
 میغوره لطف طبیعه اصل خلاف یوق
 زمین شوره سنبل بر نیارد
 زمین که شوره بولسه سنبل و نهاس
 نمویی با بدان کردن چنانست
 یا نمار غم ایو یک اول کیم دور



عالم لاله طاعت کیم
 و سلیقه ایو دور هر چه بود
 خلف قیاس و یکیم باران
 نیک لطف قیغه خلاف
 قیاس با غمده او کورار
 و شور تفرات لاله کورار
 کورار او نیک که باه
 منفی مط کور غمده
 ای کس که اقال ملانده
 ۱۲ کله زمین شوره دور
 اضافه سینه بزرگه بخار
 زمین سینه بزرگه بخار
 و در مغاره دروان کجای پذیرشست
 و او غلام زینک شماره سیلانی نیکه درین مغاره و توردی عاصی بگری پادشاه حیرت بارما قیغه تیشی پیلان تیشلادی دیدی

دور کون بو جایه که باه که باه
 خلیف لطف نیک که باه که باه
 کلاله عبدالغنی ای کس که باه که باه
 جایی با حقیقه یک دور
 و در مغاره دروان کجای پذیرشست
 و او غلام زینک شماره سیلانی نیکه درین مغاره و توردی عاصی بگری پادشاه حیرت بارما قیغه تیشی پیلان تیشلادی دیدی

۲۹ غفلت بر
 خیزد در آن ننگ خرد لاری
 و غنیمت ننگ بر رخسار خندان نخلیست
 بیچارگان سوزنده از آتش کاف
 در آن کسب که آید از راه دین
 بر ز ننگ یک است یک و دو کاف
 عیب و عیبه صغیره
 پیش از نه مراد در ادب
 بپوشد عیب زاده ننگ
 عقل ننگ خیزد در غنیمت
 گوید تا بان و درخت آن ننگ
 منتهی به کجی ننگ است و ننگ
 عیب و عیبه صغیره
 حاصیله ایشان است

صداقت و دولت
 سعادت و درخت آن
 لامع و درخت آن
 له و درخت آن
 مطلق و درخت آن
 کاف و درخت آن
 بسیار کاف و درخت آن
 که اوقات آن قدر
 چه معنی است
 ترکیب تا پیچیده
 استفاده ایثار و اجابت
 بسیار در دور با منتهی

حکایت سربنگ زاده رابر در سرای غلش دیدم که عقل و کیهانستی فرهم
 برایم زاده سلطان غلش نینگ سرا بی ایشکیده کوردوم که عقاود کادوت و فرس

و فراستی زائد الوصف داشت وهم از عهد خودی آثار بزرگی در ناحیه او سپید
 درایتی وصف بیان زین تا شکاری ایردی و یک یک یک زاینده هم کاتر یک علامتتاری نینگ پیشانه سپیده ظاهری

	می تافت ستاره بلندی یشناروی بیوک ستاره هوش	بالای سرشن هو شمندی ایش او ستینه یردی پر هوش	
--	--	--	--

فی اجمل مقبول نظر سلطان آمد که جمال صورت و کمال معنی داشت
 حامل کلام امیر زاده سلطان نینگ نظریه مقبول بولدی زیرا که صورتی جالنه و با ننده کانه مالک ایردی



و حکم گفته اند تو انگری بهنرست نه مال بزرگی بعقلت نه مال اسامی حسرت او
 و حکیم لار دیشلار دور که با لیک نه کمال سیلان دوران پلان یما سد و در کاتر یک عقل سلان و دانش پلان ای و دتار نینگ نشانی اولاند

باب اول
 بهمن کون مهراجت
 مهارت با صفت و صنفه
 استظهار در باره امام
 مبتذل در عین
 نبوغ در دور عین
 نیکبخت در بعضی
 دینش که با بعضی
 در ترجمه با دی علی
 اللعنه صبر پیش
 دور بس افعال النفس
 بود که با منتهی علوم
 ایاز بنگان ننگ
 ابابوقشید و افعال
 ایاز بنگان ننگ
 بویشتد در بول
 اسل مطلب خود
 استیسا جنس
 دین مراد در اولک
 کیهانستی
 دین مراد در اولک
 کیهانستی
 دین مراد در اولک
 کیهانستی
 دین مراد در اولک
 کیهانستی
 دین مراد در اولک
 کیهانستی

۴
 کرده است از ایام
 علم الی بولویست
 اولی ایما سرد
 و عقاود و حقیقه
 و ادبیکه ای
 کیهانستی
 بعضی و در غنیمت
 دین مراد در اولک
 کیهانستی

۳ بیت نجاه ایله دور نه مال ایله دور بیگم اولو غلوق کمال ایله دور ۱۳

از او که در این کتاب...
چون در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...
و در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...
چون در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...

حسد بدند و بختیستی مستم کردند و در کشتن او سعی بیفایده نمودند مصرع

اینگاه حسد ایلامدار و بر خیرات بیلان از مستم قید یار و اینک از در واقع فایده سینه کو کوشش کور ساء لار

دشمن چو کند جو مهربان باشد دوست	ملک پرسید که موجب خصمی ایشان
دشمن نه قیلور که مهربان بولد دوست	پادشاه سوال ایلامدیکه سینه کینگه اولار نینگ

در حق تو چیست گفت در سایه دولت خداوندی بهنگنا ز اراضی کردم مگر

خصوصت لاری نیکویی دور بیک زاده ایی سایه دولت سلطانیده جگه سینی خوشنود ایلامدیم الال
حسد در آنکه اراضی نمی شود و الا بزوال نعمت من دولت ما قبل خداوندی باقی بود
حسدی که راضی بولاس فقط منینگ نمیزنیکه والی بیلان راضی بولور لار دولت ما قبل ایدشهی ایلامدیم

تو انم آنکه نیازم اندرون کسی	حسد در آنچه کنم که خودم بر رخ درست
مجا بید اول که رنجیم غوم آیش دلنی	حسد نه قیلور من که اوزی و رنجده دور
بمیر تا بروی ای حسود کین نجیست	که از مشقت آن جز بزرگ نتوان است
اولوب خلاص بول ای حاسد او شبور بجی کیم	اینک مشقتدین تو ریشیش اولیش سید دور

شور بختان بار ز خواهند	مقبلا از زوال نعمت چو جاه
بخته بد لار امید ایله ایستر	یک بخت لار نه دو لیتنه زوال
گر نه بمید بر وز شب پر چشم	چشمه آفتاب را چه گناه
شب پره کوزی کور سه کوندوز	کون کوزینی کورینک کجانه و بال
راست خوابی هزار چشم چنان	کور بهتر که آفتاب سیاه
توغویسی شو که او کبی مینک کوز	کور بوسون کورالمس سیه کمال

حکایت یکی را از ملوک بجز حکایت کنند که دست تطاول بهال رعیت

بجز پادشاه لاریین بر سینه حکایه ایبار لار که تصدی قولین رعیت مالینه

اینک از در واقع فایده سینه کو کوشش کور ساء لار
چون در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...
و در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...
چون در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...

باب اول

از آنکه در این کتاب...
چون در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...
و در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...
چون در این کتاب...
از آنکه در این کتاب...

از ریزه ایست که بر ایلاک بود عیار یک معنی محتمل در معنی معنی ایلاک و باقی برینه زیارت ایلاک یک دور و بعضی از آن اول من حیث العبارت تکلف برین خالی باشد و در پیش از او افتاد و در او بیجان و او در پیش از او افتاد و در او بیجان

نقیل ۱۲ شش ماهی جمع با چون در ایلاک بود عیار یک معنی محتمل در معنی معنی ایلاک و باقی برینه زیارت ایلاک یک دور و بعضی از آن اول من حیث العبارت تکلف برین خالی باشد و در پیش از او افتاد و در او بیجان و او در پیش از او افتاد و در او بیجان

باجل اول از اولی جیف در معنی ایلاک بود عیار یک معنی محتمل در معنی معنی ایلاک و باقی برینه زیارت ایلاک یک دور و بعضی از آن اول من حیث العبارت تکلف برین خالی باشد و در پیش از او افتاد و در او بیجان و او در پیش از او افتاد و در او بیجان

اول من حیث العبارت تکلف برین خالی باشد و در پیش از او افتاد و در او بیجان و او در پیش از او افتاد و در او بیجان

ناگاه سواری از در آمد و بشارت داد که فلان قلعه بزلت خداوندی بگشایم
آنکسین بر ایتیق ایشیکرین بچکاری کردی مرده کیلتوریکه فلان قلعه پادشاهینک سایه دولت لاریه مستح ایلا دورک
دو دشمنان آهیر شد و سپاه و رعیت آن طرف به جنگی مطیع فرمان گشتند ملک حین
و دشمنان اسیر بولدیلار و اول طرف نینگ عکر و رعایاسی جمیعاً فرمانغ مطیع بولدیلار دیدی پادشاه و قتیله
این سخن بشنید نفسی هر دو بر آورد و گفت این مرده مرا نیست بلکه دشمنانم است
بوسوزن ایشیتی بر ساق نغض چاودی و ایدی بو خوش فرنگ ایما سدر بلکه مننگ دشمنانم غنه دور

دین امید بسر شد درین عمر عزیز
دین عمر عزیزیتی بوا مید اچمیده
امید بسته بر آمد ولی چه فایده زانکه
امید کیلدی و لیکن نه فایده انین

کوس حلت بوفت سرت جل
فاتحی کوچ کوسینی اجسل ایلی
ای کف دست و ساعد و بازو
ای کف و قول ساعد و بازو
بر معن اوقاده دشمن کام
من یقیلغانغ دشمن ایتیکانیک
روزگارم بشد بناوانی
عمریم اولرکے تمام جل ایله

ای و چشم و واع سر کنید
کوز لاریم باشک اید و واع لاشیکینه
همه تو دویچ یکدگر کنید
بر برینکینغ نغز او دواع ایتیکینه
آخرای دوستان گنر کنید
آخرای آشنا لاریم او تیکینه
من نکر دشمن حاضر کنید
من حذر قیلمادیم سینه قیلتکنر

ادام کرد و پستی و پستی
 میخندد و درین استخوان
 یک لیق میخندد و درین
 میخندد و در عاصی و عاصی
 میخندد و در عاصی و عاصی
 میخندد و در عاصی و عاصی
 میخندد و در عاصی و عاصی
 میخندد و در عاصی و عاصی
 میخندد و در عاصی و عاصی
 میخندد و در عاصی و عاصی

ایچنان بزرگان می مرده به
 بویده زنده اولغان میخشی دیدیم

کلیشه و در خواجه بودیم
 کجا یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند
 که یاد شاه ایام فرزند

آنکه خوشتر از بیداریست
 او که خواب میخشی و بفاق یغیدین

حکایت یکی از ملوک شنیدم که شبی عشرت و زکرده بود در میان تنی میگفت
 پادشاه درین برین استیتم بر که عشرت زده تا غایت درغان ایردی دستیک لیک نینکله نیرد ایردی

ما را بجهان خوشتر ازین یکدم نیست
 از نیک بد اندیشه و از کس غم نیست
 یوق نیر کجا جهانده او شبودم دین خوش دم
 یوق نیر کریان و یخسته بیچیم دین غم

دروشی بر نه بیرون بر باخته بود بشنیدم گفت
 بر لاناخ فقیر تا شقاوت ساق و قوایجان ایردی بویت مذاشته و دردی

ای آنکه با قبال تو در عالم نیست
 ای مفسل اگر سب کی یوق عالمده
 گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست
 سن معینم ای آنکه نیرم ایما سیر غده

ملک این کلام خوش آمد صرّه هزار دینار از وزن بیرون دشت گفت ای دروش
 پادشاه نه بوسوز خوش کیدلی مینک طلا قولم بر همین اندیره زده دن تا شقارینه توتنی و دیدی ای فقیر

دین بزرگفت دین آنجا آرم که جانم درم ملک بر ضعف حال او رحمت زیاده شد
 ایسا کنینه و تقییل دروش ایردی ایسا کنینه قیاقین دروش و کجا هم توندور پادشاه نینگ لینگ ضعف حالینم هستی زیاده بولدا

و خلعتی بران مزید کرد و پیش رویش فرستاد و دروش آن نقد را باندک می بخورد
 و اعلی میکظا و ستیغ نیر نیر جانم زیاده ایلاک و دروش نینکله نیر بوباردی دروش اول اچمنی انک زمانده بییدی

و تلف کرد و باز آمد بمیت
 و یوق قیدی دینه کیدلی

قرار در کف آزادگان نگیر مال
 نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب
 شرار مال یوق اونای فقیر یا قولیده
 سو غریب ایچسره کی صبر عاشقینک دیده

بزرگان می مرده به بویده زنده اولغان میخشی دیدیم
 آنکه خوشتر از بیداریست او که خواب میخشی و بفاق یغیدین
 حکایت یکی از ملوک شنیدم که شبی عشرت و زکرده بود در میان تنی میگفت
 پادشاه درین برین استیتم بر که عشرت زده تا غایت درغان ایردی دستیک لیک نینکله نیرد ایردی
 ما را بجهان خوشتر ازین یکدم نیست از نیک بد اندیشه و از کس غم نیست
 یوق نیر کجا جهانده او شبودم دین خوش دم یوق نیر کریان و یخسته بیچیم دین غم
 دروشی بر نه بیرون بر باخته بود بشنیدم گفت بر لاناخ فقیر تا شقاوت ساق و قوایجان ایردی بویت مذاشته و دردی
 ای آنکه با قبال تو در عالم نیست ای مفسل اگر سب کی یوق عالمده
 گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست سن معینم ای آنکه نیرم ایما سیر غده
 ملک این کلام خوش آمد صرّه هزار دینار از وزن بیرون دشت گفت ای دروش
 پادشاه نه بوسوز خوش کیدلی مینک طلا قولم بر همین اندیره زده دن تا شقارینه توتنی و دیدی ای فقیر
 دین بزرگفت دین آنجا آرم که جانم درم ملک بر ضعف حال او رحمت زیاده شد
 ایسا کنینه و تقییل دروش ایردی ایسا کنینه قیاقین دروش و کجا هم توندور پادشاه نینگ لینگ ضعف حالینم هستی زیاده بولدا
 و خلعتی بران مزید کرد و پیش رویش فرستاد و دروش آن نقد را باندک می بخورد
 و اعلی میکظا و ستیغ نیر نیر جانم زیاده ایلاک و دروش نینکله نیر بوباردی دروش اول اچمنی انک زمانده بییدی
 و تلف کرد و باز آمد بمیت و یوق قیدی دینه کیدلی
 قرار در کف آزادگان نگیر مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب
 شرار مال یوق اونای فقیر یا قولیده سو غریب ایچسره کی صبر عاشقینک دیده

بزرگان می مرده به بویده زنده اولغان میخشی دیدیم
 آنکه خوشتر از بیداریست او که خواب میخشی و بفاق یغیدین
 حکایت یکی از ملوک شنیدم که شبی عشرت و زکرده بود در میان تنی میگفت
 پادشاه درین برین استیتم بر که عشرت زده تا غایت درغان ایردی دستیک لیک نینکله نیرد ایردی
 ما را بجهان خوشتر ازین یکدم نیست از نیک بد اندیشه و از کس غم نیست
 یوق نیر کجا جهانده او شبودم دین خوش دم یوق نیر کریان و یخسته بیچیم دین غم
 دروشی بر نه بیرون بر باخته بود بشنیدم گفت بر لاناخ فقیر تا شقاوت ساق و قوایجان ایردی بویت مذاشته و دردی
 ای آنکه با قبال تو در عالم نیست ای مفسل اگر سب کی یوق عالمده
 گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست سن معینم ای آنکه نیرم ایما سیر غده
 ملک این کلام خوش آمد صرّه هزار دینار از وزن بیرون دشت گفت ای دروش
 پادشاه نه بوسوز خوش کیدلی مینک طلا قولم بر همین اندیره زده دن تا شقارینه توتنی و دیدی ای فقیر
 دین بزرگفت دین آنجا آرم که جانم درم ملک بر ضعف حال او رحمت زیاده شد
 ایسا کنینه و تقییل دروش ایردی ایسا کنینه قیاقین دروش و کجا هم توندور پادشاه نینگ لینگ ضعف حالینم هستی زیاده بولدا
 و خلعتی بران مزید کرد و پیش رویش فرستاد و دروش آن نقد را باندک می بخورد
 و اعلی میکظا و ستیغ نیر نیر جانم زیاده ایلاک و دروش نینکله نیر بوباردی دروش اول اچمنی انک زمانده بییدی
 و تلف کرد و باز آمد بمیت و یوق قیدی دینه کیدلی
 قرار در کف آزادگان نگیر مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب
 شرار مال یوق اونای فقیر یا قولیده سو غریب ایچسره کی صبر عاشقینک دیده

باز از منفرقه دور کرد بر وی است
و بر منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است

در حالتی که ملک پر وی او نبود حالش بگفتند بزم آمد و روی در هم کشید و از او بجا
در ویش حالت که کند بر پادشاه اینک از پر اسحق از روی اینک از پادشاه هفت روز اولاد غلبه لاندی و وزیر او کردی دو مقامین
گفته اند اصحاب فطنت و خبرت که از حدت و صلوات پادشاهان بر حذر باید بود که
دبیشلار اهل عرفان و اباب امتحان که پادشاه لارینک خشم و غضبی دین حذرده بولاق که اول دور که
عالم بهمت ایشان بر عضلات امور مملکت باشد و تحمل از در جام عوام نکنند شنوی
آغلارینک شد و فایده بهت ای احوال مملکت نینک شکلاته اوزر متعلق بولور دعوام نینک کتیر تیره کسمل ایتاسلا

مغنا سیدی و ابانینک کتیر اولاد
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است

صراش بود نعمت پادشاه
مجال سخن تان بنی ز پیش
که هنگام فرصت تبار و نگاه
بی پیوده گفتن مسر قد خوش

باجل
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است

گفت این گدای شوخ چشم بسزدار بر ایند که چندین نعمت و مال با نازک بدت
پادشاه ای بی بیجا اسراف قیلغوجی کلاند قولانکلار نیرا که بوقدر نعمت و مال ز زمان قلیل ده
بر انداخت ننداند که خزینة بیت المال بقدمه ساکین است نه طعمه خوان شیاطین
تلف ایلادی پهلوس که بیت امال خزینة سی قرینک سبب معیشته دور شیطان بر اولاد زینت لایسته

ابلهی کور و روشن شمع کافوری همد
زود بینی کش شب رخن نباشد در خانغ
تیز کورارسن کچه سی بولماس چراغیده یاغی

یکی از وزرای صالح گفت ای خردمند صلیحتان می منیر که چنین باریا وجه کفاف
ناصح وزیر لار دین بری دیدی ای پادشاه انصلاحت کورارسن که موینگه که لارینک بجهت لایینی
بتغایرق مجری دار ننداد و نفقه اسراف کنند اما آنچه فرمودی ز زجر و منع مناسب
کون بکون معین توتشلار تاکیم نفقده اسراف قیماغابلار اما اول نیرسه که بویور دکششد و منع دین

باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است
باز از منفرقه دور کرد بر وی است

سید بن صدر در دفتر خود با ما باقی ماند و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت

این کتاب در شهر تبریز در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری درگذشت و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت

و این همان سنگ است که در فلان تاریخ بر سر من زدی گفت پیرینت
 و بر تاش اول تاش در که فلان تاریخ در یک با شیشه او بود و در یک ظالم ایدی بود قدر وقت

کجا بودی گفت از جا هست ایند ریشه میکردم اکنون که در چاهت با فتم و صفت
 قاید ای در یک در پیش ای سینک صیبنکین تورقاریدیم ایدی که سنی چاهه تا تیمم فرصت

غنیمت دانستم که گفته اند مشهوری

غنیمت بیدیم زیر کاعقلا ایتیب دورلار

عاقلان تسلیم کردند اختیار
 عاقلان دیک ایلا تسلیم اختیار
با بدان آن بر که کم گیری شیر
 یخشی اولدورکم یانله قیلده جنگ
ساعتیمین خود را بنجه کرد
 نازنین بازوسینه رنجه قیلور
پس کام دوستان مغرور شد
 دوستلار کونجه سونک سنر چنچار

ناسرالی را چو بینی بختیار
 اهل ایماس کیمسه نکورسنگ بختیار
چون اری ناخن زنده تیز
 یز تکوچی تیر ناغ تا کیم تاها مسنگ
هر که با فولاد بازو بنجه کرد
 کیم تیمور بازو ایله پنجه قیلور
باش تا دستش بندد روزگارا
 صحر قیل با غلار قولین روزگارا

حکایت یکی از ملوک مرضی با او بود که عاده ذکر آن ناکردن می ترست

پادشاه هلاک درین بری یزیک هر قدر قوی خلیفک با بار ایلیکین فری عاده قیلما سلیکالی ماق دور
طائفه از حکمای یونان متفق شدند برین در ادوایی نیست مگر زهره آدمی بچندین
 یونان حکم لار دین بر جماعی اتفاق ایلا دیلاکه بود در دغ بر علاب یوستور الیه آدم نیکاک تکه بوهر قانچر

صفت موصوف بود ملک بغر و طلب کردند هفتان پسری یافتند
 صفت بیلان منتصف بولسه پاوش بو بوددی طلب قیلدیلا برده هفتان باله تا بتی لار

این کتاب در شهر تبریز در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری درگذشت و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت و در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۲۰۳ هجری قمری در شهر تبریز درگذشت

بجانب التفات کند در رعایت خاطرش هر چه تا مسعی کرده شود که ایمان

بزرگترین طرفین غیره التفات قیلورایسه اینک خاطرنی رعایا سینه هر غیره که تم بولور غیرت قیلینور زیرا که

این مملکت بدیدار او مستقر اند و جواب این صروف امن نظر خواهد چون برین وقت

بومملکت نینک لو غلاری بیار لاینه شتاق ولار و بوکلمات نینک حاجی بیغه منتظر دور دفتر دارمضمون مکتوبه

یافت از خطر اندیشید حال جوابی مختصر که اگر بیار افت فتنه نباشد بر ظهر وقت

سطح بولدی مخاطره درجی فلایدی در حال مختصر جواب که اگر ظاهر بولور فتنه بولور بیاری مکتوب نینک و بیغه

نوشت روان کردی از متعلقان ملک برین اقعہ مطلع شد ملک اعلام کرد

یازدی و ارسال ایلادی پادشاه نینک تعلق لاری برین بی بیغه مطمع بولدی و پادشاه خبر بریدی

و گفت فلان که جس فرموده بالموک نوحی مرسلت یار و ملک هم برآمد کشف این خبر

و دیدی فلان آدم که جس بولور نینک اطراف پادشاه لاری بر مکتوب لاری پادشاه غرض لاری و غیر نینک تعلق و بیغه

فرموده و قاصد بگرفتند و رساله بخوانند نوشته بود که حسن ظن بزرگان نینک فضیلت

بویوردی حال مکتوب نینک و مکتوب نینک و او قودیلار یازیش ایریکه اولو غلاری نینک حسن ظنی بولور نینک فضیلت و بیغه

این بنده است و تشریف قبولی که فرموده بنده امکان اجابت آن نیست

و خدمت لاری قبول شرفین بویوریشلار بنده نینک غرضی استسبولی امکانی بوقدر

حکم آنکه پرورده نعمت این خاندانم و بانکه بای تغییر خاطر بولور نعمت و بیوغی نینک گفته

اینک که چونکه بوخانلار نینک نعتی پیلان تربیتش برین کلام بر مقدار خاطرنی تغییر لاری و رساله نینک لاری و غیر نینک تعلق و بیغه

از آنکه بجای تست هر دم گرمی

عذرش بنه ار کند بعمری ستمی

اول کیلکه سنکا گرم قیلورای هر دم

ملک حق شناسی پسندیده آمد خلعت و نعمت بخشید عذر خواست که خطا کردم که

پادشاه هغه خواهد بخن بکلیچیک مقبول کیلدی باسن فاخره و نعمت حسن ظنی عذر طلبید که خطا ایلا دیگر که

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the word 'باب اول' (Chapter 1) and various commentary.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the number '۲' and various commentary.

بعضی از اخبار و تعلیمات و غیره
ایرانی و غیره که در این کتاب
ذکر شده است و در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب

سه صد پنجاه و نه بندش در موخت مگر کیند که تعلیم آن دفع اندختی و تأخیر کردی
 او چو زایل یک نو قوز جیلده ایجا اورکاته الابر جیلده که الی تعلیمه اجمال ایجا ایردی و تاویر قیلور ایردی
 فی الجمله پیر قوت و صنعت سر آمد کسی ابا او امکان مقاومت نبود ی تا یکدیگر که روز
 قومه دگور شده هر دین بولدی که جویشه که پیلان بلغمه ایگانی یوق ایردی حتمه شول در جده که برون
 پیش ملک گفت استاد در ایستی که بر من ست از روی بزرگیست و حق تربیت مگر نه
 پادشایینک حضور پوشا کرد ایسی استادمینک بر تو قیمنی که مکنه از کتایک لوزه سپید در و حق تربیت جنتینین یوق ایردی
 بقوت از و کتیر میستم و بصنعت ابا و بر برم ملک این ترک ادب از روی پسندید
 قومه انین کراق ایمن و هنر ده اینک سیلان برین پادشاهت کردینک ادب سیر لیک مقبول
 نیامد فرمود تا مصارعت کنند مقامی شمس معین کردن ارکان دو
 کیلما دی ادریلادی تا یکم گوراشه لار بر جای وسیع تعیین قیلدی لار ارکان دولت
 و ایمان مملکت و زور اوران روی زمین حاضر شد ند پسر چون سست
 و ایمان مملکت ویروزی نینگ پهلوانلاری حاضر بولدی لار اوغلان سست فیل دیک
 در آمد بصدمتی که اگر کوه آهنین بودی از جای برگسک
 کیلدی بر شدت پیلان که اگر تیور دین تاغ بولسه ایردی سیر برین قوپارور ایردی
 استاد دانست جوان از و بقوت بر ترست بدان بند
 استادی بیلدیکه شاکرد قومه اوز برین زیاده راق دور اول فن و جیلده
 غریب که از وی نهان داشته بود با وی در اوخت جوان
 نادر که شاکرد دین مخفوق تمشیر ایردی اینک سیلان پوشته شاکرد
 دفع آن ندانست استاد بد و دست از زمین برداشت
 اول بندینک دفعینه پهلادی استاد ایگه قولی پیلان سیر دین کوتاردی

بعضی از اخبار و تعلیمات و غیره
ایرانی و غیره که در این کتاب
ذکر شده است و در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب

بعضی از اخبار و تعلیمات و غیره
ایرانی و غیره که در این کتاب
ذکر شده است و در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب

باب اول

بعضی از اخبار و تعلیمات و غیره
ایرانی و غیره که در این کتاب
ذکر شده است و در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب

بعضی از اخبار و تعلیمات و غیره
ایرانی و غیره که در این کتاب
ذکر شده است و در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب

بعضی از اخبار و تعلیمات و غیره
ایرانی و غیره که در این کتاب
ذکر شده است و در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب
مطلبی که در این کتاب

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

گرچه رەش نېر دولت است
 اول مطيح گرچه شائخ شوكتىكە

بلگە چوپان بىرلىك خىزمىت است
 بلگە چوپان دو قوى نى خدمتىكە

ديگرى رادل از مجاہد ريش
 كور اسن سىرى رىچ كوتىكلىگىنى

خاك مغز سر خيال انديش
 اول خيال لاق باشى مغزىنى

چون قضاي نبشته آمد ميش
 توت بىتكەن قضا ايكا دىنى

نشاسد تو انگر از درویش
 تانىماس باي كدا ايكا نىنى

پادىشاھ سېسبان وىش است
 پادىشاھ سېسبان درویش دور

گوسفند از بىرلىك چوپان نىست
 قوى ايماس بىچ وقت چوپان چون

گرىكى را تو كامران نىنى
 كىرىنى مرادىك كورسنگ

روزكى چند باشش تا بخورد
 بىچە كون صبر قىلدىكەي تغراق

فرق شاهى و بندكى برخاست
 شاه و قىل اور تاسىد قاس فرق

گر كسى خاك مرده باز كند
 كرىشىه آپسە مرده قىسرىنى

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

ملك گفتا درویش استوار آمد گفت از من جزى نخواه گفتان
 پادىشاھ نەزەر دىش بىنگ كلامى محكوم و موثر كىلدى اىرى نىدىن بىر از نىر طوبى قىلدىل درویش بىنى انى طلب قىلدىرىن

در باب كنونكه نعمت هست بىست
 تدارك ايلاكىل كىم نعمت ايلاكىل كىلدىر درالان

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

كىن دولت ملك سىر و دوست بىست
 كىنار بولمك دولت قول قبول نخرى تاىل بىچا

حكايت بىكى از روز را پيش فر و النون صرى انكر همت خواست كى روز بىست
 وزير لار دىن بىرى حضرت ذوالنونى صرى بىنگ حىلچو كىلدى امار جانى طلب قىلدى كىچە كوروز

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵
 پادىشاھ سېسبان پادىشاھنىڭ قويمىدە جەم قاس دېگەن دورا ۱۲-۵

افزادگی افاضه لایسه باغیا
 چات دورین زمانه بچیک
 دوریا چو ادرات تشبیه با ادر
 دینب میل نازیر لار و صحران
 افاضه ای افاضه لایسه دور
 اختصاص اهل الضرورت دور
 و الاغزل در اسرج المراد دور
 با گذشت با اوست تا کید
 گذشت نعل قلمی بوجایه در
 نرینه نعل اینکیشد دور
 باغ با اوست تا کید
 لذت دور با اوست تا کید
 و زینا بوجایه خوبه خار سیره
 و اضرار لایسه ای اراضه دور
 بیخ زمان بیان ادرت بانی
 یک سرخت بیان ادرت بانی
 قالی می اراضه لایسه دور
 دراز و اوزون بوسه بوجایه دور
 دست سرد و ریس ادرت بانی
 سیرک و بیخ بیان لذت و لذت
 بوسه ادرتی بانی قالی می ادر
 کله نداشت با فعل ارضی
 و سنگ اراضه لایسه دور
 ستم بوجایه در ادرت دور
 با کله بوجایه در ادرت دور
 بی فعل مضارع بوجایه دور
 کله بوجایه در ادرت دور

بسر آید و بزّه آن بر تو جاوید بماند بر باغ

تمام بولور و اینک کنایه سینک از زینکده ابری قالور

سخنی خوشی ز رشت زریبا گذشت
 اچین بران سچو کهم قالدی نخچه با اوتی
 در گردن او بماند و بر با گذشت
 جفا سی قالدی از بونیندی نیرد شیخ لزانق

دوران بقا چو باد صحران گذشت
 بقا دورانه چون صحرائی چاک کانی
 پنداشت تکر که ستم بر با کرد
 کان بیخ تکر المادی جبر و جفا بترکا

ملک انصیتی او سو من آمد و از سر خون در گذشت
 پادشاه بنیادینک نصیحه فایده لیک کیدلی و اینک قالی سودا سیدین اوتق

حکایت نزاری نوشیوران در مهمی از مصالح مملکت ایندیشه میگردند و مهرتی نوشیوران نینک و نیر لاری مملکت صلح لایه بر ارم همده فکرینا رلا رایدی مهربری



بوسه لایسه ای اراضه دور
 بیخ زمان بیان ادرت بانی
 یک سرخت بیان ادرت بانی
 قالی می اراضه لایسه دور
 دراز و اوزون بوسه بوجایه دور
 دست سرد و ریس ادرت بانی
 سیرک و بیخ بیان لذت و لذت
 بوسه ادرتی بانی قالی می ادر
 کله نداشت با فعل ارضی
 و سنگ اراضه لایسه دور
 ستم بوجایه در ادرت دور
 با کله بوجایه در ادرت دور
 بی فعل مضارع بوجایه دور
 کله بوجایه در ادرت دور

تحقیق جزئی در یک کتب
تحقیق یوزین مرد اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق
بلی تحقیق یوزین مرد اول دور

که چون خشم آیدش باطل نکویر
که قهری یک باطل بجاکائی اول

حکایت باطنی بزرگان درستی بودم زورنی در پی مانع شد

بر جماع اولو غلار پهلان کیم ده ایردیم هر قایق آرتق نینزده غرق بولی
دو برادر بگردانی و افتادند یکی از بزرگان ملاح را گفت بگیر آن هر دو برادر را
و یکی قزیندش بر کرد اینغ توشیلار اولو غلار دین برسی کیم چیغیدیری اولی کایقزیندش غلار ایلا کیل
تا ترا صدینار بجم ملاح تایکی را خلاص کرد و دیگری هلاک شد گفتم تقیه عمرش
ختمسکا یوزالتون برود من کیمچی اینک برنی توتقار نا پنج اول برسی غرق و هلاک بولی اییغما اینی تقیه عمری
نمانده بود ازان سبب گرفت او تا خیر کردی در آن کیر تعجیل ملاح بخندید گفت
قالغان ایردی اول سبیدین انی توتما قره ماد خیر لای دینک و اول برنی شلا ما قد شتاب کیمچی کولدی وایدی
آنچه تو گفتی راستست لیکن میل خاطر من برمانیدن این بیشتر بود بسبب آنکه
اول کلای کس بوزلا دینک غوی دور و لکن نینک خاطر نینک میا سونی توتقار ما قره نیا ده ایردی اول سبب پهلان
وقتی در میان مانده بودم این مرابرا شتر نشانند و از دست آن تازانیه خوره و ده بود
بر وقتیده چولده قالکان ایردیم بومنه تیوه غمیندوردی و اول برنی نینک قزیندش کیمچی کولدی



بیا ده یوزو چاچاب قالغان ایردیم بومنه تیوه غمیندوردی و اول برنی نینک قزیندش کیمچی کولدی
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب

تحقیق جزئی در یک کتب
تحقیق یوزین مرد اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب

دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب
دوره اول در کتب

توسه کافی سن ای آدی که
 سنان منینک منور و خجسته
 لاری منینک منور و خجسته
 چاکه کورار سن ظاهر منی
 سبب برزنی و صفت قدوس
 دعا لایکه بیان سن منینک
 فی انجیل صابر و خجسته
 آدی منی صاحب عالم
 ابرار یورور منینک
 معقول نانی صفت و عا
 بل دیش منی و در که
 کفایه منینک من ای آدی
 سنان منینک من لاری

حکایت یکی راز بزرگان در محفل همی ستوند و اوصاف جمعیست
 او لو غلار دین بری هر مجله مدح قیلور لار لاری و اینک صفا جمیده
بمالغته همی کردند بر آورد و گفت من اغم که من اغم شعر
 مالغ ایار لار لاری اول اناشینه کوتادی و ایی من او کیش من که من سیلو من

عَلَا بُنْتِي هَذَا وَلَكِنَّ تَدْرِي بَاطِنِي
 بو طاشیم دور یوق شعور منک لدا کی اسرار دن
 وَ زَجَبْتِ بَاطِنِي مَرَجَلْتِ فَكُنْدِي مَشِي
 خجست باشی تو بانکا تو شراچ فسایدین
 تَحْسِينُ كُنْتِ وَأَجَلْتِ مِنْ زَيْبِ مَشِي
 تحسین ملی خجل اول اوزی منینک ای اغیدین

كُنْتِ أَذِي يَكُنْ تَعْلَمُ حَاسِنِي
 ای که فضیلتی سنان بس سنا آزار دن
 شتخصم بچشم عالیمان خوب منظرست
 طاشیم جهان ایله کو زیکا خوش کورد کوسمی
 طَاوُسُ رَاقِبُشْ وَ نِگارِ مِي كَمْ هَسْتِ خَلْقِ
 طاوس نکار و نقشینم خلق قیلوسمی

حکایت یکی از صلحا کوه لبنان که مقامات او در دیار عرب
 جبل لبنان صاحب لاری بن بری که اینک متبه لاری دیار عرب ده
 مذکور بود و کرامات او مشهور بجامع دمشق درآمد و بر کنار برکه کلاطه رات میگرد
 مذکور ایردی و اینک کرامات لاری شوقا بری دمشق جا میغمه کیدی و کلاطه کان حوض منک لایه طایفه ای قیلا لاری
 پایش بلغرید و بحوض در افتاد و بشتت بسیار از آنجا خلاص یافت چون از نماز
 اینک لایه تایدی و حوض غزوشتمه و کوب شتت بیان حوض بن خلاص تایدی وقتیکه نازین
 پیرداختند یکی از اصحاب گفت مرگلی هستی خ گفت آن صیت گفت
 فارغ بولد یار اصحاب بن بری ایی منینک بر شهیم باد دور شیخ ایی اول شهننگ نه دور ایی
 یاد دارم که بروی دریای مغرب میرفتی و قدمت نمیشدی هر روز درین کایه
 خاطریده دور که مغرب دریای منینک بریزد کینا روینگ و ایغینک لیل بوس ایردی و کوکون بر آدم پویا سو بچیره

بالمغ ایار لار لاری اول اناشینه کوتادی
 ایی که فضیلتی سنان بس سنا آزار دن
 طاشیم جهان ایله کو زیکا خوش کورد کوسمی
 طاوس نکار و نقشینم خلق قیلوسمی

باب دوم

طاشیم در یوق شعور منک لدا کی اسرار دن
 خجست باشی تو بانکا تو شراچ فسایدین
 تحسین ملی خجل اول اوزی منینک ای اغیدین
 ای که فضیلتی سنان بس سنا آزار دن
 طاشیم جهان ایله کو زیکا خوش کورد کوسمی
 طاوس نکار و نقشینم خلق قیلوسمی

عَلَا بُنْتِي هَذَا وَلَكِنَّ تَدْرِي بَاطِنِي
 بو طاشیم دور یوق شعور منک لدا کی اسرار دن
 وَ زَجَبْتِ بَاطِنِي مَرَجَلْتِ فَكُنْدِي مَشِي
 خجست باشی تو بانکا تو شراچ فسایدین
 تَحْسِينُ كُنْتِ وَأَجَلْتِ مِنْ زَيْبِ مَشِي
 تحسین ملی خجل اول اوزی منینک ای اغیدین

دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر

در سسته بروی خود مردم
 خلق نین یزوزره ایشیک بلیتوک
تا عیب نکستند ما را
 تا عیبیزی تارا اتسون لار
دانا می نهسان آشکارا
 بیلنجوی یا پوق آچوق منونلار

در سسته چه سود عالم الغیب
 نه فایه بریک ایشیک خاینگ

حکایت پیش یکی از مشایخ کبار گله کردم که فلان برحق من بفساد
 اولوغ شیخ لار دین بری نینگ حضوریه شکایت ایلادیم که فلان آدم مینک قهیره فسادغ
گوهری داده است گفت بصلواتش خجل کن منظر
 شهادت بر میشدور شیخ ایی زینک خشییدیک برله ایدالتورکیل



بنقص تو گفتن نیاید مجال
 سینک نقصینک ایما قده تا بهر مجال
کی از دست مطرب خور گوشمال
 منغ قوییدین بهاس گوشمال

تو نیکوروش باش تا بدسگال
 سین اینیختی زقار تا به سگال
چو آهنگ بر ربط بود مستقیم
 اگر ادره طنبور اولد مستقیم

دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر

باب دوم
 دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر

دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر
 در دور به عالم الغیب یا اسمی در
 قاشق از تخم یلان در
 سسته یا تقوی در سسته شکر

مضامین مندرجہ ذیل سے متعلقہ ہر ایک پر ایک اور نیا نیا مضمون لکھا جائے گا۔
اولیٰ حضرت علیؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
دوم حضرت زین العابدینؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
سوم حضرت سید الشہداءؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
چہارم حضرت امام رضاؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
پنجم حضرت امام موسیٰؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
ششم حضرت امام جوادؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
ہفتم حضرت امام محمد باقرؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
ہشتم حضرت امام کاظمؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
نہم حضرت امام رضاؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔
دہم حضرت امام جوادؑ کی شان و شہادت پر ایک نیا مضمون لکھا جائے گا۔

دانی چہ گفت مرا آن بلبل سحری
بیکسین نہ دیدی منکا اول بلبل سحری
اشتر بشعر عربی حالتی طرب
یتوہ سرب بیتکا ذوق و طربہ دور
و عند هبوب التاشتر اعلیٰ الحی
تندیل لاریسہ یکا وقتیہ اولویر لارہ
بذکرش مہر چہ پی در فروشتست
فروشده ہر نہ کورسنگ ای دی برلہ
نہ بلبل بر گلشہ تبیح خویشست
نہ بلبل کلینغہ تبیح خوان دورہ

تو خود چہ آدمی از عشق بجزری
آدم ہوسن کہ محبت دن کہ بجز ہوسری
کز ذوق نیست ترا کز طبع جانوری
ذوق اولما سہ سنکا کز طبع جانوری
تمیل غصون البان الحجر الصلد
خم ہو لور بان شا غلاری باقیق تاش خم ہو با
ولی داند دین معنی کہ گوشست
ولی بیلکایے کیشہ قولغہ بو
کہ ہر خاری بشیخ زہ بانست
اوشیجیدہ ہر تیکان زبان دور



حکایت بی از بلوکت عمرت سیری شد قائم مقامی نہ داشت وصیت
پادشا لار دین بری نینک عمری نینکہ تمام بوری و بر مالی عمدی قیاری وصیت
کرد کہ با دادان نخستین کسی کہ از دہر در اید تاج پادشا ہی برسری نہیںد تفویض مملکت
ایلا دیکہ ایرتہ لابل اول ہر کیمیکہ شہر نینک ازہر نینکیر پادشا بق تاجہ نینک باشینغہ قویز نینک و مملکت نینک بوری
بد و کنید اتعا اول کسی کہ از دہر در اید گدائی بود کہ در ہم لقمہ لقمہ نہ دختی و فرقم فرقم
انکا بیلیم نینکیر قضا را اولادہ کدم کہ شہر نینک وازہر نینک بوری سیرال بر دیکہ بونون عمر و لقمہ لقمہ کسب ایتاردی و با تفتہ باقی
دختی ارکان ملک اعیان حضرت وصیت ملک بجائی اور دو ملک فرخین بدو
تیکار دی وزیر لارہ اولو غلار پادشا حضرت تلاری نینک وصیتہ نیر بخر کینتور دیلار و سلطنتہ نیر غورسند لارہ انکا
ارزانی داشتند و ریش مدتی مملکت ایزت بعضی از ہر اولت گردن از اطاعت
تسلیم تفویض ایلا دیلار گرا ہر نچہ زمان حکومتی حتی امر اولت بر بعضی ہی انکا اطاعت بن بو بونلاری

تیرہ لاریسہ ہر نوزدہ لارہ
ایار لارہ لاریسہ ہر نوزدہ لارہ
لاحدی فی ایشیجک بیلان لارہ لارہ
سخت محبوب با ذوق و فزیدہ
مصدر دوریل ایک نیا مضمون
پادشا تاشہ ہر نوزدہ لارہ
دور تاشہ ہر نوزدہ لارہ
ایار دوریل ایک نیا مضمون
چہ پی جانیکہ ہر نوزدہ لارہ
تختہ لارہ ہر نوزدہ لارہ
پادشا تاشہ ہر نوزدہ لارہ
دیکان دین عفتون پادشا
زیدہ ہر نوزدہ لارہ
قایتق دیکہ ہر نوزدہ لارہ
ادزہ ایسیک ہر نوزدہ لارہ
دختی نینک پادشا غلاری
پویان سیرال لابل پادشا
قایتق تاشہ لابل سالیسوز
اصوات طبیب دین حاصل
تسلیم دین عفتون سلیم و طبع
قوت ذوق طبیعت لارہ
مغاسبہ ہر نوزدہ لارہ
پادشا تاشہ ہر نوزدہ لارہ
دیکان دین عفتون پادشا
زیدہ ہر نوزدہ لارہ
قایتق دیکہ ہر نوزدہ لارہ
ادزہ ایسیک ہر نوزدہ لارہ
دختی نینک پادشا غلاری
پویان سیرال لابل پادشا
قایتق تاشہ لابل سالیسوز
اصوات طبیب دین حاصل
تسلیم دین عفتون سلیم و طبع
قوت ذوق طبیعت لارہ
مغاسبہ ہر نوزدہ لارہ
پادشا تاشہ ہر نوزدہ لارہ

صہ خدایتک تبیح خوانی ایما سدور بلکہ ہر ہر تیکان انکہ نینک تبیح لہ سبیل دور ۱۲ متر جسم سپید مراد خواجا جانشان سلار الحسن





بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است

بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است

 <p>گل حش چو عارض جوان گل حش چو عارض جوان گل حش چو عارض جوان</p>	 <p>سنباش همچو زلف محبوبان سنباش همچو زلف محبوبان سنباش همچو زلف محبوبان</p>
--	--

<p>ملک در حال کنیز کی خوردی پیش فرستاد منم پادشاه او شل آنده عابدینک حضور پذیر صاحب جمال چوری یوباری</p>	
 <p>آیین مه پاره عابد فریبی چنان آئی پرچم دور عابد نه الدار که بعد از دیدش صورت نه بندد که کورگان دین کین صورت نه کیس</p>	 <p>ملائک صوتی طاووس ز بی ملک صورت ده طاووس ز بی وجود پار سایا ز اشکبیه وجود پار ساغ صبر و آثار کما</p>

همچنان عقیش غلامی بدیع اجسمال و لطیف الاعتدال فرستاد
چوری یوبار کاندیک آینه رقه سیخ حسنی بی نظیر و شیوه می معتدل بر قل هم یوبادی

 <p>هلاک التاس حوله عطشا تشنه اطرافیده اولوب نوم</p>	 <p>وهو ساقی یرمی ولا یستی سوی کور ساتوبان یچور استی</p>
 <p>ویدیه از دیدش گشتی سیر تویماغای ایردی کور کور شدنانی</p>	 <p>همچنان کز فرات مستقی طالتو سون کبی که مستقی</p>

عابد از طعامهای لذیذ خوردن گرفت و کسوتهای لطیف پوشیدن از فواکه
عابد شیرین طعام لار دین بیما کفه باشلادی و نفیس جامه لار نه کما کفه دمیره لار دین

بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است

بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است
بعضی از اینها که در این کتاب است از آنهایی است که در این کتاب است

عبارت فانی که در صورتی از آن
علم چون در سر و دست از این تحصیل
صوفی از طریق اهل تزلزل تکیه
مؤثر از این است و باین طریق
صحتی که در این است و باین طریق
اصلاً انکار است و باین طریق
در پیشتر در این است و باین طریق
ایگان از این است و باین طریق
دور که در این است و باین طریق
دین بود که در این است و باین طریق
کیست در این است و باین طریق

مرد باید که گیرد اندر گوش
ایر کا لازم قولاً عیدہ توتکای

در نوشته است پند بر دیوار
کر چه یازیبه پند بر دیوار

حکایت منظومه

صاحب دلی بدمرسته در خانقاه
دل اهل کیددی مدرسه کا خانقاه

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
ایده ایمنه فرق عالم کوعا بر آسید

گفت آن کلیم خوش برون می برود
ایدی او از کلیمی فی سودن چقاره دور

بشکست عهد صحبت اهل طریق را
سیندوردی عهد صحبت اهل طریق فی

تا اختیار کردی از ان این فریق را
تا اختیار قیلدینک اودن بو فریق فی

وین عهد میکند که گیرد عزیز را
علم اهل سنی ایستا رکده آ لورا اول عزیز فی

حکایت یکی بر سر راهی مست خفته بود و زبام اختیارش از دست رفت
بر کیش بر بول او ستید مست بولوب پیش ازینک اختیارش از دست رفت
تویدینش ازین

عابدی بر سر او گذر کرد و در حالت مستقیم نظر کرد و جوان از خوابستی
بر عابد اینک یا نیدین اوت و اینک بیان حایفه نظر ایادی یکت سستیکام بقوسین

سر بر آورد و گفت **فَاذْکُرْ فَا بِاللَّغُومِ وَاکْرَامًا**
باشینه کوناردی و ایدی خلاقلاری و تکیه ناشیسته برین تسه نار تغافل بر لواتار

اِذَا رَأَيْتَ اِثْمًا کُنْ سَائِرًا وَحَلِيمًا
کورسنگ کنه قیلو چینی بول یا کوجی کلیم

متاب ای پارسا روی از گننگا
کنه نو دین یوزینک قایتا رسد عابد

یا مَرِیْفَتِیْ اَمْرِی لِمَا لَمْ یُنْکِحْ
ای عیب ایتوجی کاری ای او تکیل بولوب کریم

بخشایندگی روی نظر کن
انکا شفقت کوزی برله نظر قیسل

کمال اینجی کردی از این است و باین طریق
اهل طریق غنا شارت دور
پروان با این علم غنی و فریق
دوره مناسبت دور
مضمون بیت شکر حضرت
پنجم در که صاحب کلام
عالمی ان عابدینک
فترت کلام بر روی تا کیم
اول خانقاه دین مدرسه اهل کیم
اختیار اهل اینک
زیر سینی اختیار اهل کیم
چرخ بر آردی ۱۲ سطر گفت
عابدی کا صاحب کلام
کلام خوش باشینه
صلوات موعی دن وقتار فی
دول علم غنی غلامی
چخاییده یعنی عابدینک
اودنی یعنی عابدینک
دور و عابدینک
نقش درگاه لاری
دور درگاه لاری
چانم دور با مردا
چشم با لاری
دور کردنی المارک
جواب شرط با کلام
فا کلارین حایست
دور که کلیمین
یعنی ضایع
صاحب کلام
اول تکان لاری
ادبیه حالده
دین انکا
بر عابد
ادوبی کلام
اصلاً انکار
کلامی
۱۲
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین
دور که کلیمین

م حاجم فی قیج ویرمانیکنه نسبت ایارسن نیمه و چون کرم و دو قار بر لواتار سن و تقافل کیلومتر سن ۱۲ مترجم هیدر اذخواجیشیان

در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش

معین است بجای ارم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که این طائفه
 تعیین بودگان دور ادایا باید دم حضرت پیغمبر صا اسد علیه وسلم
طریقی هست که تا اشتها غالب نشود چیزی نخورد و هنوز که شتهای باقی باشد
 بر سگما بار دور که اشتها لاری غالب بود که آنچه بر نرسد بیاسلار والان که اشتها لاری باقی بود
دست از طعام باز دارند حکیم گفت مہینت موجب تندرستی پس مہینت
 قول لا یرین طعام دین تار تار لار طیب ایدی او شہود دور صحت تندرستی که سبب بگره زهر قوت ن

بوسید و پرفت مٹو

<p>یا نگر گشت سوی لقمه دراز یایماک کنی دوام کوز لاما کای</p>	<p>سخن آنکه کند حکیم آغاز حکمت اہلی ہمیشہ سوز لا ما کای</p>
<p>یا ز نا خوردنش بجان آید یایماک کنی بیکای اولار چاغی</p>	<p>کہ ز نا گفتش خلل زاید سوز لا کای سوز سوزی اولار چاغی</p>
<p>خوردنش تندرستی آرد بار بیکانیدین تنی بولور صحت</p>	<p>لاجرم حکمتش بود گفتار لاجرم اول سوزی بولور حکمت</p>

حکایت در سیرت اردشیر با بجان آمده است کہ حکیم عرب را
 اردشیر با بجان نیکان جریوش ہنما نہ فرود ہی و کیلیب دور کہ عرب جلییفہ
 پرسید کہ روزی چه مایہ طعام باید خوردن گفت صدم سنگ کفایت میکنند
 سوال یلادیکہ بر کوندہ نہ مقدار طعام یماک لازم دور ایدی یوز تککہ تاش نیک وزنی کفایہ قیلور
گفت اینقدر چه قوت بد حکیم گفت هذا المقدار سحجک وما زادک
 اردشیر ایدی بومقدار نیمہ قوت ہر ار حکیم ایدی بومقدار نیمہ سنی کونار دور دو بومقدار دین

در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش

در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش

در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش
 در این نظر سزایم دور که پیش
 در شایع نامی که در پیش

بستدای برای با ادا شد
 تصدیق شده است و در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد
 معتقد که در با ادا شد

علائی که فانت جمله یعنی اینقدر ترا بر پای می دار دو بر چهر
 زیاد دنی سن کو تار و سن یعنی بو مقدار طعم سنه ایاق و ستیده تو تار دهر خورسکه



برین زیادت کنی تو حال کنی میت
 سوزینکلا ستیده زیاده ایلاسنگ سن اینک جمال سن

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است یکم یک صاغ اولوب استدی یک یک یک	تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است ایماس مقصد تیر یک یک دین یک یک یک
--	---

حکایت دو درویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر حتما کردندی
 خراسانیک یک درویش بر بری هر که حجت لاشیب سیاحت ای تار لادی
 یکی ضعیف بود که بهر دو شب افطار کردی و آن یک قوی که روزی سه بار خوری
 بری آریق و نا توان ایردی هر یکا کیچده بر طعم ایرادی و اول هر کسی سینه و توانا ایر کیبر کو کند و چون هر طعم ایرادی
 قضا را بر در شهری تهمت جاسوسی گرفتار شدند هر دو را بخانه در کردند
 ناگهان بر شهر نزدیک و از سیده جاسوسیت تهمته پیلان تو تو لدیار هر کیسینه بر او یغنه تو یدیار
 و در شرا بگل بر آوردند بعد از دو هفته معلوم شد که بی گناه هستند و کشته شدند
 دومی نیک اشکینه لای پیلان نریلا یک هفته دین نکره معلوم بود که گناه سیر در لار اشکینه آنچه لار

شوق افغانان
 روستای مد و دیله و غرا استر
 و عراق عجم و جنوب ایران
 شرق حسنی و جنوبی خندین
 سبستان و مکر و شرق و جنوب
 جنوبی و جنوب شرقی خندین
 قفقاز و جنوب شرقی خندین
 ترکان و جنوب شرقی خندین
 لو طبول لایله و جنوب شرقی
 فراسان و جنوب شرقی خندین
 بستر فراسان دیکان زمین
 بعد ادولایت و سبستان خنده
باب سوم
 جسته از دینک شرق شمالی
 مرکز ایضا دینک و جنوب
 شمال شرقی سنه و دیله و نهری
 گاندزه و داغ و جنوب شرقی
 سی درویشان لاین دیله
 نهری و جنوب شرقی خندین
 جنوبی و جنوب شرقی خندین
 خانقین و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 حاکم ایلیغنه و جنوب شرقی خندین
 تابع لادی و جنوب شرقی خندین
 و قاصد ماجارای شهریان
 ۱۵۵۰ قدسای خندین
 بونار و جنوب و کرد و کرد
 کرب دورا و جنوب و کرد و کرد
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین
 نهری و جنوب شرقی خندین

۱۵۷
 کلام حسن در بیان غنای خلق
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات
 در بیان کمالات و کمالات

حسن خلق بلین در حق او داشت بگفت سوی از توقع وی در هم کشید
 اینک حقیقه زباده حسن ظنی با بر دی بیان حال ایادی یوزینی اینک جاسپین او گوردی

و تعرض سوال از اهل ادب نظرش ناپسندم و طعمه
 اهل ادب دین عرض حاجت ایلاماک اینک نظریه مقبول کیامادی

زنجیت وی ترش کرد پیش با عزیزی صدیقینک آمدیغه باره ترش بود	مرو که عیش بر و نیز تلخ گردانی قرا بختینک قبلو عیشین شتر انغو
بجاحتی که وی تازه روی خندان آچوق یوزیک بیلان تقصیل سوا اینک	فرونه بند کاکشاوه پیشانی که باغلاناس اینک بلسنگ کولوپسو

آورده اند که ندکی در وظیفه او زیادت کرد و بسیاری از ارادت
 نقل ایلاماک بر مقدار اول علمینک وظیفه سینغ زیاده ایلامادی حسن التقاتین شمر کجاسینی تنقیص ایلامادی

پس از چند روز چون محبت مهود بر قرارند یکفت شعر
 عالم بر نغمه کونیرین نکه وقتیکه قیریک محبت با قراره زوره کورمادی ایبی

بش المطاعم حین الذل کسبها یمان دور طعمه جاریک کیتورکان	القد اصنتی والقد مخفول قراینک قایتیب قیریک بیورکان
تا نم از رو و آبرو و میکاست یوق اولدی آبرونان باریکدن	بنوانی به از ذلت خواست کیشغه خسته بو قیلک باریکدن

حکایت دروشی اضررتی پیش آمدی گفتش فلان نعمت بمقیاس ارد
 بر درویش نیک بر ضرورت ظهور ایلامادی هر کیشغ نکیایبی فلان آدم نیک حساب سبب بمان دولتیه
 اگر بجاحتی واقف گرد هم آنکه در قضای آن توقف و انذار گفت بر او را
 اگر سنینک حاجتینک مطلع بولوپره اسید دور که ای ادا ایلاماقده تا خیر مناسکجه اس ایبی سانی

بیب سوم
 کماله اسما علی ریک وقتیکه
 او کج طعمه سیلان عمل بولوب ادوات
 بینک انتقا صیغه باعش دور
 در نیشوزان بر پالیش دور
 نیلای کیشغ کوشن دور
 اولدیک دور ۱۲ طله از دور
 زیاده بولوبی یک دور
 کاسی با هم بو جایه دور
 ازوق سیریت خواست باکم
 دور بملت با دور
 دور بملت با دور
 طلاق مناسیده دور
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار
 کله ای بس خوار

عاش دین آییندی اختصار بر لیه مترجم مراد خواجایران تاشکندی

۱۵۱

تداوم گفت منت بهی گنم دش گرفت تا بمنزل کن در آورد و رویش
 میدان او لکیت طایری سن کایول باشا و چیلین بیابانیک قولین توته حتی اول کشته آوینغه کینتوردی درویش
یکی را دید ب فروشته و تنز نشسته سخن نگفت باز گشت کسی گفتش چه کردی
 برکشینه لیم نی پست غدا شکاکان و تنز اولتورکان هیچ سوز سوز لاماد و کیننغه قایتی برکشه انجای بی بیله لایندیک

گفت عطای او را به عطای و بخشیدم قطع
 ای بی اینک احسانینی صورتینغه باغیشلا دیم

مهر حاجت بزویکتش روی
 آ بارمه حاجتینک بیهوده لار عنه
که از خوی بدش فرسوده گردی
 چیکارسن بوخانی خوی بی بی دین

اگر گوی عنم دل با کسی گوی
 ضرورت نی آچتن یوز لار عنه بغیل
که از رویش بنقد آسوده گردی
 قیلور سنسنی خوش آمدی دین

حکایت خشک سالی در اسکندریه پدید آمد چنانکه عنان طاق خلق از دست
 اسکندریه ده هر خط یک بل ظاهر بودی اندا غله خلق نینک طاقته نینک تر گینه قولین

رفته بود درهای آسمان بر زمین بسته و فریاد اهل زمین با آسمان پیوسته قطع
 کینتکان ایردی و آسمان نینک شیک لاری بیروینغه غلخان ایزد و بیژکی لار نینک فراید و فغان آسمان نغمه متوشکان ایردی

مانند جانور از وحش و طیر و ماهی مور
 جانور لار دین طیور و مور و ماهی قالدی
که بر فکش از مینوایی افغاش
 چیغراکان بیچاره لیکدن آه و افغانی هنوز

عجب که و در دل خلق جمع می شود
 خلق نینک و دلی بر جمع بولماید و رجب
که ابر گرد و وسیله دیده بارش
 ابر بولسه بولسه بارانی تو کونغان یا بش کوز

چندین سالی منحنی دراز دوستان که سخن در وصف ترکا دست خاصه حضرت بر کاند
 سونماع محتطه بیه بر نامر و دوستان دین راق بولسون کلا نینک صغیره سوز سوز لاماق ترکا دین و خصوصاً اولوغلا حضورید

کلیشه در کربلا...
 کینتکان ایردی...
 آ بارمه حاجتینک...
 چیکارسن بوخانی...
 اسکندریه ده...
 جانور لار دین...
 خلق نینک و دلی...
 سونماع محتطه...
 کلام

فاله بولوب باش...
 کلام
 کلام

مغاسیبه... جلال... برادر... دین...

حکمت صیاد بی روزی در دجله ماهی نگریدهای بی اجل در خشکی نمیرد

منصب سیر بلقی بنخدا در غیبه با لائق تو تالاس واجل سیر با لائق هم خود در قلو قده اولکس
قوان ایغی کسیلکان بر آدم بر سینگ ایغی اولده رک برولی نینگ یاخیرین ونده ویدی

سبحان الله بنه راپای که داشت چون جلش وارسید ز بی دست پای
سینگ ایغی سیلان که بار دور و قنیک نینگ اجلاستی بر قول سیر دایا ستیرین

تموانست گریخت مشنوی

قاچما قغه مقتدر بولامادی



چو ایزدی دشمن جانستان
میوشه دشمنی قصد جان نه
وان دم که شین پای رسید
اجوم ایسکا نده دشمنلا ریکبار

بپند و اجل پای مرد و وان
اجل بنذا ایلا کای پای دان نی
کمان کیانی نباید شید
توشا و قولین کمان و تیر طیار

بسیار... در... کمان... ایست... خفا... در... م...
بسیار... در... کمان... ایست... خفا... در... م...
بسیار... در... کمان... ایست... خفا... در... م...

باب سوم

ص بود صرته مغای ترکیب سی بد دل در زشت بلخ بولور صاحب غیاث دیور که بولفظ ده توافق لسان بار دویمی فارسی هنری اثر حماد خورشیدان کنگدی

دست دراز... کفایت... در وقت... فضل...
دست دراز کردن تقریر شده... کفایت از قائل... در وقت... فضل...
دست دراز کردن تقریر شده... کفایت از قائل... در وقت... فضل...

دست از از تنی یک جسمیم
به که ببرز بد انگلی نویسم
بره ای او چون قول او از تنی بخشی در
قول کسی بیلیدین که آلوده کرد

حکایت مشت زنی را حکایت کند که از دهر مخالف بجان آمده بود
بر پهلوانی حکایه قیلور لار که مخالف هر دین جانفرو کلمان بریدی
واز خلق فراخ و دست تنگی به نفعان شکایت پیش می برد و اجازت خواست که
و کوب بیکوچی لیک و فقیر لیکوچین فریاد بر آید تا سینه که کز بیفش شکایت ایلی و اذن سواد کی که
غرم سفردام تا مگر بقوت باز دامن کامی فرا چنگ آمد که بزرگان گفته اند
سفره قصه تیادین نیکم ایرو که سیلاک تو تیلان مراد ای کین قول خیریتور دین زیرا که اولو غلاما قییب دور لار

فصل و هنر ضایع است تا نمانید
عود بر آتش نهند و مشک بسایند
فصل و هنر یک سیه دور شک عود
ایس بر ا دور سور سه و قیلور لار دور



پدر گفت ای سپرخمال مجال از سر بگردن بای قناعت در دامن سلامت کش که
اناسی ای ای او غول نگر مجال باشین چچا کیل و قناعت ای اغین سلامت بکنیک استینه تا تقیل زید که
خروندان گفته اند دولت نه بکوشید نیست چاره آن کم جوشیدن شمع
عاش لار ایتیب دور لار دولت سی و تر دور بر لار ایاس دور و اینک چاره سی کم مضطرب بولما دور

دست دراز کردن تقریر شده... کفایت از قائل... در وقت... فضل...
دست دراز کردن تقریر شده... کفایت از قائل... در وقت... فضل...
دست دراز کردن تقریر شده... کفایت از قائل... در وقت... فضل...

مصلح... کفایت... فضل...
مصلح هائی مثیل طریق هر واقع دور پس عود تا او تفته قویار لار بویا ظاهر بولما همچون و مشک سولار لار زیرا که سوریا کچیلان همیسی زیاده بولور لار

صفت کس که در سفر بسیار است از زهر نبت خاطر و جذب فواید و دیدن عجایب
او غیا ایری ای انا سفر ننگ فایده لاری کو بدور عصفای قلب بین و فایده لاری کبک و عجایب و غایب را در روز
و شنیدن غرایب و تفریح بدان محاورت خلاق و تحصیل جاه و ادب مزید مال کسب
و غریب زلاره ایشان تفریح و شلاره تماشا سینه دو دست لاری مرصحنه بین و منصب و آنچه بسیار این و مال کسب از آن فواید
و معرفت یاران و تجربت زگانان چنانکه سالکان طریقت گفته اند نظم
و آشنا لاری تایما قدین و زمانلاره سنا مقین اندا غمک سیاح لار و پیش لار دور

باب سوم

کس که در سفر بسیار است از زهر نبت خاطر و جذب فواید و دیدن عجایب
او غیا ایری ای انا سفر ننگ فایده لاری کو بدور عصفای قلب بین و فایده لاری کبک و عجایب و غایب را در روز
و شنیدن غرایب و تفریح بدان محاورت خلاق و تحصیل جاه و ادب مزید مال کسب
و غریب زلاره ایشان تفریح و شلاره تماشا سینه دو دست لاری مرصحنه بین و منصب و آنچه بسیار این و مال کسب از آن فواید
و معرفت یاران و تجربت زگانان چنانکه سالکان طریقت گفته اند نظم
و آشنا لاری تایما قدین و زمانلاره سنا مقین اندا غمک سیاح لار و پیش لار دور

کس نتواند گرفت در این دولت بزور
او شلا ما غای دهن دولت نازور
اگر بجز سرویت نهد و صد باشد
هنر که بولد هم سروی او زره وقت
چه کند زور مند و ازون بخت
نیلا کای پهلو ان اقبال

کوشش بیفایده است و سهر بر روی کور
وسمه تو یولغان بیله کور کایو کور
هنر بکار نیاید چون بخت بد باشد
کفایه ایلا کاس کیم بولد به بخت
بازوی بخت که بازوی سخت
زور دور زور باز دن زرو مال

پس گرفت ای پر فواید سفر بسیار است از زهر نبت خاطر و جذب فواید و دیدن عجایب
او غیا ایری ای انا سفر ننگ فایده لاری کو بدور عصفای قلب بین و فایده لاری کبک و عجایب و غایب را در روز
و شنیدن غرایب و تفریح بدان محاورت خلاق و تحصیل جاه و ادب مزید مال کسب
و غریب زلاره ایشان تفریح و شلاره تماشا سینه دو دست لاری مرصحنه بین و منصب و آنچه بسیار این و مال کسب از آن فواید
و معرفت یاران و تجربت زگانان چنانکه سالکان طریقت گفته اند نظم
و آشنا لاری تایما قدین و زمانلاره سنا مقین اندا غمک سیاح لار و پیش لار دور

آبا بزرگان وفانه در گروی
بار سن بند خا نزه ودکان
بر روان در جهان تفریح کن
بار غیل ایدی جهان فی سیر ایلا

هرگز ای خام آدمی نشوی
هرگز ای خام اولد نینگ انسان
پیش از آن و زکز جهان بوی
چقیق اسپیدین بورون نیننگدن جان

پس گرفت ای پس منافع سفر بدین نظم که تو گفتی بشمار است لیکن پنج طائفه را
اناسی ایری ای او غول سفر نینگ نفع لاری بونال او زره که شولا دینک صاحبی زور و لکن پیش صنف آدمه
مسلم سختین بازرگانی که با وجود نعمت و ثروت غلامان کنیزان را وزیر
مخصوصه دور برچی برسد اگر که نعمت و اقدار نینگ جودی بر لایحه محسوس قس و چوری لاری

صفت کس که در سفر بسیار است از زهر نبت خاطر و جذب فواید و دیدن عجایب
او غیا ایری ای انا سفر ننگ فایده لاری کو بدور عصفای قلب بین و فایده لاری کبک و عجایب و غایب را در روز
و شنیدن غرایب و تفریح بدان محاورت خلاق و تحصیل جاه و ادب مزید مال کسب
و غریب زلاره ایشان تفریح و شلاره تماشا سینه دو دست لاری مرصحنه بین و منصب و آنچه بسیار این و مال کسب از آن فواید
و معرفت یاران و تجربت زگانان چنانکه سالکان طریقت گفته اند نظم
و آشنا لاری تایما قدین و زمانلاره سنا مقین اندا غمک سیاح لار و پیش لار دور

کس نتواند گرفت در این دولت بزور
اگر بجز سرویت نهد و صد باشد
چه کند زور مند و ازون بخت
نیلا کای پهلو ان اقبال

کوشش بیفایده است و سهر بر روی کور
هنر بکار نیاید چون بخت بد باشد
بازوی بخت که بازوی سخت
زور دور زور باز دن زرو مال

وشاگردان چابک مار دهر روز بشهری و مهر شب بقای و مهر دم
دو چاقان خدنگار لاری بولسه هر کون بر شهره مهر کچیم بر مقاده و مهر دوق

بترف جگای و مهر خطه از نعیم دنیا تمتع شود قطعه
هر تاش گامه و مهر آنده دنیا نمتسیرین فایره لاور

منعم کبوه و دشت بیابان غریب
غریب لباس بیابانار دهنم
هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت
قور کوب خیمه ازین ایلام نیاان
وا از که بر اید جهان نیست
اوش کیم تو تکم خضرتا کین
در زاد بوم خویش غریب ناست
مسافر از او دیده زار و نالان

دوم عالمی که به منطق شیرین قوت فصاحت و بایه بلاغت هر جا که رود
اینجه ابراهیم که شیرین لفظی برله و فصاحتی قوت برله و سر بایه بلاغت برله هر جای که باره

بختش اقدم نمایند و اکر م کنند قطعه
اینک ضعیفتر اقدم اکور سار لار و اکر م ای تار لار

وجود مردم و انامثال از طلاست
لر و رالتون کبه دانا وجودی
که هر کجا که رود قدر قیمتش دانند
که هر کجا که باره و در قدرین بیور لار
بزرگ زاده نادان بشهر و ماند
اگر چه بول صاحبانه نادان
که در دیار غریب هیچ نستانند
مسافر لیکه تحقیقین فیتور لار

سوم خوبروی که درون صاحب دلان به مخالطت اول کند که بزرگان گفته اند
ادجوخا بر صاحب دل که صاحب دل لاری نیک کنخل لاری نیک خنلا طینغی میل ای تار زیوار که اولوغدا را تیغی بر لار
اندکی جمال بزرگ بسیاری مال گویند رومی پیام بر هم دلها می خسته است
از گینه جمال تیغی دور کوب مال دین و ای تور لار یخشیه یوسته کنخل لار نیک مرهی دور

دور که هر قاهره کبار
قدر و قیمتی بی یولور لاری
فالس و صفاتی اتون قاپور
ایلام باده هرگز در کرم بول
ایلام باده هرگز در کرم بول
ایلام باده هرگز در کرم بول
ایلام باده هرگز در کرم بول

بیدین اسم خال دور
صفا طلات قیلور لار
صفا سینه بخوبی
ما دور کان بر چینی اتان
راحت بری و یک در حوصل
بسته شکر که منع و غنای
کیشته تا غنای
پیدا ایاری حاصله هر چه
ایل دنیا ج قاهره بول
دوق و صفاده دور بول
بهر کوم زار و بولور
بهر کوم زار و بولور
بهر کوم زار و بولور
بهر کوم زار و بولور

باب سوم
دور که هر قاهره کبار
قدر و قیمتی بی یولور لاری
فالس و صفاتی اتون قاپور
ایلام باده هرگز در کرم بول
ایلام باده هرگز در کرم بول
ایلام باده هرگز در کرم بول
ایلام باده هرگز در کرم بول

ص لاریک عرف قیلور لار مردم
نیک قهری نیک خویند
ان قبول قیلور کذلانی
الشری محصل پیت جلال عالی
اکار زاده شهر و اعزاز خشار که

در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...

و کلیدهای بسته را بر صحت او به جا نغمت شناسند و خدش منبت اند قطعه
 و با غنق اشیک لارینگیت چوقی دور لا علاج اینک صحتی نمی‌برد و غنیمت نالار و انکا خدمت ذمنت پهلار لار

شاهد آنجا که رود عزت و صحت بنید
 نیر عذبار سه خوشتر و صحتی بار

پرتاوس در اوراق مصاحف دیدیم
 پرتاوس بی قرآنه کوردوم

گفتم این منزلت قدر تومی بنیمش
 دیدیم آنجا بود تبه چون میسر

گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد
 دیدیم او در همه کجیم دو چیراییک

هر کجا پای زنده است آرنش پیش
 قیوم بر عجز بار و در آنجا آجوق در

چون در پسر موافقت و دلبری بود
 چون بر او غول که دلبر و دلکش یک آنده بار

اندیشه نیست که پدرا زوی بری بود
 لازم ای سس بولور غذائی تربیت گری

او گوهر است گوشت اندر میان اش
 گوهر در اول دیکسل که صدف بچره بولما کیل

در تیره راه همه کس مشتری بود
 در تیره او چون بولاد و در جمله شتریک

در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...

باب سوم



در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...

در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...

در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...
 در این شهر، سوخته مردم از بول، اسب و بچه که در آنجا می‌نشیند و در آنجا...

مغناصید در بیماری شکم بیجان
مغناصید در بیماری شکم بیجان
مغناصید در بیماری شکم بیجان
مغناصید در بیماری شکم بیجان

چهارم خوش آوازینه کجخه داودی آب زجریان مرغ از طیران بازوار پس
تور توچی خوش آواز که صدای داودی بیلان سونی آقا قهرین و قوش نی او چوقرین قایتار دور دور
بوسیلت این فضیلت دل مردمان اصدید کند و ارباب معنی بمنادست اورت
بوفضیلت سید سید مردم الدین کنگین صیدایتار و اهل حقیقت اینک مصاجتینه میل

نمایند و بانواع خدمت کنند شعری
گوستار لار و پنجد نوع ایله خدمت اینار لار

سَمِعَ عَلِيَّ الْحُسَيْنِ الْكَافِيَّ
بیم قولایم میل ایثار سب کوزل آوازی
چه خوش باشد آواز نرم و مزین
عجب خوش بوغای و از لایم
به از روی زیباست و از خوش
رخ زیبا دن آواز کون خوش
مَنْ دَلَّكَ عَلَى حَسَنِ الْمَثَانِي
بیم دور اول آدم کشت ایلا دور و سازنی
بگوش صریفان مست صبوح
قولایم صریف نا توانه
که آن حظ نفس است این وقت روح
اینکین نفس توین بهره جانه



پنجم پیشه وری که سبجی بازو کفانی حاصل کند تا بروی از بهرمان ریخته نشود
پشنجی ابراهیم صنعت که قول نیک یار دیمله رزق حاصل ایثار تکیم آبروی نان او چون تو کولغای

اول که در تاجالایم
بیم دور اول آدم کشت ایلا دور و سازنی
بگوش صریفان مست صبوح
قولایم صریف نا توانه
که آن حظ نفس است این وقت روح
اینکین نفس توین بهره جانه
دور اول آدم کشت ایلا دور و سازنی
بگوش صریفان مست صبوح
قولایم صریف نا توانه
که آن حظ نفس است این وقت روح
اینکین نفس توین بهره جانه

باب سوم

دور فریبی که مقادیر بسیار است
بیان آن در این کتاب است
فصل در بیان آنکه در این کتاب
چهارم در بیان آنکه در این کتاب
فصل در بیان آنکه در این کتاب
فصل در بیان آنکه در این کتاب

چنانکه فرامندان گفته اند قطعه
اندازه
عقل لار اییب دور لار

سختی و محنت کشیدیم روز
غربت اراکسل یگاسی که نوز
گر نه خفتد ملک نمروز
آج یا تا دور پادشاه نمروز

چنین صفتها که بیان کردم ای سپرد سفر موجب جمعیت خاطرست و داعیه
اوشو صفت لار که بیان ایلام ای او غلوم سفره جمعیت خاطر بسبب دور و بخت
طیب عیش و آنکه ازین جمله بی بهره است بخمال باطل در جهان
تیر کیکیغ با عشا دور لکن اول کیشی که بود کورین با نصیب دور خیال باطل ایان مساز کیغ

برود دیگر کس نام و نشانش نشود قطعه
کیتسه
ایچی بر آرم اینک نام و نشانی شیتاس

هر آنکه گردش گیتی کین بر خاست
کیمی کیم قصدیغه ایلاسه گردون
بغیر مصاحتش رهبری کنایم
همیشه ضدیغه لول لار اچیلقا
قضای بر دش تا سوی انه نوم
یولیغه دام ایله دانسا چیلقا

پس گفت ای پر قول حکما را چگونه مخالفت کنم که گفته اند رزق اگر چه مقسوم است
او غایبی ای آن حکما زکات زینو قیلغ مخالفت یقین
باسبصول آن تعاق شرطست قیل اگر مقدرست از او بدخول آن جز او قطع
اینک با بصولینه شیش شرط دور قیلا هر مقدر مقدر بوسه اینک میزد در کاغ شیک لارین صتا با جوب

دور فریبی که مقادیر بسیار است
بیان آن در این کتاب است
فصل در بیان آنکه در این کتاب
چهارم در بیان آنکه در این کتاب
فصل در بیان آنکه در این کتاب
فصل در بیان آنکه در این کتاب

باب سوم
بولان ضرورتا در این دور
والا اندر سفره هم ملک بر دور
مصول بیت با ای نیک حال
معلوم بود ای اراوز ملک و
سلطنت زین بر خراب آبا و غیر
توشا بود غیبه زین شهر ی نیک
ارشای هم قویله بر سال و بی
پارشای تقدره اراوز بی
بولک آن قدره اراوز بی
آج قاور بود یک دور اراوز بی
کین دن اراوز بی اراوز بی
سلطنت کین فادی نیک
کریا و اراوز بی کین
دیک دور ای اراوز بی
عبد نیک کسری اراوز بی
دیک اراوز بی کین کین

عقل است چنانکه در کتب معتبره مذکور است
عقل در صورتی است که در وقت غلبه
عقل بر شهوات و غرایز نفسانی
تواند بر آنها تسلط کند و در این
صورت است که انسان را از غم و
توهم و اشتباهات دور نگه
دارد و او را به حقیقت امر
رساند و در کتب معتبره
مذکور است که عقل در وقت
غلبه بر شهوات و غرایز
نفسانی در صورتی است که
تواند بر آنها تسلط کند و
در این صورت است که انسان
را از غم و توهم و اشتباهات
دور نگه دارد و او را به
حقیقت امر رساند

رزق اگر چند بیگان برسد
رزق هر یک بخت بیگان مینا دور
و در چس بی ابل نخواهد بود
بر کشته که چربی جسل و کلس

شرط عقل است چسبن از درها
عقل شرط ایلا یور قدر ماقنی
تو مرد در دهان از درها
یکم قبلو روزنه او تغه اور ماقنی

درین صورت که منم با پیل زمان بزغم و با شیر زبان نچر در کلمه پس ای پد مصلحت
بو قوت و زور که منم با پیل زمان بزغم و با شیر زبان نچر در کلمه پس ای پد مصلحت

آنست که سفر کنیم که ازین شیش طاقت مینوایی نذارم قطعه
اوله در که سفر قیلوین زیرا که موندین زیاد فقیر لیکنه ط قیتم یوستور

چون مرد بر افتاد ز جایی متم خوش
هر کیشی چقیله از مقام میدن
شب هر تو انگری بسترای همی رود
بای هر کچو بر سرای ده

دیگر چه غم خورد همه آفاق جامی است
غم میسر روزی نکاد در جایی
در ویش مهر کجا که شب بسترای است
کبسل قیده بولسه کچو سرای



باب سوم
در بیان حال و صفتین بزرگوار
که در کتب معتبره مذکور است
عقل در وقت غلبه بر شهوات
و غرایز نفسانی در صورتی
است که تواند بر آنها تسلط
کند و در این صورت است که
انسان را از غم و توهم و
اشتباهات دور نگه دارد و
او را به حقیقت امر رساند
و در کتب معتبره مذکور است
که عقل در وقت غلبه بر
شهوات و غرایز نفسانی
تواند بر آنها تسلط کند و
در این صورت است که انسان
را از غم و توهم و اشتباهات
دور نگه دارد و او را به
حقیقت امر رساند

عقل در وقت غلبه بر شهوات و غرایز نفسانی
تواند بر آنها تسلط کند و در این صورت است که
انسان را از غم و توهم و اشتباهات دور نگه
دارد و او را به حقیقت امر رساند

بسیار از اینها در دسترس نیست و اینها را در دسترس خودتان نگه دارید تا زمانی که به شما نیاز باشد...

عنه صاحب فرهنگ ننگ بر تحقیق نظر او مشهور است ننگ زردی بود در صبح چکره قرصی هر بار سه گفت ۱۲ خیمه مامل

در این کتاب ...
ننگ زردی ...
ننگ سبز ...
ننگ سیاه ...
ننگ سفید ...
ننگ نارنجی ...
ننگ بنفشه ...
ننگ بنفش ...
ننگ بنفشه ...
ننگ بنفشه ...
ننگ بنفشه ...
ننگ بنفشه ...

این بگفت و همت خواست پدر را وداع کرد و روان شد و در هنگام

رفتن شنیدندش که میگفت میت

هنر و کعبه بخش نباشد بکام x
بجائی رود گش نند نام

تا بر سیه کنارابی که سنگ از صلابت ویر سنگ همی آمد و آوازش

بفرسنگ همی رفت میت

سه همکین ای که مرغالی دروین نبوی
کترین موج آسیا سنگان کنارش در بود

کروبی مردان از دید که هر یک تقاضه در معرشته و رخت سفر بسته جواز دست عطا

بی زار نتوانی که کنی بر کس زور
وزر داری زور محتاج نه

ز زرداری نتوانی زور از دریا
زورده مرده چه باشد زردی که بیا

بسیار از اینها در دسترس نیست و اینها را در دسترس خودتان نگه دارید تا زمانی که به شما نیاز باشد...

بسیار از اینها در دسترس نیست و اینها را در دسترس خودتان نگه دارید تا زمانی که به شما نیاز باشد...

بسیار از اینها در دسترس نیست و اینها را در دسترس خودتان نگه دارید تا زمانی که به شما نیاز باشد...

۱۸۲
 باغ فارسی نخلستان
 و بعضی نخلستان
 نخل به نام بلبل درخت است
 مختار به مسطور در درخت
 و بعضی نخلستان
 نخل به نام بلبل درخت است
 مختار به مسطور در درخت
 و بعضی نخلستان
 نخل به نام بلبل درخت است
 مختار به مسطور در درخت

<p>که سهله به بند در کارزار ملازم این نخل جنگ نیکین یار نبرد قز زم را تیغ تیز ملازم رسته می هیچ کیسه غای تیغ توانی که سیلی بموی کشتی ی تا کار غنه کفایه فیصل غیر فیصل</p>	<p>چو برخاش مینی تحمل بیار کو را رس چو جنگ یاب بر قور نطق کن آنجا که مینی ستیز ساوق سوز سوز لاکانه سوز لاسین بشیرین زبانی و لطف و خوشی بسلا سبقتا بار بول بشیر تیریل</p>	<p> باغ فارسی نخلستان و بعضی نخلستان نخل به نام بلبل درخت است مختار به مسطور در درخت </p>
--	---	--

بعد راضی در قدش افتادند و بوی چن بنفاق بر سر حوشش دادند و بگشتند در او زند
 او که آن سال نیک سعادت بر لای نیکای غیبه نوشیدار و بر نهجه او پوش نفاق بر لای نیکای غیبه نوشیدار
 و جوان دیار حتمه میار برین چرخه یونان عماد تیرین سوده تور و پ قانان ابروی کیمه چی کیچ

کشتی راضله هست کی از شما که مردانه تروز و رمندرت است باید که برین ستون برود
 کی مده بر بود قیاق بار دور بر کشته نیردین که بهادر قاق و قوت یک قیاق دور لازم دور که بون پنچ او ستیزه حقیقه
 و پیمان کشتی بگیرد ما عمارت کنیم جو این غم بود لاو یکم در سر داشت از خصم دل آزرد
 و یکم نیک پای نی نوتسه تا که گیرد تور از تونز یکیت بهادریق غرور یکم که بشید با رید دی کونجا آزرد و بون نغان
 نیندیشید و قول حکم را که نغمه بود که گفته اند هر که رانجی بدل رسانید می که در عقب آن
 تور قادی و حکم نیک نینه عمل بویوردی که آتیبه رلا هر یک نیک که کونجیفه برالم یتکار و نیک کرایت کتیبیت

صداحت برسانی از پادشاه آن یکسرخ همین باش که پیکان از جراحت
 یوز راحت یتکار رسنگ هم او برالم نیک با هسیدین خوف سیز بول غیل نیر که اذقی نیک تیموری بیه دین

بدر آید و آزار دور دل بماند تیر
 چکار هیچ والی کونکده قاور

انطا که ایلیک و دلاتت
 نفاق ایلیک و دلاتت
 و بعضی نخلستان
 نخل به نام بلبل درخت است
 مختار به مسطور در درخت

باب سوم
 اداست معلوم
 اضافی اضافی
 کیسکین قیاق یک او شرب
 مصرع مصرع
 ایلیک شول بر ده که
 و عمارت کورین زره او شرب
 نطق نطق و ملائمت
 ایلیک شول بر ده که
 و عمارت کورین زره او شرب
 نطق نطق و ملائمت
 ایلیک شول بر ده که
 و عمارت کورین زره او شرب
 نطق نطق و ملائمت

نیز که گریان دین البسته گورد و فرود
 از حصار زار بستم کهن دور آمان
 دشمن کاخ کاین بخت عاصی
 از حصار ایلیکان دین اول قدر
 زید که از ایلیا الماس بیست
 عسکر او کویله غشی ایلادی
 معلوم او غشی و وصل آس
 مفضل از و مفضل علیه
 کاخیم دور کنگ مفضل علیه
 دشمن جز مخرجی تا توند لار

زخم زدن دشمنی برتست

که نمایم چشم مردم دوست
 کور سا تو را ایگه آشتا اوزنی

گفت چه دانید ای ایران من کترین جوان نیز از جمله وزدان باشد بیعاری در میان ما
 بیاری می نیر پلور نیر ای
 مینک فتح لایم که بوکیست چو او غولار جلد سینه بولسه و جلد کار بق بلان ارا میرده
تعبیه شده تا بوقت فرصت ایران اخبر کن پس مصلحت آن می نمیکم که او را خفته بگذاریم
 ارا لاشکان بو خت و وقت فرصت ده رفیق لایم خبر آلتا بو صورتی مصلحتی که دور کن انی او خلکان توایم



و برانیم جوانان اتدیر پیر ستوار آمد و مهمتی عظیم از مشنت زن دل گرفتند و خست
 دیولنه توش نیر ایشا غر پیر ننگ تیری مفضل کیدی و هر قاتخ تور قوچ پهلوانن کونگل لاریه توت لار و شیبای لاری
برداشتند و جوان لاخته بگذاشتند آنگاه خبر یافت که آفتاب بر نفس نافست سر آورد
 کوتار دیوار و پهلوان فی او خلکان تا شاد دیار اولوقت خبر دار بولدی که آفتاب ننگ آفتاب نیر و در کوهی کونگول
و کار دوازده دید بیچاره بی بر و دیده بجائی نبرد و تشنه و مینواروی بر خاک
 و کار دانی کینکان کوردی بیچاره کوب ایلامی دیولنه برجایزه ایلامی آچ و سوسینر بولبان یوزینی بیرغ

مغنا سینه با زینش بولیم
 سوزنا نظر دور و خیا بانکه
 ایستاسک کام ایچا جین اولاشکان
 و غلامی صریح و سراسر آسته
 و دیلسه چو لور کزنا آسته
 با دیلیکله قابل آسته
 ایچ انقبیه و فعل مضارع
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک

باب سوم
 و خط عشقوی ایلا دیلار
 کور قال سوزی تامل تر ارا
تعبیه ب فعیل
 با پیرین مصدر بولوب قویوب
 عسکر کز جای بابینه ایلمان
 حاضر لار ایلا و ترکیب ایلمان
 بو جایزه مجاز بولوب بلکن
 حاضر بولمان دور و صرا صده
 آست لار ایلا وده و طیار
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک
 ایچا نیر و جیبر انیزه دیک

استغفار میسر شود و استغفار از خداوند است
 از آنست که در سجده با یکدیگر
 تغفیل است و یا شکر فاعل شاکر
 زار و خوار و دستها را در دعا
 و موصول صلی و صلوات
 و موصول صلوات و صلوات
 است و از این جهت است
 که در سجده و در دعا
 از این جهت است
 که در سجده و در دعا
 از این جهت است
 که در سجده و در دعا

دل برلاکنه می گفت شعر

در کونل نی با کنه قویب در ایدی

<p>من ذی الجذنی و زم العیس</p> <p>کیم دور گور سه فاکتیکان زمان منکا</p>	<p>ما للغریب سوی الغریب انیس</p> <p>یوق مونس غریب کا غریبین بولک انکا</p>
<p>درستی کند بر غریبان کسی</p> <p>سانسرتنی یقین بر بجهه خاطر</p>	<p>که نابوده باشد غریب سبی</p> <p>اوزی هیچ بولماغان بولنای مسافر</p>

سکین درین سخن بود که پادشه سپری در پی صیدی از لشکریان در افتاده بود
 سچاره بهلوان بوسوزده ایردی که بر پادشاه براده بر او نینک کتیده عسکر لار بیدین اوزاق توشکانه ایرد
 وبالای سرش ایسا دهین سخن شنید و در میانش همی زگرید صورت ظاهرش کینه دیر
 داینک باشی ادستیده تورکان ایرد بوسوزده آشتی داینک میانینه نظاریادی داینک صورت ظاهری با کینه کوی
 و حالش پریشانی پرسیدش که از کجائی و بدین جا کیم چون نغادی بر خمی از آنچه
 داینک طینی پریشان کوی انکاسوال یلادیر که قایلیرین دیوبو جانیغ قایدان توشو تمک برانک اول نیر سیز که
 بر سرش گذشته بود اعدات که بولکن ادو راه بر حال تباها اور گشت آمد خلعت
 باشیدین اوتکن ایردی تکلام یلادی شهنزاده نینک نینک حال فراسینه رحمی کیدی بس فافو
 و نعمت داد و محبتی همراه او کرد تا بشهر خوش باز آمد پریشان میدان و شادمان شد
 و طلاه و تنک حسالیتی دیر اعتمادیک کشینی انکه یقین یلادی انکه اوزی نینک شهر خیزه قایت کیلی ایته ای نینک راق هر فرسند بولی
 و بر سلامت حالش شکر گفت شبا نگاه از آنچه بر سر او رفته بود از حال کشتی و جرم ملاح
 داینک سلامت حالینه شکر یلادی کیچه سول نیر سوزین که نینک باشیدین نیکان ایزی کینز نیک لیدین کیمر چی نینک رین
 و ظلم روستایان بر سر چاه و غدر کار و انیان راه با پدر همی گفت بر گرفت
 و قدوق اینک باشید و همقال نینک جفا سینج دیولده کار انان نینک یوفانیدین ناسینه نقل یلادیر ایته ای نینک

از آنست که در سجده با یکدیگر
 تغفیل است و یا شکر فاعل شاکر
 زار و خوار و دستها را در دعا
 و موصول صلی و صلوات
 و موصول صلوات و صلوات
 است و از این جهت است
 که در سجده و در دعا
 از این جهت است
 که در سجده و در دعا
 از این جهت است
 که در سجده و در دعا

باب سوم

محمود دایم دردی بر دردی پشیمان
 افتداد با سیمین امم فغول
 درویشی و رفیق سعادت سیه
 همراه با رفیق سعادت سیه
 لایس با او پشیمان زنده درج
 با کرد با فیل مانی با یافوف
 قلیل و یا انتها و شاد و نظمی
 از دین تو شادمان و شاد و نظمی
 مراد د دور لاریک لفظان
 زاهد دورش دان داک ایلسا
 قون دیک آدمی بار دورش
 دینش لفظ قون دیک کلمات
 ان لفظ ایلسا کلمات
 زیادت دین ایلسا کلمات
 دیکان ایلسا کلمات
 مفسر سیه مانتن دین
 دور که ترک سیه
 دور که ترک سیه

هم فاعلیت مضافی بیایدایش بس شاد نینک مخفای خوش بود دور شادان نینک مخفای خوش بود و خجید و راه صلیله مانا خوش با خوش باشنده دور

بیت بخت بر زلف زین آفتاب
چو بخت بگردد در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید

بیت بخت بر زلف زین آفتاب
چو بخت بگردد در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید

بیت بخت بر زلف زین آفتاب
چو بخت بگردد در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید

گر چه بیرون ز رزق نتوان خورد
گر چه نیب بولغاغی نصیبان کوب
عناص اگر اندیشه کند گام نهنگ
بالیق کابین اگر اندیشه ایلام

در طلب کمالی نباید کرد
سست نیکایتمک طلبی بود کس خوب
هرگز نکند در گرانمایه بچنگ
آلام کس هیچ خواص ایلام کوه

حکمت آسیا سنگ یرین متحرک نیست لاجرم محل باربران میکنند
تیکیان ینک آستینک تا شی متحرک یابد دور
لا علاج آغیر بود کوه برداش ایلام

چرخ خورشید شیشه در بن غبار
نیمه بی غبار چیده آج یو برس
گر تو در خانه صید خواهی کرد
کراد او بود کده صید غلبای سن

باز افتاده راجه قوت بود
باز عاقر کایم کای روزی
دست یاریت چو عنکبوت بود
قیل وجود ینک فی تار تنگ کوزی

پدر گفت ای سپردین بخت فلک ترا بآوری کرد و اقبال بهیروی تا گل از خار
ای کسی ای بی او خول بود بونده
فلک شکا اعانت ایلامی و اقبال ینک لاشا حلیت ایلام تا گلینک

و خارت ز پای بد آمد و صاحبی لتی بتور سید بر تو بخشید و ترحم کرد
دینکای ینک ای غنک دین حقیقیه و بردت ای کای آدم نهنگ ایستی
دسنگا احسان و رحمت ایلامی
و کسر حالت به تفقدی خبر کرد و چنین اتفاق نادر افتد و برادر حکم نتوان کرد
دسنگا شکسته حال کنه بخوار یک سلیمان علاج و تار کلا ایلام و مونینک ک تصادف نادر واقع بود و در غم حکم ممکن اول کس

صیاد نه هر بار شکاری برود
آوچی هر کون او بیند او آبار

افتد کیمی روز پلنگش برود
هر کون آخر آتی پنگ یارار

مثیل چنانکه کیمی از ملوک فارس گین گرانمایه در نکشتری داد
اندانکه فارس پادشاه لارین بری ینک او زد کیده قیمت بهایک کوز با باری

باب سوم
بیت بخت بر زلف زین آفتاب
چو بخت بگردد در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید

بیت بخت بر زلف زین آفتاب
چو بخت بگردد در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید

بیت بخت بر زلف زین آفتاب
چو بخت بگردد در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید
بدر خورشید در روزی که خورشید

بسیار از این کتاب در دسترس است و در کتابخانه های مختلف موجود است. این کتاب یکی از مهم ترین آثار است که در این زمینه نوشته شده است. در این کتاب به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است. این کتاب را می توان یکی از بهترین منابع برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است. این کتاب را می توان یکی از بهترین گزینه ها برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است.

باری بگم بفرج باطنی چند از خا صان بصلای شیرازیرون فیت فرمود

بر درفشه سیر و ناسا تصدیقه خاص آدم لاریون برنجیسی پبلان شیرازینک عیگه سینه ماشقاری چیتقه دو بوردی

ما انگشتری ابرگنبد عضد نصب کردند تا هر که تیر از حلقه انگشتری بگذرد

تا یکم هر اوزوک فی عضد لاله نینک کنبدی نینک ستیغه قویدیلار تا هر کیم که اوق فی اوزوک نینک حلقه سیرین انک اوزوک

خاتم اورا باشد قضا را چهار صد حکم انداز که در خدمت او بودند پیدا خند جمله خطا

اوزوک انکه بولسون اتفاقا تورت یوزواق انکچی که انینک خدمتیده اریلار آتی لار جمله سی خطا

کردند مگر گوئی بر باطنی بیازیکچه در هر طرف تیر اندختی باوصباتیر اورا

ایلا دیلار آلابراه که بر عمارت نینک تا فی نینک ستیغا اویون ایله هر طرف اوق تا اریودی صبا شمالی انینک اوقینی



از حلقه انگشتری بگذرانید انگشتری را بوی رزانی داشتند و نعمت بقیاس

اوزوک نینک حلقه سیرین اوقکاری اوزوک تا انکا لاین توتلار و حساب سیر دنیانی

این کتاب یکی از بهترین منابع برای مطالعه این موضوع است. در این کتاب به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است. این کتاب را می توان یکی از بهترین گزینه ها برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است. این کتاب را می توان یکی از بهترین منابع برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است.

حضرت امام اول باطنی در این کتاب به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است. این کتاب را می توان یکی از بهترین منابع برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است. این کتاب را می توان یکی از بهترین گزینه ها برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است.

باب سوم

در این کتاب به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است. این کتاب را می توان یکی از بهترین منابع برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است. این کتاب را می توان یکی از بهترین گزینه ها برای مطالعه این موضوع دانست. این کتاب به زبان ساده و روان نوشته شده است و برای همه علاقه مندان به این موضوع مناسب است.

عنه حکم از اوصاف تیرسی بولیبوی یا لاکان سیریشا ترا و نذ او ر قوا دور بون ن کیشیز اهلوق قیگور لاکر اوزوک سیروری ۱۲

کتاب روشن گوی
وصف ترکیب پاک فکریک
نقصان و خطرات مشغولت
بیکار و بی باورال

دانش آموختگان
نیمکت نشانی از دیدار
۱۲ سلسله نشسته، فعل
ماضی شتبه

راجح
پروفانری لایحه سینه یا سی
وجود و در اختار باغی بر وفا
خودت کردید به یاد بسند
فعل ماضی شتبه

۳ شماره

دا دندش آورده اند که پس بعد از این تیر و کمان را بسخت گفتند چرا

انگام بردیاز کیلتور و دور لاکه باله موندین سوکوه اوق ویانی کویدوردی اییلازیر لود چون

چنین کردی گفت تار و فوق سختین برجای ماند قطعه X موناق ایلازینک باللیبی تاکیم اوقکی اعتم باریر میده فاسون	
که بود کن حکیم روشن آمی گاهه بونهای که حکمت هسیدن	بر نیاید درست تدبیری چغافای بر درست راق تبیبه
گاه باشد که کودکی نادان گاه بونف ی که بی عقل کودک	بغلط برده فزند تیری یاغیشیب اورگوش نش از غیر تیر

حکایت درویشی را شنیدم که در غاری نشسته بود و در بروی خود X

بر درویش از ایشیم که بر فراده اولتور کان زردی داخلاطاشیکه اوزی بیگ زینغ

از جهان بسته و ملوک اغنیار در چشم همه این شوکت و همیت نمانده قطع
جهان دین باغلاکان یردی و ملوک اغنیانینک اینک نظر میتیر شوکت و هیبتی فالکان ایرد

هم که بر خود در سوال شاد کیسم اوزینغ سوال ایشیکین آچار	تا بگیرد نیاز مند بود بوی نسیده او لیا نیا نیا نیا بند اولغای
از بگذار و پادشاهی کن تا شلاح صینکنی پادشاه یک قیل	گردن بی طمع بلند بود بی طمع کردنی بلند اولغای

یکی از ملوک آن طرف اشارت کرد که توقع بگرم اخلاق عزیزان آنست که
اول طرف پادشاه لاری بری اشارت ایلا دی که عزیز لارینک اخلاق کریمی این امید اولدور که

یکی بابانان و ناک موافقت کنند شیخ رضا و اد حکم آنکه اجابت و دعوت است
بر مره بر نینک پلان طعم بماقده موافقت تیر لار شیخ محمد می بلدی اینک او چون که دعوتد اجابت سندیور

عادت قنکره با کیم اورا پد
باشینممنجاتی نو لورده
شاه آرزو الف زنیاید و رکان
وصف نیسغ تا بین خواش
قیلاق پاکبذارا اسی طرف
اگر بیه کزاره امر حافونک
از کابل بیک حسد کرم
چو طبع بر گردن فیک صفت
دور راک صفت مخدوفدور
ای کردن بر طبع دوسر
زیر سی طبع سیرکشیه نیک

باب سوم
درویشی کشنده بود رنگ بود کرد
اضافه می بیان در لاماتی انسب
دور بود قشیده غصه
بر له بود در خطاب عدم باغی
از کابل و پادشاه همین فیلنیل
دو سلم دنیا با سیمین آزاده
درویش بلمن کله طبع سیر
کیشینغه تواضع آقیب چون
تویان ایلاماس نیمه اکر

نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم
نمنا سیکه و در وقت غم

عالم به روشن و منور است و چون در نور است
 عالم به روشن و منور است و چون در نور است
 عالم به روشن و منور است و چون در نور است

زشت باشد چه چشم موشک کور
 کویب چچان کوزین زشتت ایرور

نور گیتی من و چشمه مور
 کون کوزی که جهانم نور بر دور

حکایت بازرگانی ز هزار دینار خسارت افتاد پسرش را گفت نباید که
 بر سودا که نینک مینک صلح بولدی او غنیته ایدی لازم ایما سدور که
با کسی این سخن را در میان نمی گفت ای پدر فرمان ترا نگوئیم لیکن مرار فائده این
 بر کسی بیلان بوسوزنی او تا غرقویا برهن او غنی ایدی ای امان سنینک در ای ناسم و کس نی موز لاسیدک نینک فائده
مطلع گردان که مصلحت در نهان داشتن چیست گفت
 خبر دار قیل که بوسوزنی بر کیما تده مصلحت نه دور اتاسی ایدی
بما صیبت و نشو ویدی نقصان مایه دیگر شامت همسایه صیبت
 تا که صیبت یکی بولغای بری هستمای نینک کمایاتی و دیگری توشنی لار نینک فرهن لیتی

مکو آنده خویش با دشمنان
 دیرلاره غینک هیچ دشمنلاره

که لا حول گویند شادی کنان
 که لا حول بیان خوش و نای هر

حکایت جوانی فرودمند که از فنون فضائل خطی وافر داشت و طبعی نادر
 بر عقلیک کیت که انواع فضائل این مسلمات کثیره بی باریری دی حسن طبعی هم باریری
چندانکه در محافل دشمنان نشستی هیچ سخن نگفتی باری پدرش گفت ای پسر
 او اقلدر که مجال علامده اولتور ایردی هیچ بر سوز سوز لاکس ایردی بر که اینک اتاسی ای ای و غول
تویتر چرا نگوی گفت ترسم که پرسندم از آنچه ندانم و شرمساری برم قطعه
 هشتم اول فریاد دین که بیکس نیر لاجون اسن او غلای ای قور قاری که مندیون بچکان نیر بر ستم سوز لار و شرمنده بولور دین

زیر نخلین خوش منجی چند
 اوزی کشین نیکه منجی نیچه

آن شنید که صوفی میگویند
 اول ایشیتینکوقا قتی بر صوفی

باجیام
 و فضائل فضیلت نینک جمعی
 بولوب غلوه آ آرتوق تفتی ایرور
 بطلی ای حرف و حدیث
 حظ نصیب معنا سیده ۱۲
 کویب معنا سیده ۱۲
 داری چشل دیکه قوبولوی مخدر
 نشو سیده نون و فایر لر مارا فو
 کیش سوز دین قاقکوی مستغاف
 بولور مقام قرتیزی لر که قاف
 آرزوی ای موده و کسرتی
 بر لری قوتلاریش کویب غلور نیک
 مجلس مستغاف به مختلف نینک
 فعل انی فتح سوال ایجاب
 در سیده و تنگ دین کنایه
 از تیر کار ادرار سوال ایجاب
 و قشیک ادرار دین سوز لار
 بر سینه زلکه بر دین سوز لار
 قیلور لار صیبت عیبت
 فلیندیکن کوز قو کور و بی
 بر لاریم در کوز فائده ایلابدی
 با که بر حجاب سیدکسال دیکنه
 گفتنا بولغای ای مستغاف
 نقل نینک نیسی اور دور مستغاف
 بیضا نا ایشیتینک که صوفی لایتنی
 ایردی اول کوشش لایتنی

عسکری شریف د لار پامی هوش
 د صفت دور پر که گفت سینه
 لاری بر زمین اول در کار کان
 دودیزه اول در صوفی نخل آزار
 جنگ استغنی مخ قاقیبه تو کار
 بر سر که بسبب یکنیغه تو کار
 در بی خیل با غلبیل نخل آزار
 سوز لا رنگه مستاسیده دوست
 سوز لا رنگان ایگان دویک دوست
 یکشتر سوز لا رنگان ایگان دوست
 یو قدر دین مادی سوز لا رنگه دوست
 ویا فلان تیب مادی سوز لا رنگه دوست
 دیان کاری دودعاری دویک دوست
 بیان کاری دویک دوست
 ایا وقتیکه دویک دوست
 فلان کن دویک دوست
 من دویک دوست
 دویل کیلتو کیل تا کیم دویک دوست
 بول سون اسلحه ملاصده دویک دوست
 لفظی نیک جیب دوست که خسته
 ونشره غدا قایل اولگان کشته
 در لار و دوش منجه دیشکره تو
 دور که خدا نیک ننده غم دین
 در لار تقاوت غم دین
 بنیام که معارضه غم دین
 دین کنا به دور بسیر از غم دین
 تقاوتان آفاق غم دین
 دور به بر لشت اعراض دین
 کنا به دور به بر لشت اعراض دین
 مقابله خور بلاد که خرم دین
 رسول الله علیه و سلم دین
 بولسه و مقام تمجید غم دین
 که دینی با خالص تا بهما سنگ دین
 که دانی انشر جعنه آد ميسکه
 استینا دقران و صفت هر لم
 داول آدم و لار غم دین
 ایننگ جو مادی خاموش دین
 کنایه انجیا مان ۱۲ اسلحه جویک
 بر مشهور علم غم دین
 بر مشهور علم غم دین

استینش گرفت سرهنگ
 یکنیغه توت بر سپاهی کب

که بیانغل بر ستوم بند
 که کیل و نغل باغلا آیتنگه

نگفته ندارد که با تو کار
 دیانک نکو بوقشی نیکلاشی

ولیکن چو گفتمه دیلش بیمار
 دیلین استوریک یسانک سوزی

حکایت یکی را از علم معتبر مناظره اقا بوی از ملاصده و با او بخت بر نیامد
 علما و مجتهدین هر یکی از این بر لیه بحث جویا تو بود

سپرانداخت و برگشت گفتمش تو با چندین علم و ادب و فضل و حکمت با بی دینی بر نیامد
 عاجز بودی و ترک باخته ایادی کوشی عالم غریبی سن بو قدر علم و کمال بیان و فضل و حکمت چندان بر دین فرغ بر لیا نیک

گفت علم من قرآن سن حدیث و گفتار مشایخ و او بدینها معتقد نیست
 عالم ایدی نیک علم قرآن کیم دور و حدیث شریف دور و کلام مشایخ دور و حالانکه اول لحد بولار غم معتقد یا مسدود
و نمی شنود و مرا شنیدن کفر او بچکار آید به میت
 د تینکلاس و منکا اینک کفر بی ایشیتاقی نیمه ایشنه یزار

آنکس که بقرآن و خبر زور می
 اول یککه ایرو در نکو اخبار و کتاب

آنست جوایش که جوایش ندی
 انکا جوا بلا له در کار انکا بر سر جوا

حکایت جالینوس ابله ای دید که دست در گریبان انشدندی زده و به میز می کرده
 جالینوس حکیم بر حق نی کوردیکه قولینی بر علمه نقاسینه اورکان در عایت نریلا کنا

گفت اگر این زانا بودی کار او بانادان بدینجا نرسید مشنوی
 ایدی اگر بکشش عالم عاقل بولسه دزی ایننگ اشیش جا هل چنان بو مبر غیره تما سار ایدی

دو عاقل را نباشد کین و سپیکار
 یکی عاقل کا بولس جنگ کینه

نه دانان دستیز و بات بجبار
 نه دانایک یکنیل یککه ستیزه

کنا به دور به بر لشت اعراض دین
 مقابله خور بلاد که خرم دین
 رسول الله علیه و سلم دین
 بولسه و مقام تمجید غم دین
 که دینی با خالص تا بهما سنگ دین
 که دانی انشر جعنه آد ميسکه
 استینا دقران و صفت هر لم
 داول آدم و لار غم دین
 ایننگ جو مادی خاموش دین
 کنایه انجیا مان ۱۲ اسلحه جویک
 بر مشهور علم غم دین
 بر مشهور علم غم دین
 فلان ماضی لغت قافلا بله
 نخل باغی لغت قافلا بله
 در جی با با ادوات با با
 به دست با طاعت دور با با
 محمد زده ۱۲ اسلحه قافل را با با
 ادوات نقیض با کین با با
 و عداوت با سبک با با
 مناسبه با طاعت دور با با
 و نیکیل مختار سیده و صفت
 کنا به دور به بر لشت اعراض دین
 محمول بیست شو کیم یک عاقل
 بیخاک عاقل نه اورد و مشهور دین
 بیخاک عاقل نه اورد و مشهور دین
 بیخاک عاقل نه اورد و مشهور دین
 بیخاک عاقل نه اورد و مشهور دین
 بیخاک عاقل نه اورد و مشهور دین
 بیخاک عاقل نه اورد و مشهور دین

مجلس کلاس در روز یکشنبه پنجم شهریور ماه ۱۳۱۲

درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم
درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم

باب چهارم

درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم
درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم

درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم
درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم

اگر نادان بو حشت سخت گوید
اگر حشتمه نادان قاتخ ایثار
و وصاحب دل نگه ندارد مونی
ای عقل قبل از ماں سج بر دم
و گر در هر دو جانب جا پلانند
اگر یک طرف نادان اولار لار
یکی راز شت خوبی داد و دشنام
بر او خبردی هر خبری دشنام
بتر ز انم که خوابه گفتن آنی
بتر آندن که دیگه پیتا پورسن

خردمندش بز می دل بجوید
عقل اولطفایده کو نکلینی از بلا
همی مدون سرکشی و از زم جوئی
بری سرکش بری صلح از لاکم
اگر زنجیر باشد بگسلانند
اگر زنجیر بوسه هم او زار لار
تخل کرد و گفت ای نیک فرجام
تخل قیلدی ایسه کجشی فرجام
که دانم عیب من چون من ندانی
که بیلیم عیبی من پیدا پورسن

حکایت سحجان و اول در فصاحت بی نظیر نهاده اند سالی بر سر جمعی
سحجان و اول نی بلاغته امثال نیز تعیین تیکان در لار بریل بر جمعی نیک صدیر
سخن گفتی لفظی را که زکری و اگر بهمان معنی اتفاق افتادی بعباری دیگر
سوز سوز لار ایردی و بر لفظی سگرا ای تاس آیرک و اگر اول معنی اتفاق داغ بو لار لیری بود که بر عبات پلان
گفته و از جمله آداب ندما و ملوک یکی اینست مشنوی
دیر ایردی و ندمای ملوک نینگ جمله آدابی زین بری بود در

سخن که چه دل بسند و شیرین بود
سوز نینگ که چه دل بسند و شیرین بود
چو یکبار گفته مگو باز پس
دیو نینگ هر سوزی آنی قیتر بر پس

منز او را تصدیق و تحسین بود
و کرا لاین جزم و تحسین اولود
که حلاو او چو یکبار خوردند پس
یکبار یلا که حلاوئی هر مره پس

درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم
درد و تشنگی در کرم بود چو در کرم
و چو در تشنگی در کرم بود چو در کرم

۱۹۷
 باده ای باینک سوزی آن آن
 آردم سوزها شلا سوزی که اول
 بادان لیتقیده آردی سوز ایک
 دود را سوز ایک
 اول در ابتدا سوز ایک
 با بائیک سوزی سوز ایک
 اول در ابتدا سوز ایک
 با بائیک سوزی سوز ایک
 اول در ابتدا سوز ایک
 با بائیک سوزی سوز ایک

حکایت یکی از حکما شنیدم که میگفت هرگز کسی بحبل خود اقرار نکند مگر
 حکما دین برین ایشیتیم که در ردی اصلا که شوی نیکه هالتین اقرار ایما س گ
آنکس که چون دیگری در سخن باشد هنوز تمام ناکرده او سخن آغاز نکند شو
 او لیکشی اقرار ایما که وقتیکه برو کتک دم سوزده بولسه الان سوزین تمام ایتمکان بولسه اول لیکشی سوزها شلا سر

سخن بر آسرتی افرود مند بون سوزه با س و افرود مای شو	میباور سخن در میان سخن سوزا در راسینه سوزنی سن اتینه
خداوند فرهنگ و تدبیر و هوش یکی فکر یک هنر بر له هوش	نگوید سخن تا نه بسند جنومش دیبا س زنی تاکه کور هوش

حکایت سنی چند از نزدیکان سلطه محمود حسن میندی گفتند که سلطان
 سلطان محمود نیکه یقین لایرین هر پنج کیشی وزیر حسن میندیغه ایدیلار که پادشاه
هر روز ترا چه گفت در فلان مصلحت گفت بر شاه هم پوشیده ماند گفتند تو
 بو کون سکا نیر سوزلادی فلان مصلحت حقیقه وزیرای سی سوز گم خفی ایما س دور ایدیلار حسن
دستور مملکتی آنچه با تو گوید با امثال ما گفتن رواندار گفت
 مملکت نیک وزیر حسن اول نیر سوز کرد سکا سوزلار نیر نیکه یک لار فده سوز لاک فی تجویز ایما س ایدی
باعثت ما دانگه دانگه که بس نگویم بس چرا می پسیدیت
 اول آستاد پلان که بیور که کیشیفده سوز لاکس من بو تقدیر چه نیر اچون سوزا سیر

نه هر سخن که بدانند بگوید اهل شناخت نه هر سوزی که بیور سوز لاکور علم یک کس	بسر شاه سر خوشتن نشاید باخت که شاه سر بنده اوز با شین ایدیناق بیما هس
--	---

حکایت در عقد بیع سرانی مترد بودم جهودی گفت من از که خدا ایا
 برادری نیکه لاک ف مقرر و کما قدر مترد در دیدم بر بودی ایدی من بو محلی نیک



اصل افتخار مناسیده دور بود بوقوله
 قبل اقا مناسیده ترجمه می کرد
 ادب و هنر نیک ترجمه می کرد
 کین مجازا عقل معنای بیان
 ستمل ایما که ادم مناسیده
 کین مجازا عقل معنای بیان
 ستمل ایما که ادم مناسیده
 کین مجازا عقل معنای بیان
 ستمل ایما که ادم مناسیده
 کین مجازا عقل معنای بیان
 ستمل ایما که ادم مناسیده
 کین مجازا عقل معنای بیان
 ستمل ایما که ادم مناسیده
 کین مجازا عقل معنای بیان
 ستمل ایما که ادم مناسیده
 کین مجازا عقل معنای بیان

باب چهارم

مقرر شده است در این باب
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس

لازم دور است در این باب
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس
 ایما که کیشیفده سوز لاکور علم یک کس

بیخدا بودم غم کز غم بنام
 و چشمش ز غم زده بود
 دلش از غم سست گشته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود

چو چشم شاه در نیاید زرت محبوب کوزینه کور و نادیده زرت	زر و خاک کیسان نه ایدرت تفرغ ایله اول زرینک برار گز
--	--

یاران نصیحتش گفتند که ازین خیال محال آنجنگ کن خلقتی هم بدین کس تو داری ایندی او بی خبر نیاید
 دوستدارانک نصیحت پیلان ایربار که بو محال نکردن بیز لیاکلت زیر اگر که خلق حسن بشد بونان درد عذرا کرد و آیدر و یابا عداوتش بخیر بر میاید

دوستان کو نصیحتم کنید
دوستدار منکایتما کنیده
جنگ جو بان بزور پنجه و کتف
جنگ جو لار قتال دشمن ایبر

دوستان که مرادیده بر ارادته اوست
منی نصیه اینکله ناده سی دور
دشمنانزا گشند و خوبان دوست
خوب و لار قتال دوست قیلور

شرط مودت نباشد بانیش جان دل از مهر جانان برگرفتن که برزگان گفته اند
 محبت شرطی یاسدور که جان خوبی پیلان کونکجه مجربلا محبتیین قیاتار دب املاق زیر کارا اولوغلار قیسه اولار

تو که در بند خویشتن باشی
سن که فکرنگ غم سیمزیک دور
گوشاید بدوست ره بردن
که دلداره لوق قییب بولماق
گردش رسد که استیش گیم
که مکن ایسه قویبرین اسام

عشق بازیه دروغ زن باشی
عشتی یلغان بی تمیزیک دور
شرط یار نیست در طلب مردن
عشق شرطی طلب ایله اولماق
ورنه بروم به استانش همیم
یو قسربار بیان یولیده اولسم

متعلقش را نظر در کار او بود و شفقتی وز کار او پندش او ندیدش نه اندر سودی اندر اولیت
 نیکو شیک کشی لاری نیک که نظر ای نیک شیزاری ای حواله ندم حسرتاری یاری ای اذک نصیحت هر دوا اولانک یاشان ابله یار هر فایزیه وادی

دردا که طیب صبریمه فرماید
ای ای طیب صبرمحل پیتار

زمین نفس صریح اشک بریباید
بوفنس صریح شکر نمل پیتار

بیخدا بودم غم کز غم بنام
 و چشمش ز غم زده بود
 دلش از غم سست گشته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود
 در دستان او خفته بود

این است که در وقت
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم

درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم

درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم

با دل از دست رفت میگفت
دیری اوز عاشقیه نهانی

آن شنیدی که شاه کبر به نرفت
شاهدی باریری سخندان

پیش چشمت چه درد من باشد
منی قدیرم سکا بوقی غافل

تا ترا پیش در خوشی تن باشد
تا سکا قدر و قیمتیک حاصل

آورده اند که مران پادشاه زاده را که ملوک نظر او بود هر که در دکه جوانی بر سر لبان و دست پنداید
کیست و بود و در آنکه اول پادشاه زاده و کبریت نیک نظر بود و در آن ایامی پنداریدار که بر کت و بوسلان نیک باشند همیشه کسب نمانی ایام

خوش طبع و شیرین زبان سخنه های لطیف و نکته های اغریب از وی میشنویم چنین معلوم میشود که
خوش طبع و شیرین تیل یخشی سوزلار و غریب نکته لار ایندین ایشیتونیز معلوم بولور که

شوری سردار و سوزی دل در او که شیر صفت بیناید پادشاه است که دل او نیک است و این درین بلا
باشیه سردای و کونکلیه بیرون کرداری که شیدا صفت کور نور شهزاده بیله که اینک عاشقی دور دو بلا چنگا

ای که شیشه او را که جان او را از جوان چون دید که شهزاده بنزدیک او غم آمدن در او بگریخت پست
اینک پادشاهی دور در حالت نمانیک طرفی خود کیمت فتنه کوریک شهزاده اینک که بنزدیک ایدان قصه در تو مار بیخادی ایری

مانا که دلش بسوخت برشته خوش
گویا دلی کویری اوزی اولور در کاینه

آنکس که مرا بگشت باز آمد پیش
شوخی که منی اولور و جان کیمدی یسنه

چندانکه ملاطفت کرد و پرسید که از کجائی و چه نام داری و چه صنعت دانی
شهزاده اولقدر که ملاطفت ایلاک و موردیکه زیرین سن و نامینک ز دور دینمه صنعت بیلور سن

جوان در قعر بحر مودت چنان عنبر بقی بود که مجال دم زدن شد پست
گیگت محبت در یاسی نیک گینف انماغ غوق بولکان ایردیک هیچ تکلفه قدرته بوق ایردی

چو آشفته الف بی لی تنهایی
کونکل برینک الف بی سلیور سن

اگر خود هفت سلخ از بر جوای
همه قرآن تا که زیاد او قور سن

دانا و زنده معنی سید و معنی سید
کلیان کیلور و معنی سید و معنی سید
کلیان کیلور و معنی سید و معنی سید
کلیان کیلور و معنی سید و معنی سید

این است که در وقت
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم
درد و غم و غم و غم

قوله علی حلقه کبوتر یک در یک
از ارباب قولش در بار زبیر که بمولود
ماتر کوه کوشش بین حلقه سوس و الاغیاش
با استیناس با استغفار
طلب ایلامان در یک
دور از ایلامان در یک
از کشته شده ایامواج
نیک چاروی ایلامان در یک
ایلامان در یک
دین نیک ایلامان در یک
زیرا که قتل نیک
بلکه نیک در کاسه
قیلیش در کاسه
فستق اول او لوم
اندرین سلامت چقاری
حاصل دین جان
چربک ایلامان در یک
سلامت ایلامان در یک
ایلامان در یک
اولد در کاسه ایلامان در یک
ایلامان در یک

گفتا با من چرخ نگوئی که من هم از صلقه درویشانم بلکه صلقه کوشش ایشانم
شهرزاده ای می شناسی که در سوز لاس سن که من هم درویشانم جماع سیدین من بلکه لار نینگ قولای حقیقی قاس

آنکه بقوت استیناس محبوبان تلام امواج محبت سر بر آورد و گفت میت
سوز کوه پچاره عشق کجوز نیک الفت و نوری پلان محبت دریمی نینا تو لغوناری اراسیرین باشینی کوناردی و دیری

عجب است با وجودت که وجود من بماند
تو بگفتن اندر آسب و مر سخن بماند
عجب او که صحبت کند منکا جان هنوز قاسه
سن اگر نکل ایسا منکا تا به سوز قاسه

این بگفت و نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد و پیوست
یکیت بو میت نام سوز لادی و بر نعره اوردی و جانی حق نغ تسلیم ایلامی

عجب از کشته نباشد بد خیمه دوست
یاز نینگ شکیبیه اول کشتی نیک عجب

عجب از زنده که چون جان بدر آوردیم
عجب اولد و کتر نیک جان بستگیله

حکایت یکی از متعلمان جمال اجتی داشت معلم از آنجا که حس شکر است
شاکر دار دین بر نینگ حس جمالی با بر دی
داستان اولد که قاسم نیک مقتضای نهایت بود



حکایت یکی از متعلمان جمال اجتی داشت معلم از آنجا که حس شکر است
شاکر دار دین بر نینگ حس جمالی با بر دی
داستان اولد که قاسم نیک مقتضای نهایت بود

مناز سیده اولد کاسه
تسلیم دین شتی دور
جسم بجهت پادشاه
نیک و خوشبختی
دانش کمال
داش و طیب بجهت
صورت ده مناسبت
زیاده و خوش
بار اید و خوش
دین اول نینگ
دور لار نینگ
بجهت خوش
کله و دین
ایمان آرزو
نیک بجهت
نیل نینگ
خا در نینگ
بجهت
اشتی با و مسلم
مناسبت سیده
کله نینگ
مناز سیده
تسلیم دین شتی دور

۲۰۱
بہ سوال دین کا نام ہے در
نہ کہ اس میں جنت ہو
سنا لی ہو اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو

با حسن بشرہ او میل داشت ز جو تو بیج کہ بر کو دوکان دگر کردی
اینک حسن بشرہ سینہ میل والقاتہ بار ابردی منج و سر ز نش کہ بود کماله لارغز فیور ابردی
در حق وی رواندایتے چون بخلوتش در یابفتے گفتمے قطعہ
اینک عقیدہ رواندایتے اس ابردی وقتیکہ اینک تنہا یکدہ تابہ ابردی دیر لہ دیے

پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج
پا تو بیج ز جو تو بیج

نہ آنچنان بتو مشغول امی ہشتی روی
نہ بیکنیم سنجا مشغول امی نکو سیرت
ز دیدت متواضع کہ دیدہ بردوزم
یوز و کئی کوراکیدن کوزنی اوزنم ہرز

بارتھی پرس گفتم کہ آداب سہم چہا میدینی در آداب نفس ہم چنان تا مل میفرمانی تا اگر در احوال
بر دفعہ بارہ داخل فرمایید لکن آداب سہم چہا میدینی در آداب نفس ہم چنان تا مل میفرمانی تا اگر در احوال
ما پسندیدنی کہ مرآن پسندیدہ نماید بر آغم مطلع گردایے تا بہ تبدیل آن
ہم بتولم نہ رسدہ کوراکیدن کہ مرآن پسندیدہ نماید بر آغم مطلع گردایے تا بہ تبدیل آن
سعی ختم گفتم ای پسراین سخن از دیگر ی پرس کہ آن نظر کہ مرا استت خرم خرمی دیدم قطعہ
سعی کو شایان مطلع ای ہی او عول بوسوزنہ بود کہ میں سو کہیل زیرا کہ ادل نظر مجتہم کہ مرآن پسندیدہ نماید بر آغم مطلع گردایے تا بہ تبدیل آن

باجب
باجب
باجب
باجب
باجب
باجب
باجب
باجب
باجب
باجب

چشم بد اندیش کہ بر کندہ باد
بوسون اکی کوزی کور و شمینک
و رہن کرداری وہفتاد عیب
برہنری بار سنجا تیش عیوب
عیب نماید ہنرش در نظر
برہنری عیب ایبتی نظر
دوست نہ بسندہ جز آن یک ہنر
دوست کیستی کورکس کلا دل ہنر

حکایت شبیہ یاد دارم کہ یار عزیزم از در آمد چنان
بر کچھ خاطر میدہ دور کہ یار عزیزم از در آمد چنان

بہ سوال دین کا نام ہے در
نہ کہ اس میں جنت ہو
سنا لی ہو اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو
نہ کہ اس میں جنت ہو

بی اختیار از جای بر جستم که چراغم باستینم گشته شد شمع

بی اختیار بریرین ساچرا ایم که شمع اینکیم برله سوندی

سوی طیف من بجاو بطغیر الدجی	فقلت لهما اهلا وسهلا ومرحبا
چهره غلظت آچار کیمسه خیالی کیدلی دوش	بس دیدیم آنکه کیلینک اهلا وسهلا مرحبا

بنشست و عتاب آفا ز کرد که چراغ را خالی که بر دیدی چراغ را بگشته گفتم

جانان اولتوردی و عتابه باشلادی که نیرله و چون اولوقته که منی کوردونک شمع نسوندر و دنگ اییم

گمان بردم که آفتاب برآمد و نیر ظریفان گفته اند قطعه

ای جانان گمان ایلا دیم که آفتاب چیتی دهم ظریف لار ایتیب دور لار

خیزش اندر میان جمع بکش

انی سن با حضور جمع اولور

استینش بگیرو شمع بکش

آنی یتینکینکی آل و شمع اولور

چون گرانی پیش شمع آید

چون کون طبع کیم سهزم ایچره

و رشک خنده ایست شیرین لب

کیله که بر نکا شیرین لب

حکایت بی دوستی که بر تهمان دیده بود گفت کجائی که مشتاق دم گشتی ای کیم بگو

بر کوشی بردستی آنکه کوبتیرین بری کومکان ایرک ایدی قیاقده سنک آرزوده ایردیم ایسی آرزو کومکانی بولون

زودت ندیم هم دامن از دوست

قولیم اینا یتینکنکی قولیم تیر

آخر کم ازان که سیر مینند

اکم دور سوانی قویوب کورار لار

دیر آمدی ایب نگار مرثت

سچ کیلینک ایانکار خوزیر

معشوقه که دیر دیر مینند

جانانکه اندوسوب کورار لار

لطیفه شاه که بار فغان آید بجا کرون آمده است حکم آنکه از غیبه و مضاوت خالی نباشد

محبوب که رفیق لار کیلور جفا ایما کخ کیلکان دور اینک اچون که رشک خدرتین عالی بولسا

کلیله کیمسه خیالی کیدلی دوش
 بی اختیار از جای بر جستم که چراغم باستینم گشته شد شمع
 بی اختیار بریرین ساچرا ایم که شمع اینکیم برله سوندی
 سوی طیف من بجاو بطغیر الدجی
 چهره غلظت آچار کیمسه خیالی کیدلی دوش
 بنشست و عتاب آفا ز کرد که چراغ را خالی که بر دیدی چراغ را بگشته گفتم
 جانان اولتوردی و عتابه باشلادی که نیرله و چون اولوقته که منی کوردونک شمع نسوندر و دنگ اییم
 گمان بردم که آفتاب برآمد و نیر ظریفان گفته اند قطعه
 ای جانان گمان ایلا دیم که آفتاب چیتی دهم ظریف لار ایتیب دور لار
 خیزش اندر میان جمع بکش
 انی سن با حضور جمع اولور
 استینش بگیرو شمع بکش
 آنی یتینکینکی آل و شمع اولور
 چون گرانی پیش شمع آید
 چون کون طبع کیم سهزم ایچره
 و رشک خنده ایست شیرین لب
 کیله که بر نکا شیرین لب
 حکایت بی دوستی که بر تهمان دیده بود گفت کجائی که مشتاق دم گشتی ای کیم بگو
 بر کوشی بردستی آنکه کوبتیرین بری کومکان ایرک ایدی قیاقده سنک آرزوده ایردیم ایسی آرزو کومکانی بولون
 زودت ندیم هم دامن از دوست
 قولیم اینا یتینکنکی قولیم تیر
 آخر کم ازان که سیر مینند
 اکم دور سوانی قویوب کورار لار
 دیر آمدی ایب نگار مرثت
 سچ کیلینک ایانکار خوزیر
 معشوقه که دیر دیر مینند
 جانانکه اندوسوب کورار لار
 لطیفه شاه که بار فغان آید بجا کرون آمده است حکم آنکه از غیبه و مضاوت خالی نباشد
 محبوب که رفیق لار کیلور جفا ایما کخ کیلکان دور اینک اچون که رشک خدرتین عالی بولسا

کلیله کیمسه خیالی کیدلی دوش
 بی اختیار از جای بر جستم که چراغم باستینم گشته شد شمع
 بی اختیار بریرین ساچرا ایم که شمع اینکیم برله سوندی
 سوی طیف من بجاو بطغیر الدجی
 چهره غلظت آچار کیمسه خیالی کیدلی دوش
 بنشست و عتاب آفا ز کرد که چراغ را خالی که بر دیدی چراغ را بگشته گفتم
 جانان اولتوردی و عتابه باشلادی که نیرله و چون اولوقته که منی کوردونک شمع نسوندر و دنگ اییم
 گمان بردم که آفتاب برآمد و نیر ظریفان گفته اند قطعه
 ای جانان گمان ایلا دیم که آفتاب چیتی دهم ظریف لار ایتیب دور لار
 خیزش اندر میان جمع بکش
 انی سن با حضور جمع اولور
 استینش بگیرو شمع بکش
 آنی یتینکینکی آل و شمع اولور
 چون گرانی پیش شمع آید
 چون کون طبع کیم سهزم ایچره
 و رشک خنده ایست شیرین لب
 کیله که بر نکا شیرین لب
 حکایت بی دوستی که بر تهمان دیده بود گفت کجائی که مشتاق دم گشتی ای کیم بگو
 بر کوشی بردستی آنکه کوبتیرین بری کومکان ایرک ایدی قیاقده سنک آرزوده ایردیم ایسی آرزو کومکانی بولون
 زودت ندیم هم دامن از دوست
 قولیم اینا یتینکنکی قولیم تیر
 آخر کم ازان که سیر مینند
 اکم دور سوانی قویوب کورار لار
 دیر آمدی ایب نگار مرثت
 سچ کیلینک ایانکار خوزیر
 معشوقه که دیر دیر مینند
 جانانکه اندوسوب کورار لار
 لطیفه شاه که بار فغان آید بجا کرون آمده است حکم آنکه از غیبه و مضاوت خالی نباشد
 محبوب که رفیق لار کیلور جفا ایما کخ کیلکان دور اینک اچون که رشک خدرتین عالی بولسا

منینک زیا تیر کیل پتکار قیالیله
بیگ نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله

و ان جئت فی صلح فانت محارب
اگرچه صلح او چون دورولی محاربین
بسی نماند که غیرت موجودن بکشد
درین آتش غیرت تینین کوبه وردی
مرازان چه که پرانه خوشستن بکشد
ندور ضرر منکا پر وانا اوزنه اولور وری

اناجیتنی رفقه لتورونی
منینک زیا تیر کیل پتکار قیالیله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله

بیگان دیدی من عشق
منینک زیا تیر کیل پتکار قیالیله
بیگ نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله

حکایت یاد دارم که در ایام پیشین من دوستی چون دو مغز بادام در پوستی صحبت
خاطریر دور که اولک وقت لارده من بر دوست پلان بر پوست اچیه بادام نینگ ایک مغز صحبت

دشتم نگاه اتفاق سفر قاپس از مدتی که باز آمد غنابک غاز کرد که درین مدت
توتار وک بردن سفره کیتاق اتفاق توشتی برتین منکره که سفرین قایتیله عینا مغز شروع ایلا ویکه بودت اچیه
چراقا صدی نفر سادی گفتم درین آمد که دیده قاصد بحال توروشن کرد و من محروم بستم
ینله او چون بر خبر منکا یو بارادینک ایبر منکا توینغانا کیلکه مخبر نیک زی سینک جمالیان سلطان روشن بود و من محروم بستم

یار دیرین مرا گو زبان پندمه
براستون یار قدیم تیل ایله
که مرا توبه بشمشیر نخواهد بودن
ضرب شمشیر ایله توبه منکا پیل بوس

یار دیرین مرا گو زبان پندمه
براستون یار قدیم تیل ایله
که مرا توبه بشمشیر نخواهد بودن
ضرب شمشیر ایله توبه منکا پیل بوس

باج
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف
یار دیرین منادی حرف

حکایت دشمنی را دیدم که بجهت شخصی گرفتار شده و جور فراوان بردی
بر عالمنا کوردم که بر شخص نیک منتهز مبتلا اولغان و کوب چور و جاجیکار ایردی

و تحمل بیگانه کردی باری بطریق نصیحت گفتمش داعم که ترا در محبت این منظر علتی نیست
بر دهنه نصیحت طریقی پلان انکا ایبرم یور من کینک شخص نیک منتهز مبتلا اولغان و کوب چور و جاجیکار ایردی

منینک زیا تیر کیل پتکار قیالیله
بیگ نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله
بیک نفس که در ایغار باغیان
مرازان او توروشتی نکار غیر ایله

سنتی عالی می اول وقتیکه خطیبک انور...
عجب و مقبول خطیبک انور...
گنجینه نثر خطیبک انور...
نظرات انور خطیبک انور...
در بیان خطیبک انور...
و غیره...

اما شکر منت باری تعالی که سر از مدنی باز آمد آن جلق او دمی تغیر شد و جمال سوغی بربان بهره
لکن شکر و منت خدای تعالی عذکر
هرمیز تیغ نکره قانیه کیلیبی اول داودی آوازی تغیر بوبغان و بوی جمالی بکر بوبغان
و برین سبب ایش هم چه گروی نشسته و رونق با جزویش شکسته متوقع که در کناش کس میرم در گزوم کفرم
والله یک چکه سینره هی دیک توک غباری و دلتورغان وحسنی بازاری نیکه نقوشک تا بقاء امیترکه انا خوشتر ام اودیم چینیگانا تیریم اما

از روز که خط شاه دست بود

اول کون خطیبک اپوزی رونق افزا
امر و زیبا مدی به صلحش
بول کون پرا شور کا کیلینک فسوس

صاحب نظر از نظر بر اندی

عاشق لاری خوار و ناز قیلدینک
کوش و فتنه و ضمه بر نشان دی
خطیبکینند نما بزاز قیلدینک

تا زه بهما را وقت زرد شد

برینک ای تا زه بهما را ولدی زید
چند خرابی و تکبر کین
بو نیچر نازایله تکبر چونک

ویک مننه کاتش ما سرد شد

قومه قزان آشینینه بولدی سرد
دولت پارینه تصور کین
کیتیر کی حسیننکینه تصور چونک

پیش اسی کسه رو که خریدارست

اول کی شیننه بار که خریدار دود
سبزه در باغ گفته اند خوش است
باغه سبزه دید یار خوش در

ناز بران کن که طلبگارست

ناز انکا قیلخیل که طلبکار دود
دانند آن کس که این سخن گوید
بیلدی بوسوزنه اول سخن گستر

یعنی از روی نیکوان خط سبز

خوب دلار یوزینه سبزه خط
بوستان توگند نازارست
گنده نازار دوسینه نازار فینک

دل عشاق بیشتر جوید

عاشقین کو بر اقا ایستر
بسکه بری کنی میسر وید
بر نازار سنکینه بر بیسی یتر

استخوانها را در بیک جیلان...
بولرینک خطیبک انور...
سن فاضل...
طریفه...
تازه...
بوز...
عاشق...
کوش...
سازگار...
پیش...
جنت...
گند...
بولا...
بزرگ...
طلبکار...
ادام...
و تا...
مؤثر...
بخش...
مشورت...
در عجب...
و مومن...
منها...
بلکه...
بولر...
ایک...
فان...
چهار...
کام...
ادو...
کتاب...
بسی...
الحمد...
کرامت...
بازار...
۱۲

۱۲

عنوان فی دور لای بلخ
گفتار اچخ سوزیک و
تسه خوی و بیخوی مضامین
بولیان وصف کیک و دور
لار اصف سلیک اول
تیک کسری شالی نیک
سکونی بر لار و تیک
بویب دور لار نیک
بای سوه و فین جو و تیک
وقتانی بر لار نیک
بویب دور لار نیک
بویب دور لار نیک
بویب دور لار نیک

امر د آنکه که خوب و شیرین است
امرد اولدم که دور کون
چون بریش آمد به سلامت
بی سفا لیکه چقیسه سقالی

تلخ گفتار و تند خوب بود
سوزی اچخ خوب بیان بولغای
مردم آمیز و مهر جوید بود
کیسه فی کور سه بهر بان بولغای

حکایت یکی راز علمای رسیدند کسی با ماه رویی در خلوتی نشسته و در ماه بسته
عالم لار نیک هر دیوس سور دیلار که بر کشی هر آی یوزیک سلطان بر خلوتده اول تورکان و ایشیک لار قلخان
ورقیبان خفته نفس طالب و شهوتی غالب چنانکه عرب گوید التمر یابغ و الناطور
ورقیب لار او خنانک و نفسی طالب و شهوتی غالب انزا غلب ایتره خرابیشکان دور و باغبان
غیر مانیج هیچ باشد که بقوت پر بهیزگار یک سلامت بماند
منخ فیلنجه ایلسور هیچ بولور موکه بهیزگار ایق قونی پلان اول کیشی سلامتده قالغای
گفت که راز ماه رویان سلامت ماندا ز بد گویان بی ملامت نمازند شعری
عالم ایبری اکر آی یوزیک لار دین سلامتده قالسه هم وطن ای تیکو چیلار دین ملامت نیز قالس

وان سلام الانسان من سبوع نفسه
اگر سلامت ایسه کیم روزیا نیک
شاید پیش کار خویش نبستن
کیم روزی پیشکار بو له شیمانی یوق

فمن سبوع ظر المدعی لیس سلم
کر مدعی فی بیان سوزیرین خلاص ایرس
لیکن نتوان زبان مردم بستن
مردم تیلیسنی باغداق اسکانی یوق

حکایت طوطی راباز اعی قفس کردناز قبح مشاهدت و مجاهدت می برد
بر طوطی فی بر قارغه پلان قفس غرسال دیلار طوطی قارغه نیکان کوروز شینیش مشق چا یبری
ویگفت این چه طلعت کرده است و هیأت محقوت و منظر ملعون و شامل
ودیر ایردی بو قنداق کوه یوز دور و قنداق بخوض قیافوت و منظر ملعون نظر کاه دور و نه

دولدی ای کله
دین آکا طرخ توبیر
با مطلق بیانات
خا ابا بسان تیز عشقانی
اراده قیلار لار دین
دیشکده تایی فوجا
اصلیده و ایزه و با
دین و کله و ایزه و با
موصده بر لار دین
او یون معنا سید و
عصب دین دور و
باغنت بولری
تکلف بود صورت
بلنت شسته و
صاحب و مرد و
کینه دوق و
خامانی دیر لار
قوز و کله و
منجیمیش نیک
مناسیده دور و
خری ۱۲
مفردنگه کفیب
دین نشین و
مستحق دور
اصا نومی
ایز پر لار
منجیمیش
قنداق کوروز
ممنوع

عنوان فی دور لای بلخ
گفتار اچخ سوزیک و
تسه خوی و بیخوی مضامین
بولیان وصف کیک و دور
لار اصف سلیک اول
تیک کسری شالی نیک
سکونی بر لار و تیک
بویب دور لار نیک
بویب دور لار نیک
بویب دور لار نیک
بویب دور لار نیک

بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه

ناموزون یا غراب البیری کایت بینی و بینک بعلما لشرقین و قلع
 غیرموزون اخلاق ای فراق فارغی کاشی ایردی سینیک هیلان سینیکالک نام غرب پلان شرق قمر اولاق بولور

صباح روز سلامت بوسا باشد
 یاروق صباح اینک قهر اغوشم بو
ولی چنانکه تو یی در جهان کجا باشد
 ویک جملر یا نیک سهاک تام بولور

عک الصبح بروی تو هر که بخیزد
 صباح وقتی کیشی سکار و روبرو
بد اختریب چو تو در صحبت تو باشد
 سهاک مصاحب چون کی یان نام

عجبتر آنکه غراب نیز از جاورت طوطی بجان آمده بود و ملول شده لا حول کنان انگرش گئی
 عجباق اول نیر که فارغم طوطی نیک شنی اغیشی پرووتنک نقاری و ملول بولوب لا حول کنان چنانیک دور بیزن

همی لید و دستها تقابن بریکدیگر همی لید و میگفت این چه نخت گونست و طالع
 نالایلا ری و تاشف قول لاری بر سر نیر سورا ایردی ویر ایردی بو قذاق ایمان طالع دور و پست

دون و ایام بوقلمون و لایق قدر من استی که با زانی بر دیوار عی خرا مان همی تمی
 اقبال و قذاق منکون تلار و سینک قیض لایق اول بریکه بر فارغی تلار باغ نیک بورا و سهار کباب بورم ایردی

پارسا را پس این قدر زندان
 بس ایردو پارسا سحر بوی اعصاب

که بود هم طویل زندان
 بوسه اول نهنگین اول شراب

تا چه گفته کرده ام که روزگارم بعقوبت آن در سک صحبت
 عجبانیمه کنه قلعان ایکان من که زمان سنی اینک غرای سبی برله مونیک یک هر اجمن نیک

چنین ابلی خود را یی و جنس هرزه در ای چنین بنیلا مبتلا گردانیده
 سک صحبتی و در آیمیشین قیلنجی و بیوده سوزیک اصل مونیک یک با نخریزه مبتلا ایلا میشرور

کس نیاید پای دیوار یی
 کیلغای کیمه تحت دیواره

که بر آن صورت نگار کنند
 سنی بو صورتیک صورانکا

بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه

بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه
 بوی ماتی که در جهانده
 بوغخت کوه در کوه

گر ترا در بهشت باشد جای

جنت ایچہ سنگا مکان اولہ

دیگران دوزخ اختیار کنند

باشقہ لار دوزخی قیلوریا ودا

ای رض المشین بدان کہ چندانکہ دانار از نادانان فرستند چندان از نادانان و چشمتیست

بوضربش لہ اینکلا چون پتوردوم ناکیم پیلارک اولقدر کہ عالینہ جاہلین نغرتہ بادور یوزا ولقد جاہل نینک علمدین و حتی باہ

ز اہدی در میان زندان بود

ز اہدی قالدی ندلا را چوہ

زان میان گفت شاہد بلخی

دیدمی ہر رنر موش دلکش

گر ملولی ز ماترش نشین

اورتہ میزدہ لول اولتورہ

کہ تو ہم در میان مایلیخ

طبعمیہ تابی صحبتک غش



جمع چو گل ولالہ ہم پیوستہ

جمعی گل لالہ یکلہ یلار پیوش

تو ہم ممشک در میان شان رستہ

سن اوتادہ چون بیلاج باغ عاشق

چون باد مخالف چوسرمانا خوش

قارکبی اوتورکاسن موزدیک بلغون

چون برف نشستہ و چون یخ بستہ

ییل کی مخالف ساؤق یلنا خوش

حکایت فیضی دشم کہ سالہا با ہم سفر کردہ بودیم و نان نہ خوردہ بودیم

بریلہ شیم با یار دیکہ نچیل لار بیلہ غریباکان رودک و بیلہ طعام بیکان ایرکود و حسابنہ

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'بہشتی است', 'دوزخی است', and 'ماترش نشین'.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like 'بہشتی است', 'دوزخی است', and 'ماترش نشین'.

فصل در صحت
بیاره در پیش او چون تفری از
نفسه بویا سون او چون تفری از
دلهای ایشان دور با ایشان
جسم در پیش دورش از کذا
قال یوسف یوسف یوسف
باز باغی و فنی که یوسف
کوکو گوید که یوسف
لا زینک یاره سینه تو سینه
بیاره لاری یارا یعنی و تاره ایلا
غاصد در پیش زیاد ایبار
حسبت لاری مراد زیاد
تو سپه بک در دور
اضطرار سبب در دور
اکرم در پیش با حق و در
معنا سینه در خروج و خسته
تو کوثر تکلف در پیش بو صورت
بدرت در راه در پیش بو صورت
چنینک زینک کا کازینک کا کازینک
مینک کا کازینک کا کازینک
نکردی عینا زینک کا کازینک
نفی لاری یارا یعنی و تاره ایلا
بیک غاصد در پیش بو صورت
دصا لاری یارا یعنی و تاره ایلا
بدری و بیک دور ایبار

حقوق صحبت ثابت شده آخر بسبب نفع اندک زار خاطر من واداشت وستی سپهر شای
حقوق صحبت ثابت یو لکان ابروی عاقبت الامر چون بی نصحت پیش کنو حکوم یکنیم بختی نماند که دوستی تلخ ازل بودی
و باین راه از هر طرف دل بستگی حاصل بودم آنکه شنیدم که روزی در بیت سخنان من در مجمع همه بگفتند
و با وجودی هر یک طرفین از نکل اغلو قلیک سال لاری اول بسینه با آنکه شنیدم که روزی در بیت سخنان من در مجمع همه بگفتند

نگار من چو در این بخت پله ده تخمین
چو که کوی تخمین هر که کیسه لاری ایم
چو آستین کریمان بدست درویشان
سخن بینک فقیر قویتم چنانچه آید

نگار من چو در این بخت پله ده تخمین
چو که کوی تخمین هر که کیسه لاری ایم
چو آستین کریمان بدست درویشان
سخن بینک فقیر قویتم چنانچه آید

طایفه دوستان نه بر لطف این سخن بلکه حسن سیرت خویش گواهی داده بود و آفرین کردن
دوستدار کردی بوسوز نیک لطفی نایاس بلکه در اخلاق حسنه لاری نه شهادت بر کارند در دور و تخمین ایتریک نام دار

و او هم در این میان مبالغه کرده و بر فوٹ صحبت دیرین تأسف خورده و بخطای خویش
اول دستو هم لاری نیک آری مبالغه بگش و مصاحبت قدیمه نیک زوایغه تأسف میش و اوزی نیک طایفه
اعتراف نموده معلوم شد که از طرف او هم غمختی هست این بهتر از فرستادم و صلح کردم
افرا یاریم معلوم بولد بیک نیک طرفین هم خیا نضبت باردور بویت لاری لاری باریم ویرا شنیدیم

و او هم در این میان مبالغه کرده و بر فوٹ صحبت دیرین تأسف خورده و بخطای خویش
اول دستو هم لاری نیک آری مبالغه بگش و مصاحبت قدیمه نیک زوایغه تأسف میش و اوزی نیک طایفه
اعتراف نموده معلوم شد که از طرف او هم غمختی هست این بهتر از فرستادم و صلح کردم
افرا یاریم معلوم بولد بیک نیک طرفین هم خیا نضبت باردور بویت لاری لاری باریم ویرا شنیدیم

نه ما را در میان عهد و وفا بودی
وفا و عهد نه یو تو ابروی
بیکبار از جهان دل در تو بستم
ایمه یارده سنکا کو حکوم نه بریم
هنوزت گرسه صلح ست باز آب
سنکا کریم صلح ابر سینه کیل

نه ما را در میان عهد و وفا بودی
وفا و عهد نه یو تو ابروی
بیکبار از جهان دل در تو بستم
ایمه یارده سنکا کو حکوم نه بریم
هنوزت گرسه صلح ست باز آب
سنکا کریم صلح ابر سینه کیل

جفا کردی و بد مهر کنودی
جفا قیلد نیک هم بد مهر بولینک
ندانستم که برگردی بزودی
قاچیان علی اوت پیشا ولد نیک
کزان مجبوتر باشه که بودی
کوزل مجبوریم اول مشتوقیم ابر نیک

جفا کردی و بد مهر کنودی
جفا قیلد نیک هم بد مهر بولینک
ندانستم که برگردی بزودی
قاچیان علی اوت پیشا ولد نیک
کزان مجبوتر باشه که بودی
کوزل مجبوریم اول مشتوقیم ابر نیک

باز چو
باز چو در این بخت پله ده تخمین
چو که کوی تخمین هر که کیسه لاری ایم
چو آستین کریمان بدست درویشان
سخن بینک فقیر قویتم چنانچه آید

ص بولا کرا اول و یو لاری باریم ویرا شنیدیم

حکایت یکی از زنی صاحب جمال بود در گذشت ما در زن فرقت بجلت

بر کیشی نینک بر صاحب جمال خاتونی بار ابردی وفات ایلادی وقینا باکی بیکر کان بیکر کان بیکر نینک

کامین خانه متکمن بماند مرد از محاورت او بجان برنجیدی بحکم صدق از مجاورت او

سببی در او به جای آب قادی اول کیشی نینک پیکان لاشان برین جاع دل لبر بخیر کرد و هم کرسی بر این پیکان بر جود بود و در این

چاره ندیدی تاگر وهی از آشنایان پرسیدن او آمدند یکی گفت چگونه

بوک علاج کو کمالا ساری حتی آشنا درین بر جماعتی اینک صلیبی سوراخه کیده یار بری ای بی بی طاهره سن

درفاق آن باری عزیز گفت نایدین بر جنان دشوار نمیاید که دیدن در زن مشنوی

اول باری عزیز نینک فریو او کیشی آینه خاتونی کو راسیلک نینک اطلاع کوچ کیده که قین انامه کو راسیلک

کل بهتر از ج رفت خار بماند
خار قادی و گل تلفع لوی

دیده بر تارک سنان دیدن
بخشیده وزیره بره کو رویش

واجب است از هزار دوست برید
دوستار بچو بر سر آغوش

کنج بر دشتند و مار بماند
کنج عز چون یلان غلفه لوی

خوشر از روی دشمنان دیدن
بویدن که عدد یوزنی کوش

تا یکی دشمنت نباید دید
بر کیشی دشمنی کو رس او چون

حکایت یاد دارم که در ایام جوانی گذرد دهم کبوی و نظر باهری در ستوریکه

خاطر پرورد که کچی یک زانیو بر محمد بن اوشالیویم و محبوبه نظر باهری بر طران آید که

حرفش آب هار با خوشانیدی و موش مغز استخوان بکوشانیدی از ضعف شربت

اینک هارنه آغیز نینک تو بو کینی تو در تو تازی و اینک گرم شرنانی استخوان نینک مشنوی قیامت تازی ضعف شربت دین

تا آب قباب بچیز نیاورم التجا بسایه دیواری که در مترق که کسی نجات هر متولاز من بر آید

آقاب نینک شسته هار تیغ طاقت لیتور ایم بر دیوار نینک لاکه سیخا فرینه ایتم منتظر ای کیده که بر دم نوز نینک از جنتینه متن ساق بو بنگا

مربوطه در زنده کو بیایه شسته
کامین خانه متکمن بماند مرد از محاورت او بجان برنجیدی بحکم صدق از مجاورت او
چاره ندیدی تاگر وهی از آشنایان پرسیدن او آمدند یکی گفت چگونه
درفاق آن باری عزیز گفت نایدین بر جنان دشوار نمیاید که دیدن در زن مشنوی
کل بهتر از ج رفت خار بماند
دیده بر تارک سنان دیدن
واجب است از هزار دوست برید
حکایت یاد دارم که در ایام جوانی گذرد دهم کبوی و نظر باهری در ستوریکه
حرفش آب هار با خوشانیدی و موش مغز استخوان بکوشانیدی از ضعف شربت
تا آب قباب بچیز نیاورم التجا بسایه دیواری که در مترق که کسی نجات هر متولاز من بر آید

درفاق آن باری عزیز گفت نایدین بر جنان دشوار نمیاید که دیدن در زن مشنوی
کل بهتر از ج رفت خار بماند
دیده بر تارک سنان دیدن
واجب است از هزار دوست برید
حکایت یاد دارم که در ایام جوانی گذرد دهم کبوی و نظر باهری در ستوریکه
حرفش آب هار با خوشانیدی و موش مغز استخوان بکوشانیدی از ضعف شربت
تا آب قباب بچیز نیاورم التجا بسایه دیواری که در مترق که کسی نجات هر متولاز من بر آید

فصل اول در بیان فضیلت کتب و کتب اربعه
فصل دوم در بیان فضیلت کتب کلامیه
فصل سوم در بیان فضیلت کتب فقهیه
فصل چهارم در بیان فضیلت کتب حدیثیه
فصل پنجم در بیان فضیلت کتب تفسیریه
فصل ششم در بیان فضیلت کتب لغویه
فصل هفتم در بیان فضیلت کتب تاریخیه
فصل هشتم در بیان فضیلت کتب جغرافیاییه
فصل نهم در بیان فضیلت کتب طبیه
فصل دهم در بیان فضیلت کتب نجومیه
فصل یازدهم در بیان فضیلت کتب ریاضیه
فصل بیستم در بیان فضیلت کتب فلسفیه
فصل بیست و یکم در بیان فضیلت کتب منطقیه
فصل بیست و دوم در بیان فضیلت کتب اخلاقیه
فصل بیست و سوم در بیان فضیلت کتب تربیتی
فصل بیست و چهارم در بیان فضیلت کتب ادبی
فصل بیست و پنجم در بیان فضیلت کتب شعریه
فصل بیست و ششم در بیان فضیلت کتب نثریه
فصل بیست و هفتم در بیان فضیلت کتب حدیثیه
فصل بیست و هشتم در بیان فضیلت کتب تفسیریه
فصل بیست و نهم در بیان فضیلت کتب لغویه
فصل بیست و دهم در بیان فضیلت کتب تاریخیه
فصل بیست و یازدهم در بیان فضیلت کتب جغرافیاییه
فصل بیست و دهم در بیان فضیلت کتب طبیه
فصل بیست و یازدهم در بیان فضیلت کتب نجومیه
فصل بیست و دهم در بیان فضیلت کتب ریاضیه
فصل بیست و یکم در بیان فضیلت کتب فلسفیه
فصل بیست و دوم در بیان فضیلت کتب منطقیه
فصل بیست و سوم در بیان فضیلت کتب اخلاقیه
فصل بیست و چهارم در بیان فضیلت کتب تربیتی
فصل بیست و پنجم در بیان فضیلت کتب ادبی
فصل بیست و ششم در بیان فضیلت کتب شعریه
فصل بیست و هفتم در بیان فضیلت کتب نثریه

فروشند ناگاه از تار یکی بلین خانه روشنائی دیدم معنی جمالی که زبان فصاحت

سند و ناگاه بر روی نیک شیشه ای قران خواندیم بر بار و غلوق کوردوم معنی هر جمال که فصاحت تیلی

از میان صباحت او عاقر با نچنانکه در شب یک صبح بر آید آب حیات از ظلمات بدر آید

اینک صحنی بیانیین عاجز فالور انداخته قران فو کچیره تا ننگ سو آتی یا خود انجیات ظلمات دین ظهور سو ایلا دی

قدحی برف آید دست گه فته و شکر در ان نیته لعرق بر آه منحنه ندامت که بگاش مطیب کرده

بر کاسه قاریک سو فولیند آلیش و اینک اچینه شکر توکیش و گل سوید پنا ارا آفریش بیلین که اینک گلاب پلان شویا آیش

یا قطره چند ز گل روشن ان چکیه فی الجمله شکر از به دست گاش بر آید و جوهرم عمر گشته از کرمش

یکه نچیره گل کجایین اینک اچینه تمایش حاصل کلام شرت ز اینک نر با قولیدین آلمرم و اچیتیم و اذکان عمرنا بشیتیم

ظما ٔ بقلبی لا یگاد لی یغده

کوه نکلومه دورت شنه لیت نایل یقلا س صاف سو

ضم آن فرخنده طالع را که چشم

ایچوش اول فرخنده طالع کیم کوزی

مستی می بیدار گردنم شب

کرییم اقام تورام هر مست می

مست ساقی روز محشر باداد

مست ساقی روز محشر ده توراً

حکایت سالی سلطان محمد خوارزم شاه با خنجر برای صلح اختیار کرد و بجان

بهری خوارزم شاه سالی سلطان محمد خنجر برای صلح اختیار کرد و بجان کاشغر را دم سپری او دیدم در خوبی بغایت ال و نهایت حال چنانکه در مثال او گفته اند نظم

جامعین کرم اول جامه بر آید کوردوم کیشلیک و غایت عتاله و نهایت جمال او آرد انداخته اینک امنای حقیقه اتید ب لار

معلکت همه شوخی و دلبری آموخت

سلیک نکاناز و کوشه و رکانه

جفا و ناز و عتاب و سگری آموخت

جفا و قهر و عتاب شوه او رکانه

فصل اول در بیان فضیلت کتب و کتب اربعه
فصل دوم در بیان فضیلت کتب کلامیه
فصل سوم در بیان فضیلت کتب فقهیه
فصل چهارم در بیان فضیلت کتب حدیثیه
فصل پنجم در بیان فضیلت کتب تفسیریه
فصل ششم در بیان فضیلت کتب لغویه
فصل هفتم در بیان فضیلت کتب تاریخیه
فصل هشتم در بیان فضیلت کتب جغرافیاییه
فصل نهم در بیان فضیلت کتب طبیه
فصل دهم در بیان فضیلت کتب نجومیه
فصل یازدهم در بیان فضیلت کتب ریاضیه
فصل بیستم در بیان فضیلت کتب فلسفیه
فصل بیست و یکم در بیان فضیلت کتب منطقیه
فصل بیست و دوم در بیان فضیلت کتب اخلاقیه
فصل بیست و سوم در بیان فضیلت کتب تربیتی
فصل بیست و چهارم در بیان فضیلت کتب ادبی
فصل بیست و پنجم در بیان فضیلت کتب شعریه
فصل بیست و ششم در بیان فضیلت کتب نثریه
فصل بیست و هفتم در بیان فضیلت کتب حدیثیه
فصل بیست و هشتم در بیان فضیلت کتب تفسیریه
فصل بیست و نهم در بیان فضیلت کتب لغویه
فصل بیست و دهم در بیان فضیلت کتب تاریخیه
فصل بیست و یازدهم در بیان فضیلت کتب جغرافیاییه
فصل بیست و دهم در بیان فضیلت کتب طبیه
فصل بیست و یازدهم در بیان فضیلت کتب نجومیه
فصل بیست و دهم در بیان فضیلت کتب ریاضیه
فصل بیست و یکم در بیان فضیلت کتب فلسفیه
فصل بیست و دوم در بیان فضیلت کتب منطقیه
فصل بیست و سوم در بیان فضیلت کتب اخلاقیه
فصل بیست و چهارم در بیان فضیلت کتب تربیتی
فصل بیست و پنجم در بیان فضیلت کتب ادبی
فصل بیست و ششم در بیان فضیلت کتب شعریه
فصل بیست و هفتم در بیان فضیلت کتب نثریه

حکایت خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه با بودیکی از امرای عرب

بر فقیر کیشی حجاز کاروانی بیلان بزرگافین بودی عرب امیرلاری دین بری

مرا و اصد وینا رنجشید بود تا نطقه عیال کنذا گاه و در آن خفا چه بر کاروان

انکا یوز طلا احسان ایلاکان ایرد تا کیم اهل عیال نطقه بیلاغای اتفاقا خفا چا و غیرا بری کاروانی

زوند و پاک برزند باز رگانان گریه زاری کردن گرفتند فریاد بیفاده خواندن مست

اور دیلار و تمامال ایری ایلار سودا کرلار بیلا ماقه و فغان ایما قضا باشا دیلار و خایه سیز فریادنی ایلا دیلار

گرتضیع کنی و گرفتاریاد	دزد و زرباز پیش نخواهد داد
سینک کر تا لیلیا سنک چرس	قایم سبب دغی متعنی بئرس

مگر آن درویش صالح که برقرار خوش مانده بود و تغییر دروینا مده کفران معلوم تر از دوان

کرم اول درویش صالح که او تراری اوزره قانغان ایردی و انکا تغییر کیلکان ایردی ایید کر اول سینک طلا کنی او غیرا

بزند گفت ملی برزند ولیکن با جان پان الفتی نبود که بمبارقت آن خسته دل باشم بیت

الم دیلار ایری آری اکر دیلا و لکن سینک ایلی سببان اولقا رافتنن بیتیم یوقا بیکه ایرین آه افاق پیلان آزرده خاطر لیسیم

نباید بستن اندر چیز و کس دل	که دل برداشتن کایست مشکل
کیشی و شنی غم سن بنیلا تکیل دل	کونکل نی آلماق انین امر مشکل

گفتم موافق حال من هست آنچه تو گفتی که در عهد جوانی با جوانی اتفاق مخالطت بود

ایدم سینک هالمنه موافق دور اول نیر شه که سوزج لادی نه که کینیک نیت زبانه میر شو ایلا الفت و تالیغ اتفاقا لاری

و صدق مودت بمشابتی که قبکه چشم جمال ابو می سو و سرایه عمر وصال اوقطعه

و محبت نینک صافتی بر مرتبه ده ایری که کوز نینک قبلی ایلی عالی ایری و عمر نینک فایه و سرایه نینک صالی ایردی

مگر ملائکه بر آسمان و گرنه بشر	بحسن صورت و در زمی نخواهد بود
انکا فرشته مگر بکنز یوه که یوه هب بشر	بحسن صورت ایله میر یوزیده اصلایوت

و در این میان بولای عیال نطقه بیلاغای اتفاقا خفا چا و غیرا بری کاروانی

و در این میان بولای عیال نطقه بیلاغای اتفاقا خفا چا و غیرا بری کاروانی

و فغان ایلامان ایردی
و تغییر ایرونیامده باغی
احوال هیچ دیگرگون بولغان
ایردی اراصله معلوم
مورف واکا بلک دور
و غیر مغنا سیده هم کیکل
و طلا و ننگه مغنا سیده هم
استعمال تا بینه نیر
بستن اراصله باغلاقی ایردی
و کیشی نیر کونکل باغلاقی
ایلا سبب کیشی
و کونکل قالدور زرباز کینین
دو بیجینی کس غم افاق ایلاکان
اول نینک ایلاکان جوانی پان
نینک بیله صدیه و شانی
و و مخالطت با مغنا علی بابین
مصدر دور و تا اسلب بیچیم
ایزده اوزون باغلاقی پان
کیشی بر له اراصله باغلاقی
موافقت و مصاحبت
والفت و شانی
مغنا سیده کذا قال بو سنوی
و در این میان بولای عیال نطقه بیلاغای اتفاقا خفا چا و غیرا بری کاروانی

احوال لاری عاشق کیک و مشرق کیک
فارسیا دارا را بر اعلیای پارس
او قورلا در چمنان سحر آینه ای
بیانی کیک عشقی نینک کیک
ز نام زان کیمین دست
افشان ز می بیانیه از اشته
ای بیخون و خورشید
کوسم دارا را بر اعلیای پارس
جانبی در کون کورگان دول
قبول ایلاردی اشته کلج ایچ

حکایت یکی راز ملوک عرب بیست لیلی و مجنون و شورش حال و

عرب پادشاه لاری بین برینزه لیلی پیلان مجنون نینک قصر سین و مجنون نینک شورش حایسی
بگفتند که وی با کمال فضل و بلاغت سر در میان نهاده است و ترا م اختیاری آرد
نقل ایلاد یار کمال فضل و بلاغتی پیلان بشنی صحراغده قویش دور و اختیار تیز کینچی قولین
داده بفرمودش تا حاضر و درند ملاتش کردن گرفت که در شرف انسان چرخل وید
برمشور پادشاه امر ایلادی چی مجنونی حفریه کیلو پردانی علامت ایلمها بشلادی انسان شرفیوه نیره نقصان کوردنگی
خوی بهاءم گرفتنی و ترک صحبت مردمان کردی مجنون بنالید و گفت شمع
چون از طبیعتی فی تواتر نینک و آدل ملا نینک صحبتنی ترک ایلاد نینک مجنون یغلادی وایدی

المیرها یوما فیوض لی عدلی
اگر کور سلی ای ایدی عذرم انکار روشن

رویت ای لستان بدیدندی
کاشکایه یوز نینک کورارا لاری

بیخبر دستها بریدندی
لال اولو قبل لاری کون آلالاری

و کعبت صدق کلا من فی وداده
نچر دو ستم منی قیدلی ملامت آینه ک عشقیه

کلج کانا که عیب من گفتند
اول کیشی لاری کورتی لاری عیبیم

تا بجای ترنج در نظرت
تا ترنج اورینزه حضور نینک

تا حقیقت معنی بر صورت دعوی گوای دادی قال الله تعالی فذلک الذی
تاکیم نینک حسن و نینک عوامی مجتیم شهتاد برار لاری الله تعالی یوزوری انبول و کور انکا مجتیم بیان
لمتنخی فیه و دیگر ملک را در دل آمد که جمال لیلی را مطالع کند تا بداند که
نینک پیلان تا ایلم کند ینزه پادشاه نینک کور کیکله کیلدی که لیلی نینک جمالیزه نظر ایلغای تا بیلغای که
چ صورت کیت موجب چندین فتنه است پس بفرمودش طلب کردن در حیای عرب بگردید
نصورت دور که بوقدر فتنه و فساد غریب دور سوکده پادشاه لیلینی تا با فخر امر ایلادی قبائل عرب بلیچیدنا اختار دیلما

قوله لاری عاشق کیک و مشرق کیک
فارسیا دارا را بر اعلیای پارس
او قورلا در چمنان سحر آینه ای
بیانی کیک عشقی نینک کیک
ز نام زان کیمین دست
افشان ز می بیانیه از اشته
ای بیخون و خورشید
کوسم دارا را بر اعلیای پارس
جانبی در کون کورگان دول
قبول ایلاردی اشته کلج ایچ
سوز لاریا ریختی عیبیم
عشقینکه منی تیبیب ایلاد یار
ای رستان منی کلج انجلی
مجبور نینک یوز نینک فی
کوسم لاری اشته
ترنج کور نینک و لاری کیک
ضمه لاری بر لاری اشته
پوتانا قال در لاری اشته
اوشه بیت به قصص عذرا شرت
باجبایم

درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه

درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه
درد که ملامت نینک عیشیه

بنویسند و سلسله مستحقین را در
چند روز بولایان بشی اوز در پیشانی
دیگه مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
سوز سوز لا که بی فایده دور
بر کوشش که تمام عمر بیهوده دور
پیشانی را در بولایان اهل دور
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین

<p>سند رستان را نباشد درویش سلع گیشیار در دره چون خانه دور گفتن از زنبوری حاصل بود حاصلای بوق قصه زنبور انکا تا ترا حالی نباشد همچو ما تا سناک بزرگ میسر حال بوق</p>	<p>نظم خبر هم دردی نگویم در خویش غیر هم دریم سنگا بیگانه دور یا یکی در عمر خو و ناخورده نیش نیش بی هر عمر کورهای تا ن دور حال ما باشد ترا افسانه پیش حلیه سرتنگا بجنب افسانه دور</p>
--	--

حکایت قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند سیر می شوشتی دست او نعلش
همانا شهری نینکا قاضی سنی حکمای تار لار که بر نعلی بالوغه زیاده محبتی با بایردی و این نعل نعل کو کجا
در تشو زنگاری طلش مشکله بود و پویان مژده قدر جوان بر حسب وقت گویان بر باعی
آتشه ایدی بر تار نینکا طلیده حشره در نعلش آری دیو کور کوچی و کوز تو کوچی و دختر کوچی و دوز و اقدار احوال غیر مواظق در بر آورد

<p>در چشم آن آدان سهی سر بلند اول سهی کوز بر تانقلدی کرد این دیده شوخ میکشد دل بکند کونکل نی آورده دیده شوخ آید</p>	<p>بر بود دلم ز دست در پای فلند قولین دل بیبیا غلغای چون سنگ خواهی که بکس دل نهی دیده به بند کوز باغده اگر که نخل برهن سنگ</p>
---	--

شنیدم که در گذری پیش قاضی بازا آمد بر حنی ازین معامله سمعش سید و زائد الو
رشتیم که آنچلی البربرول استند قاضی نینکا آری نه کیلی بر عشق معامله سیدین مقبل بال نینکا لایق نیستی و تمیز این اشقاری
برخیزد و شنام بی تاجا شادادن گرفت و سقط گفتن سنگ بردشت و هیچ
بخوبی قاضی بی تاجا با سوگمانه و بهی سوز لانا باشادای و قاضی او را قضا تشو نادی و صحت
از بی صرمتی فرو نگذاشت قاضی یا یکی از علما معتبر که همچنان بود گفت مثبت
سینه یکدیگر هیچ بر غیر سنی قادر در ادای قاضی علما معتبره بزرگات که اینک بر له صاحبایردی دیدی

بنویسند و سلسله مستحقین را در
چند روز بولایان بشی اوز در پیشانی
دیگه مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
سوز سوز لا که بی فایده دور
بر کوشش که تمام عمر بیهوده دور
پیشانی را در بولایان اهل دور
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین

بنویسند و سلسله مستحقین را در
چند روز بولایان بشی اوز در پیشانی
دیگه مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
سوز سوز لا که بی فایده دور
بر کوشش که تمام عمر بیهوده دور
پیشانی را در بولایان اهل دور
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین

بنویسند و سلسله مستحقین را در
چند روز بولایان بشی اوز در پیشانی
دیگه مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
سوز سوز لا که بی فایده دور
بر کوشش که تمام عمر بیهوده دور
پیشانی را در بولایان اهل دور
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین

بنویسند و سلسله مستحقین را در
چند روز بولایان بشی اوز در پیشانی
دیگه مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
سوز سوز لا که بی فایده دور
بر کوشش که تمام عمر بیهوده دور
پیشانی را در بولایان اهل دور
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین

بنویسند و سلسله مستحقین را در
چند روز بولایان بشی اوز در پیشانی
دیگه مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
سوز سوز لا که بی فایده دور
بر کوشش که تمام عمر بیهوده دور
پیشانی را در بولایان اهل دور
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین
مستحقان یعنی آری بینه و دیگر مستحقین

ص کوز نینکا باغدا کبیل یعنی محبوب لار و کوز لار و کوز لار عذرا باقتر رسد که کونکل سو یوب بلاغ و تشو مایس دیکه دور ۱۲ -

پایگاه شنبلیله است تا بگنای شنبلیله کز روی حریف نیست که دیدی سخن اینک شنبلیله شنیدی
 هرگز ازانی یانبر کنای چنان آلوده ایلا ما سنیر و علا دار شنبلیله بود که کوردیکر و سوز بود که شنبلیله شنیدی

<p>یکتگی کرده بی آبروی بی کسی کیشی بولسبی آبر و متهم</p> <p>بسا نام نیکوی پنجاه سال چو ایک سنه نام نیکوشار</p>	<p>چه غم دارد از آبروی کسی یکیشی برو سیدین انکانه غم</p> <p>که یکت نام زشتش کند پایمال قیلورانی بر نام بد نار دار</p>
--	---

قاضی ر نصیحت یاران یکدل پسند آمد و جرسن بای و حفظ وفای ایشان
 قاضی غ یاران صادق نینگ نصیحتی مقبول کیددی والار نینگ حرم اینینه و تبریر و وفا کا بغنیفه
آفرین کرد و گفت نظر عزیزان و صحت حال من عین صواب است و مسئله بی جواب بیکر شعر
 تخمین ایلامدی وایری عزرا نینگ نظری مینیک مصلحت حالیمه عین صواب دور و چو این بر سرد دور و کن

<p>وَلَوْ أَنَّ حَبَابًا بِالْمَلِكِ يَزُولُ اگر علامت ایله زایل اولسه ایردی محبت</p> <p>نصیحت کن چندانکه خواهی نصیحت منکا قیلاق کو خطایق</p>	<p>لَسَمِعْتُ أَفْكَافًا يَفْتَرِيهِ عَدُوُّ ایشیتور ایردیغیم در و غیکه دیدی اهل علامت</p> <p>که نتوان شستن از رنگی سیاهی یومک ممکن بوزر غیکدن قرابت</p>
<p>از یاد تو غافل نتوان کرد بهیچم غافل کلم بزمی دینکدن ایلام</p>	<p>سر گرفته مارم نتوانم که به پیچم یاچیلسه یان باشی چو کز قیلاخوسی رفا</p>

این بگفت کسی چند بهیچص حال او بر نیت و نعمت بگیران بر خیت که گفته اند هر کرا
 سونی سوز لادی و هر چه کیشی نینگ هالنیش ایلاماقده مسلط ایلامدی و کوبال صرف ایلامدی زیر که تیردی که هر کیم نینگ
زرد تر از سست در دوازوست و آنکه دنیا دسترسش در دور هم دنیا کسندار دست و
 اتوننی تراز و سپیده قوت پلا کیده دور و او کیشی مال تو و دوا کلا مایلدور بوتون عالمده فتحه آشنا سنی یوقدور

نوشته شده است که این کتاب در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در تبریز چاپ شده است و این نسخه از کتابخانه شخصی است.

این کتاب در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در تبریز چاپ شده است و این نسخه از کتابخانه شخصی است.

این کتاب در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در تبریز چاپ شده است و این نسخه از کتابخانه شخصی است.

این کتاب در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در تبریز چاپ شده است و این نسخه از کتابخانه شخصی است.

این کتاب در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در تبریز چاپ شده است و این نسخه از کتابخانه شخصی است.

این کتاب در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در تبریز چاپ شده است و این نسخه از کتابخانه شخصی است.

۲۳۲
توبه ایست که در روز قیامت
قبول آید و توبه ایست که در روز
قیامت قبول نمی آید

توبه ایست که در روز قیامت
قبول آید و توبه ایست که در روز
قیامت قبول نمی آید

توبه ایست که در روز قیامت
قبول آید و توبه ایست که در روز
قیامت قبول نمی آید

لَا يَغْلُقُ بَابُ التَّوْبَةِ عَلَى الْعِبَادِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ
توبه ایست که در روز قیامت
قبول آید و توبه ایست که در روز
قیامت قبول نمی آید

بخت نافرجام و عقل ناتمام
بخت نافرجام و عقل ناتمام

این دو چیزیم بر گناه نیکبختند
بویک نرسیم گناه خدا را بداریم

مَلَكَ كَفْتُ تَوْبَةٍ دَرِيخًا لَمْ تَكُنْ لَكَ بَرَاءَةٌ
پادشاه ایری توبه بواجبند که او را
باید که توبه کند و اگر توبه نکند
پادشاه ایری توبه بواجبند که او را
باید که توبه کند و اگر توبه نکند

چه سود از زودی آنگه توبه کردی
ز حاصل او غیبتی دین تو قیامت

بلند از میوه گو کوتاه کن دست
او زون قولی دیکل کیم له میوه

ترا با وجود چنین منگونی ظاهر شد خلاص صورت
سینه با طریقه برایش ظاهر بولوب تو غایب
موی سوز لادی و طراغ ما مور بولونا غایب

او بختند گفت می او خدمت سلطان یک سخن باقیست بشنید و گفتان صحبت
باوشیتار قاضی بی توبه ایست که در روز قیامت
قبول آید و توبه ایست که در روز
قیامت قبول نمی آید

بخت نافرجام و عقل ناتمام
بخت نافرجام و عقل ناتمام

۴۰۰
توبه ایست که در روز قیامت
قبول آید و توبه ایست که در روز
قیامت قبول نمی آید

مختوم شکره کرلیا بیجان بجنون تیریک بوسه لار ایردی عشق قصه سیی پوش پی باب کتاب گلستان دین یازاس لار ایردی ۱۳ بجی بجی

۲۳۴
دریای ۶۱ عظم
دریای ۶۱ عظم

اول در بیابانک سوز باریک
درد دوری بیخ نارنجی
کار امیری که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد

و اینک خالی سار دین تو لایق
مهر دوست ششم که موفقی
بغیبت و عشق که کلامی
درد دوری بیخ نارنجی

بگردانے در اقاوند با هم
اینک کرد اینه توشتی ایچا هم
مبادا کا نذران حالت میرد
که اولما سون بو حالته مبادا
مرا بگذار و دست یار من گیر
منی توخیل او یاریم نینک قیول کال
شنیدنش که جان میداو میگفت
ایشیتیلار که دیدی بچا چقار
که در سختی کنت دیاری فراموش
که قایتخ لینده یاری اونیق
ز کار افتاده بشنوتا بدانی
ایشیت بیجان کیشی بن قدر لغت
چنان اند که در بغد او تازی
چنان پینا که بغداد ابحره تازی
دگر چشم از همه عالم فریبند
کوزد ونگ نی جملین اوزیل

چنین خواندم که در دریای اعظم
ایشیتیم ایلا بر دریای اعظم
چو ملاح آمدش تا دست گیرد
قولین آما قذلاح اولدی پیدا
همیگفت از میان موج و تشویر
دیدی موج اورتا سیلا و شبوز نوال
درین گفتن جهان ببری بر آشفتم
بو دیکله جهان شور اولدی انکا
حدیث عشق ازان بطل مینوش
ایشیتیم عشق سوزین یلغانی کوتی
چنین کردند یاران زندگانی
بو یوخیل قیلدی یاران زندگانیق
که سگ راه و رسم عشق بازی
چو سحری رسم و فن عشق بازی
دل آرامی که داری دل درو بند
دل آرامکنده دل نی بختلخیل

و اینک خالی سار دین تو لایق
مهر دوست ششم که موفقی
بغیبت و عشق که کلامی
درد دوری بیخ نارنجی
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد



کرلیا و بجنون زنده گشتی
کرلیا و بجنون بار اولاری
حدیث عشق ازین وقت نوشتی
بود دفتر دین حدیث عشق یازاری

۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد

۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد
۱۲
بگوشه که او فزوم کرد
بگوشه که او فزوم کرد

لا رو زیک لار که لار...
علم و فضل و تقوا و دار...
مشق با دال و سیم نینک...
نقد لاری بر لایم غلطی...
که که بو لغات شام خط...
دلیل و روش شریک...
و جامع در وقت شام...
پیکت با بی و ف...
رادر بر علم و ف...
پکه جو لکن با...
اد چون دور ناگ...
در او زیک فاع...
دش ما سخی نیک...
ایکار ای کب...
که در ز فاع...
جمع فاعله...
عائد دور با...
مفعول صریح...
صریح ۱۲...
مسلم بود که...
حالت نزاع...
کلیب عرب...
با بی حرف...
ریختن و شقت...
نوز در سن...
ضمی و ز زینک...
باز اجرت...
دو را با با...
خط مضاعف...
پای حرف...
دی که حرف...
بیان و یا...
کاف و یا...
طریق...
دانش...
زینک...
دیدیم که...
بچهار در...
حاصل...
غرض...
نفس...
اصول...
انوس...
وز لوک...
دستار...
نفس...
فنی...
دین...
حاصل...
۱۲...
لسانی...
او...

باششم ضعیف پیر

تفسیحی باب ضعیف و قاری لبق نینک احوالی بیانیده دور

حکایت با طائفه دشمنان در جامع مشق سخن همیگرم که جوانی از در درآمد
علم طائفه لاری هران شام ده بی امید جامعید بر ما شایا ایریم ناگا بر یکت کین کین کردی
و گفت در میان شما کسی هست که زبان فارسی از اشارت بمن کردند ختم خیرست گفت
ویری سیز نینک را لیک زده بر کیشی بار خود که فارسی نیلی بیلیور مزکا اشارت ایجادار دیدیم خبر بود که ایری
پیری صد و پنجاه ساله در حالت نیت و زبان عجیب چیزی میگوید و منم میگوید دو و اگر
یوز یکیشی بر قری کشی حالت نزعه دور و فارسی بی پلان بر نهم دور و نیک معلوم بولس و اگر
بگرم قدم رنج شوی مز دیابی باشد که صدتی کند چون لباش فراسیم این میگفت
لطف پلان عزیمتی اختیار آیا اگر شیر تاپان احتمال که بر وصیت ایار وقتیکه پینک با ستون غی و سینه شیم سولی در بر بردی

دمی چند گفتم بر ارم بگام دیدیم بر پنجم دم چهار گام بگام
در یعنی که بر خوان الوان عمر درین عمر نمت لاری خوانیده
در یعنی که گرفت از اه نفس در یعنی که او شلانی یولی نفس
دمی چند خوردیم و گفتند بس پنجم بیله بر دو که یدبیار که بس

معنای این سخن باشامیان بعرب گفتم تعجب کردند از عمر دراز و تأسف
بو سوز نینک معنایی شام هالی بیند عجب سوز لادیم تعجب اراد ایار اینک زون عمری و چندانچ

جمع فاعله...
عائد دور با...
مفعول صریح...
صریح ۱۲...
مسلم بود که...
حالت نزاع...
کلیب عرب...
با بی حرف...
ریختن و شقت...
نوز در سن...
ضمی و ز زینک...
باز اجرت...
دو را با با...
خط مضاعف...
پای حرف...
دی که حرف...
بیان و یا...
کاف و یا...
طریق...
دانش...
زینک...
دیدیم که...
بچهار در...
حاصل...
غرض...
نفس...
اصول...
انوس...
وز لوک...
دستار...
نفس...
فنی...
دین...
حاصل...
۱۲...
لسانی...
او...

درخت بار دور که آنسان خزان
 بیخاکان در آنجا که آنسان خزان
 مشهور بار در آنجا که آنسان خزان
 درخت بار دور که آنسان خزان
 بیخاکان در آنجا که آنسان خزان
 مشهور بار در آنجا که آنسان خزان

زیارتگا مهلت که مردمان بجاختن آبخار و نندشها و پاری
 درخت بار دور که آنسان خزان
 بیخاکان در آنجا که آنسان خزان

آن درخت بحق نالیده ام تا خدای تعالی مرا این فرزند بخشد است شنیدم که
 آستیده آنکه تعالی غیا بباروم ای که آنکه تعالی منکا بوالدی احسان آیتش دور آیتشیم که
پسر با رفیقان آهسته میگفت چه بودی که من آن درخت بدستی که گجاست یادگار دمی پر مهر بود
 او غزل اورتا قلای نه پیکین دردی قنای کشی بولور ای که سر لای درخت نریدیم ای که قایزده ناکم با بیجا ایلا در کیم نام بولور ای
حکمت خواجه شادی کنان کن فرزندم عقل است و پرخنده زنان کن پدرم فرو تو هست قطعه
 خواجه شاد ایلا بولور که او غلوم عقل دور او غزل طعنا دار که اقام آکیم پشدر

<p>کنی سوسه تربت پدرت طرفه بر اطهر پدرینک</p> <p>تا همان چشم داری از پست کوز تو از سن کلایا کایا پسرینک</p>	<p>سایه بر تو بگذر ده که گذر ده بل لا و تکی سیکل او تان سن</p> <p>تو بجای پد چه کردی خیر سن اناک خنده نیکد رنگ خیر</p>
---	--

حکایت روزی بغر و جوانی سخت انده بودم شبانکه پایا کرئوه ست مانده
 بر کون باشیکم غر و پیدان قاتق تیز بولور کان ایردیم او کویج تیز بر نیشتر کج و جا جابا لغمان ایردم
پیر مردی ضعیف از پس کلوان بی آمد گفت خنچ خنیزه جان خنستن است گفتم چون من که
 ضعیف بر قری آدم کاروان بیگانه در قسیمین بولور ای دیکلایا بولور سن تویرل او خلدی در کان بولور ای ایتم قلای کتار ایج
نه پای فتن است گفت نشنیده که عاقلان گفته اند فتن نشستن بر که دیدن گوستن قطع
 بولور بولور کان ایاق قالدی ایردی پشیمان بولور که عقل لا راتیب دورلار کیم تاق او تو راق بولور ای بولور ماق او زولما قورن

<p>ای که مشتاق منزلی شتاب ای که منزل تیلار سن آیت شتاب</p>	<p>پند من کار بند و صبر آموز منی پند می آل و صبر آموز</p>
--	---

درخت بار دور که آنسان خزان
 بیخاکان در آنجا که آنسان خزان
 مشهور بار در آنجا که آنسان خزان
 درخت بار دور که آنسان خزان
 بیخاکان در آنجا که آنسان خزان
 مشهور بار در آنجا که آنسان خزان

باز هم
 کوری طرفه نوز و در ایلا پشدر
 ایچون و بایر نصدق طرفه نیک
 به نیشتر بار اس سن ایچون
 قری نیشتر با تمام طرفه نیک
 سن اناک خنده نیکد رنگ خیر
 بیخنده نیکد رنگ خیر
 کیم سن اناک خنده نیکد رنگ خیر
 بولور بولور کان ایاق قالدی ایردی پشیمان بولور که عقل لا راتیب دورلار کیم تاق او تو راق بولور ای بولور ماق او زولما قورن

اسب تازی دو تک و دو شتاب
عادات شایب یومار از وقت

اشتر آهسته میرود شب و روز
تیوه شاشای یورار کبچه کو خرد

حکایت جوانی چست و لطیف و خندان شیرین زبان حلقه عشرت با بود که
بریکت هفتان و نازک و کولو توخان و شیرین تیل یک بزنگ عشرت مجسیده ابروی
دروش از بیچ نوعی غم نیامدی از خنده فراهم نیامدی روزگاری برآمد که اتفاق ملاقا
اینکه کلید را بچ بر فرغ دین نمیکاس از روی دلی کو گزین بر بریزد و کاشای بری بر مدت اولی که ملاقات تصادف
نیفتا و بعد از آن دیدش ن خوسته و فرزند آن خاسته و سخن نشا طش بر و گل هوش
ایمانی انبرین سکره افی کوردوم او بیانش و فرزند لاریوش و غرض بیاید که در کاشای و گل هوش
پژمرده پرسیدش که این چه حالت است گفت تا کو دوکان بیاورد و دم دیگر کو دی نرودم
سولیش انکاسال یار دیگر بوینه خالدرور ایدی نکریم بار لاریوش ایبری بایر یک ایجان

ماد الصب و الشیب غیر لماتی
چون پیر شد ز کودکی دست بردار
تو دینک تاشا کو دکلیک شایین

و کفر بتغیر الزمان نذیرا
بازی و ظرافت بجوانان بگذار
یکت کابر یکت یک کار و بارین

طرب نوجوان ز بهیر مجوی
ز سب را چون رسید وقت درو
که را کین عنایت را در او قح

که در گزاید آب رفته بجوی
خرا مدچنانکه سبزه نوخ
بولما یورنگا اوت اوتار دوتی

دور جوانی بشد از دست من
دور یکت یک کتیبان ایکنین

آه و دینغ آن زمن دل فروز
دای دینغ اول زمن دل فروز

۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

دری بود چنانچه اینها را به هم میزنند که در این کوزه ...

۲۲۴
اگر در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...

بسیار است که در این روزها ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...

و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...

زور باید نه زر که با نورا
زیر که اگاسر خاتون زر و زر که کرد

زور باید نه زر که با نورا
زیر که اگاسر خاتون زر و زر که کرد

حکایت منظومه

خیال بست به پیرانه سر که گیرد جفت
خیال باغدادی آنای قریبانه نیده خاتون -

چو جوج گوهرش از چشم مردمان به نهنفت
که در جوج گوهری دیک ایل کوزی جون اردی صورت

ولی بکلمه اول عصای شین مجنفت
ویک بستد اشینج عصای بولمری دیون -

مگر بسوزن فولاد جامه نهنفت
تیکیش کرمیور ایکنه بیده قاینن ایسه تون -

که خان مان مریان شوخ و دیپاک رفت
او یوم سنا یعنی بولچه چاسو بوردی بو تون -

که سرش چینه دین جی کشید و سعادگفت
که باش تا نارت حکومت کاسعدی ایدی کنون -

ترا که دست بلرز دگر چه انی سفت
سنگاک قول تیر تیر ار در تیشیش بوجک بولسون -

شنیده ام که درین وزها گن سیر
بو عصرده ایشیتیک من کبرستوی آدم

بخواست و خترکی خوروی گوهرام
تیلادی اولستدری خوشتردی قسرت آنگه گوهر

چنانکه رسم عروسسی بود تمنا کرد
شولای کوی کچی کسید و آرزو بشکست

کمان کشید ز بره دفت نتواند دست
یاقاق آتده نشانه کاورمادی بولماس

بدوستان کله فاز کرد و جعت ساخت
گله کئی باشلادی اجبارینه قلیب جعت

میان شوهر زن جنگ و فتنه خاست چیا
خاتون و ایر ایدیده جنگ فتنه توردی چخان -

پس از ملامت و شغف کینه و ختر نیست
بس ایت ملامت ایل طعنه قیزده دیوق گهنی -

فنام شبانستم

فنام شبانستم ...
فنام شبانستم ...
فنام شبانستم ...

و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...
و در این روزها که ماه خاتون ...

دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس

پدر را دل بهم برادر است او را بخواند و گفت بر پسران آحاد رعیت چندین جفا و توهین
 ایامی نینک طایر بجیدی استاد فدا چایقردی وای می فرد نفر اینک بالار اینه بود در جور و جفا

رو نمیداری که فرزند مرا سببیت گفت سخن با بدیشه گفتن و حرکت مید کردن هر خلق را
 لایق کورمان که مینک با من سبب زد دور استاد دیری سوزنا تفکر سپانی لایق و قبول حرکت ایلاماق جمله خلق غم

علی العموم باید و پادشاه از اعلیٰ مخصوصم بکبر دست زبان ایشان هر چه رود
 عیسیٰ العموم لازم دور و پادشاه را در عینا طریق مخصوص اول بیغیر بنا که پادشاهان نینک که لایقین و قیل لایقین هر شتر که مانتو

هر آینه با فواه گفته شود و قول و فعل عوام را چندان اعتبار نباشد قطعه
 البته قیل لارده سوز لافور عوام نینک قول و فعلیغه اول قدر اعتبار بود قدر

اگر صد ناپسند آید ز درویش
 اگر یوز عیب کیلکبغل دین
 و گریته ناپسند آید ز سلطان
 اگر ده بر میان آید کلبشه دین

رفیقان شب کی از صد ندانند
 یوزیرین هر سزولدا اشا پیدانها
 ز استلیه با استلیه رسانند
 شهر دین شهره مکینای تو رنگاس

پس در تهذیب خلق خداوند را دکان بهم آید تا محاجرتها پیش از آن باید کرد که در عوام
 بود صورت پادشاه زده لار نینک اضای تصحیح و الله تعالی الایضا نینک شیلیه بر کار کور سوزنی و توفیق هم خیر بودنی سوزنی و توفیق هم خیر بودنی سوزنی

بزرگ در خردیش ادب نکنه
 کیلکه باشیلکه بر ما سنا کلامین
 چو تب تر را چنانکه خواهی پیچ
 هول بود که ریاج گیش آسان

در بزرگی فلاح از در خواست
 کتیکده صلاح تا پالمایور
 نشو خشک جز با تش است
 بولما سادت قوروق تو زالمایور

ملک خردین آینه و تقریر سخن او پسندید و نیکو نینک و پیاگیا هوش از آنچه بود بر تر کرد آیند
 پادشاه خردین آینه و تقریر سخن او پسندید و نیکو نینک و پیاگیا هوش از آنچه بود بر تر کرد آیند

و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی
 و جفاست که در دراز مدتی

دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس
 دیک با او را با او دادت و از پس

همه سخنهای بره براس قوروق یچار و جبار و تو غیلاما قده سوز کوشش ایلاماق نینک که بود روی آتشین خیری پیدان راست بولماس ۱۲

۲۵۰
 بزرگسالی
 سالی که از سر بخدا آرد
 بختی که از خدا در بختی را غافل
 در بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از خدا در بختی را غافل

و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است
 و حصول آن که در بختی است

زمان رحمت
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد
 در بختی که از سر بخدا آرد

اگر باران بگوستان بنبارد
 اگر تا غدار کای غم بر سره یا منور

بسالی و جمله گرد و خشک روی
 بولور بر بلیده و جل بر خوروق سکا

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

عقل و ادب پیش گیر لهر و لعاب بگذار که چون نهمت سپهری شو سختی بری پوشیانی
 عقل و ادب نماند نیکه تو قنیل و دهوا و هوس فی قنیل نیکه و قنیلک مال تمام بولور زیاده شقت چیکار کن کوشیانی

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

خوری پس از لذت نای و نوش این سخن در گوش نیار و در بر قول من اعتراض کرد
 پس او غزل یک و اچک نیک نیک تیرین و نصیحت فی قولایه کلدی و مینیک نصیحتیه اعتراض ایادی

و گفت احث عاجل بر تشویش محنت اجل منغص کن خلاف ای خود منست
 و ایسی حاضرگی راحت فی کیهادورکان محنت نیک تشویشی بیابا بوزنات عقلا زلی نیک خلافی دور -

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

چرا سخنی بر نندازیم سخنی
 چون کفنه ایبار و بهم سخنی

خداوندان کام و نیک بختی
 چو صاحب حال دولت نیک بختی

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

غم فردا شاید خوردن امروز
 سیمایه رتیه کیمار قینونی بول کون

بروشادی کن ای یار دل افروز
 بار بدهی لهریم خوشیک قیل افروز

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

فکیم اگر در صورت نشسته هم عقد فتوت بسته و ذکر انام و افواه عوم افتاده شندی
 خصصا من که مروت کوشیده او تو زمین من و ده انزول کرمی میله باغایش من و احسانیم نیک کرمی آینه نیک لایرانه خوشی

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

بندشاید که نه بد مردم
 لایق ایماس سنگه تو کوب تو پور

هر که علم شد بسخا و کرم
 بیکه سخا جود ایده شهو را دلور

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

در نتوانی که به بست بروی
 یوزکا ایشیک بیلا با کینا و در لایقا

نام نکویی چو برون شد بکوی
 کوچکا و قنیکه چچار بختی ات

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

دیم که نصیحت نمی پذیرد و دم گرم دین آهین سردی اثر نیک تر کن مناصحی دم و درواز جسته
 کدوم که نصیحت قیل ایماس و مینیک آهین نفیم اینک لوق تیریزو ناوایه تیراس نصیحتیه ترک ایادی دم و یوزین اینک مناصحی

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد
 بختی که از سر بخدا آرد

بچه ها و بچه ها را با کف دست زانوی خود در آغوش بگیرد و بگوید که ای خداوند منم که در این دنیا با تو آمیخته ام و در آنجا با تو آمیخته خواهم بود و در آنجا با تو آمیخته خواهم بود و در آنجا با تو آمیخته خواهم بود

چنان کن که بی از فرزندان خود سالی بروی کرد بجای نرسد و پسران ادیب
 اندام ایستاده که اوز بالا کن برهنه یا کاینکه بریل انگاشته ایادی بر جای نه می تادی و دودمانیک او عول لاری

در فضل و بلاغت منتی شدن ملک دشمنه اسواخده کرد و گفته اخلاق کردی
 فضل و بلاغته مستهی بولدیلار پادشاه عالمه عتاب ایادی و ایردی وعده فی خلاف ایادینک

و شرط وفا بجانیا وردگفت املاک تربیت یکسان است و لیکن استعداد مختلفه
 و در شیطینی برینیکلتر مارینک عالم ایردی ای پادشاه تربیت برابر دور و کمن قابیت مختلف دور

در همه سنگ نباشد ز رویم
 بولغای هر تا شده آلتون بر همه
جایی اثنان میکند جایی ادیم
 جاییده اثنان ایثار جاییده ادیم

گرچه سیم وز ز سنگ آید همی
 چقه هم آلتون کوشدار تاشین
بر همه عالم همه تا بد سهیل
 تاش ایثار جمله عالم سهیل



حکایت یکی را شنیدم از پیران مری که میدی می گفت چند آنکه تعلق خاطر
 تربیت قیلوغی بر لادن برین ایشتیم که بر هر یه ایینه در ایردی اولقدر که نوسا بشتر نینک

ادمی زاد بر وزیت اگر بروزی ده بودی بمقام از ملائکه در گذشتی قطعه
 خاطر می نینک تعلق رزق دور اگر دزق بر کوهی خاخره بولس ایردی مرتبه ملائکه دین او تار ایردی

در هر سره خدا است و در این کتب
 استعدا مختلف در این کتب
 و در هر سره خدا است و در این کتب
 استعدا مختلف در این کتب
 و در هر سره خدا است و در این کتب
 استعدا مختلف در این کتب

بچه ها و بچه ها را با کف دست زانوی خود در آغوش بگیرد و بگوید که ای خداوند منم که در این دنیا با تو آمیخته ام و در آنجا با تو آمیخته خواهم بود و در آنجا با تو آمیخته خواهم بود و در آنجا با تو آمیخته خواهم بود

کتاب طب ابن سینا... شرح ابن سینا... در بیان...

گفتند پس شرح خورد است و مزید کرده خون کسی ریخته و از شهر گریخته بگردان بجلت آن
ایرین را بیا نیک او خا عرق آب جوشد و مغز او بپاشد و بگریختن کانی نیکیش و مملکت ن قابیوشه اتاسی نیکال سبب بر
سلسله در ناو بند گران بر پاره اند گفته ام این برابر با عارضای اعراض خوابسته و قطعه
زنجیر بویضه و آغیر کیشان ایغیز او ز میشار دور ایچ بو بلانی خداوند جل شانده دین دعا بر ایستکان ایردی

نزدیک دور... در وقت... با زمان... در وقت... حکایت طفل... نشان در او... و آن اینست... و هر که در... بصورت آدمی... و اگر چیل...
نزدیک دور... در وقت... با زمان... در وقت... حکایت طفل... نشان در او... و آن اینست... و هر که در... بصورت آدمی... و اگر چیل...
نزدیک دور... در وقت... با زمان... در وقت... حکایت طفل... نشان در او... و آن اینست... و هر که در... بصورت آدمی... و اگر چیل...
نزدیک دور... در وقت... با زمان... در وقت... حکایت طفل... نشان در او... و آن اینست... و هر که در... بصورت آدمی... و اگر چیل...

زنان بار دارای مرد هشیما
بوغاز خاتون شیت امر دعال
از آن بهتر نزدیک خرو من
دیری عقل بیان کشید و رانن

حکایت طفل بودم از بزرگی پر سیم که جالبی چیست گفت در کتب مطبوعه
باش بالا پریم بر اولوغ ذاتین تو کوم حد بلوغه دور ایدی کتابارده مایز لیشد ورکه
نشان در او کی پانزده سالگی دوم اختلاف سوم بر آمدن می با اما حقیقت ک نشان در او
او حقا بار دور بری او پیشا بقدر کرمای و آنچه اختلاف بولاق و آنچه کادوق کادوق حقیقات اما حقیقت بر عر عتی بار دور
و آن اینست که در بند رضای حق جل و علایش از آن بشی که در بند حظ نفس خویش
ادول شولور که الله تعالی نیکه ضای قیدیه انزین زیاده بولورن که او ز نیکه خوشین قیدیه
و هر که در و این صفت موجود نیست محققان بالغ نشانندش قطعه
او کیکم انه بوضف موجود له اسدور اهل تحقیق الی بالغ سننا سالار

بصورت آدمی شد قطره آب
بولو بد و قطره سو صورت آدم
و اگر چیل ساله را عقل او نبیت
یوق اوله قرق یا شید عقل و آجا

مبلغ... در وقت... حکایت... نشان... و آن... و هر که... بصورت... و اگر چیل...
مبلغ... در وقت... حکایت... نشان... و آن... و هر که... بصورت... و اگر چیل...
مبلغ... در وقت... حکایت... نشان... و آن... و هر که... بصورت... و اگر چیل...

مهم است که حاجی را حسن بگویم و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

دوستان من در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند و در صلوات و نذران و بستان حاجی را بستاند

جو آنم روی و لطف است آدمیت

مروت بهر لطف و در آدمیت

هنر باید که صورت میتوان کرد

هنر لازم که صورت قیسه پهلخای

چو آنسان انباشد فضل و احسان

اگر آنسان بهر لطف و فضل احسان

برست آورون بنیاهنر نیست

هنر زانرا ایماش جمیع ایلا سنگ بل

همین نقش هیولائی میپسندار

شهر شکل هیولا قیله پندار

بایوانها بد از سنگر و زنگار

سور و بلایوانه نقش سنج و زنگار

چه فرق از آدمی تا نقش دیوار

نفرق اولغای کسی بی نقش بود

یکی را اگر توانی دل بدست آر

اگر قادرین زین کجین آلی ایاید

حکایت سهالی نزع در میان پیادگان حجاج افاقاده بود و داعی نیر در آن فرساید بود

بهزیل حاجی که در نیک پیاده لاکه با سواد و روش و واقف بود و نشان آیردی بود داعی هم اول سفره پیاده آیردی

انصاف در سر روی یکدیگر افاقاده و داشت جلال آدمیم کجاوه شیشینی را دیدم که

انصاف بهر هنر نیک با بشیر و یوزنیز اوروشوک و فسق و جمال دایمی هر دو یک بر کجاوه ده اولتور کجی کور دو کور

با عدل خود همیگفت یا للعجب پیاده علاج چون عرصه شطخ بسیر میبزد و فرین میشود

اوردیفته و بر ایزی ای قیصر بود هر چه کور قیل سویا یکمین بودند ان پیاده شطخ بیدانی نینک نایتینیز نیکانده فرین بود

یعنی به ازان میشود که بود و پیادگان حجاج عرصه با دیده بسیر بر دند و بر شدند

یعنی اودنی حالیدین بخشی بود و اما حاجی که نیک پیاده لاری سعوی حجازی نه نایتینیزی لار داد و لغیدین تیر بود بیار

از من بگوی حاجی مردم گزایا

مندی که بکیل که حاجی گزیدم کیس

حاجی تو نیستی شترست از برای انگ

سین یوق که حاجی تیره اید و دیگر شتر نیک

کوی پوستین خلق بازاری درو

اول پوستین خلق بازاری درو

بیچاره خاری میخورد و بار می برد

بیچاره اول تیکانی میان بار میارید دور

۱۲۵
 بولیک تیلین دور و دور با
 ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر
 و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله
 ۸۱ وقت دینک با کله با کله با کله
 باستان دور دینک با کله با کله
 فارسی دور دینک با کله با کله
 کله دور دینک با کله با کله
 بیت شکر دینک با کله با کله
 بهر دور دینک با کله با کله
 قنقار دینک با کله با کله
 دور دینک با کله با کله
 بولیک تیلین دور و دور با
 ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر
 و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله

بر چنین جایها نویسند که روزگار سوده کرد و خلاصت بر و بگذرند
 بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله
 ۸۱ وقت دینک با کله با کله با کله
 باستان دور دینک با کله با کله
 فارسی دور دینک با کله با کله
 کله دور دینک با کله با کله
 بیت شکر دینک با کله با کله
 بهر دور دینک با کله با کله
 قنقار دینک با کله با کله
 دور دینک با کله با کله
 بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله

وسگان بروشاشند اگر بضرورت چیزی می نویسند این دو بیت می کنند
 وایت لارا نیک بسیار لار اگر بالضرورت
 بهر تیر سرنه یازار سنگین بولیک بیت کفایه قیلور
 و ده که هر که که سبزه در پستان
 ده که هر وقت سبزه بوستانده
بگذرای دوست تا بوقت بهار
 او نیک ای دوست نو بهار چاغی
 بد میدی چه خوش شدی من
 بیتار ای سرنه خوش بولور دی بولور
سبزه بینی دیدم از گل من
 کوراسن سبزه کیم چقار دی کلیم

حکایت پارسائی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد دید که بنده را دست
 بهر عابد اغنیادین بری نینک کله برین اولی
 کور دیکه هر قل نینک قول
و پای بسته عقوبت همیکر و گفت ای پسر سچو تو مخلوقی را خدای عزوجل
 و ای غنی حکم باغلا بوغدا اب ایلار عابد ای کله او غول سینکدیکه بر مخلوقی خدای عزوجل
اسیر حکم تو گردانیده است و ترا بروی فضیلت داده شکر نعمت باری تعالی بجا آر
 سینکدیکه اسیر ایلاید شود و سینکدیکه از ریخته ترجیح ایلاید شود و حق تعالی نینک نعمتینه شکنیدر نیک کله
و چندین جفا بروی او مدار نباید که فروای قیامت این بنده از توبه باشد شرمساری بر
 و بو قدر جفائی انکار و کور کایل احتمال که قیامت کونیده بولیک سندن خشی بولغای و سن شرمسار لیس ایلتان

بر بنده که شرم بسیار
 سن قلنه غضب کوب ایتمه ای یار
اورا توبه درم خریدی
 اکیدنک سائیب و نکارت کاتک نینک بوق
جویش کن دلش میازار
 جور ایتمه دیلغسه برمه آزار
آخره بقدرت آفریدی
 قدرت پله سن بر انکا نینک بوق

بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله
 ۸۱ وقت دینک با کله با کله با کله
 باستان دور دینک با کله با کله
 فارسی دور دینک با کله با کله
 کله دور دینک با کله با کله
 بیت شکر دینک با کله با کله
 بهر دور دینک با کله با کله
 قنقار دینک با کله با کله
 دور دینک با کله با کله
 بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله
 ۸۱ وقت دینک با کله با کله با کله
 باستان دور دینک با کله با کله
 فارسی دور دینک با کله با کله
 کله دور دینک با کله با کله
 بیت شکر دینک با کله با کله
 بهر دور دینک با کله با کله
 قنقار دینک با کله با کله
 دور دینک با کله با کله
 بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله

بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله
 ۸۱ وقت دینک با کله با کله با کله
 باستان دور دینک با کله با کله
 فارسی دور دینک با کله با کله
 کله دور دینک با کله با کله
 بیت شکر دینک با کله با کله
 بهر دور دینک با کله با کله
 قنقار دینک با کله با کله
 دور دینک با کله با کله
 بولیک تیلین دور و دور با ۱۰۰۰ دینک مختلف دور استغفر
 یعنی تیر و پنج دینک دور استغفر و چشم و نامت مننک دور
 استغفر دور با کله با کله با کله

این حکم و غرور و خشم تا چند
 بود حکم و عسکر و در خشم تا چند
 ای خواجه ارسلان آغوش
 ای سید ارسلان و آغوشش
 هست از تو بزرگتر خداوند
 بار سزین اولوغراق اول خد اوند
 فرمان ده خود ملکن فراموش
 اوز حالینکله ایتمه کایل نسر اموش

در خبرست از پیغمبر علیه السلام که بزرگتر حسرتی در روز قیامت آن
 مروی دور جناب رسول گریادین که زیاده اولوغ حسرت یک قیامت کونیده اول
 باشد که بنده صلاح را به بهشت برسد و خداوند فاسق ابد و رخ قطعه
 بود که صلاح بنده فی جنت عذابتار لار و فاسق پای فی جهنم عذابتار لار

بر غلامی که طوع خدمتست
 خدمتینک قیله خادینک جان ایله
 که فضیلت یوج و بر وز شمار
 تا نکهار روز هزار کيلور شرمینک
 خشم بچهران و طیره بکیر
 خشم آتیب قیله کو نکلین ویران
 بنده آزاد و خواجه در زخم
 بنده آزاد و سنده بند گران

حرکیت سالی از بلخ با میامنم سفر بود راه از مرا میمان بخطر جوانی
 برسد بلخ دین با میادرجان نینگنم فو ریح بود که اول و غریبار دین تسلیمیک ایردی
 جوانی به بدرقه همراه باشد سپر باز و پرخ انداز و سلحشور و میش زور که
 برکت نیل باشد و پی بر کتب پیدان بز کار دلش بودک قانقانی پاکچی و اوقا آکوچی و مسیح
 و مرد و توانماکان او را زه نکشید می زور او را ن وی زمین پشت او را
 قوتیک که آن آدم اینکله بی نینگ گزینشی تا تا مالما سلا لیک و بیروزی نینگ هلو انداری اینک آرقه سینی
 بر زمین نیار و زندی لیکن قنقم بود و سایه پرورده نه جهان پیرونده سفر کرده
 لار امیدی و لکن نعمت پیدان بر گوش تانکان ایرک و نانه ادرگان ایرک جهتیایاگان و نسر غریباگان ایرک

مسخه و میامنم واقع و ولید شد و در بامیان هر ولایت خاسی و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله

الاجوبه سیرتیه و غیره و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله

در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله
 در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله و در بعض محله

در روز لاری که در روز اول است
 در روز دوم است
 در روز سوم است
 در روز چهارم است
 در روز پنجم است
 در روز ششم است
 در روز هفتم است
 در روز هشتم است
 در روز نهم است
 در روز دهم است
 در روز یازدهم است
 در روز بیستم است

و اگر قدرت جو دست و اگر قوت سجود تو انکار از بهتر نیست شود که مال مزرکی دارند
 و اگر سخن و تندرستی و اگر بجزده نسیه اراق بیاچاره بنشیند اراق بیاچاره بنشیند اراق بیاچاره بنشیند

و جامه پاک و عرض محزون و دل فارغ و قوت طاعت و لقمه لطیف است و صحبت عبادت
 و اگر در روز لاری که در روز اول است و اگر در روز دوم است و اگر در روز سوم است

<p>شب پرانگند خپد آنکس پدید تون پریش اندام که بر قوت بود</p>	<p>نبود وجه با مدادانش ایرت رنگی نماند شامانی</p>
<p>مور گرد آور در بتابستان چرمی وقت یازده دانیزفا</p>	<p>نماند رانعت بود زمستانش تا فرغت بود زمستانی</p>

سراعت با فاقه نه پیوند و جمعیت در تنگ دستی صورت نه بند و
 حضور قوی غیر یک پهلان حال بولماس و خاطر جمع یک کبخل یکده صورت با غلاماس

کلی تحریک عشا ستم و دیگری منتظر عشا ستم هرگز این بدان کی ماند بیت
 بری خشن نماز غیر بیت اخلاکان و دیگری اختتام طمانینه منتظر اولوزگان اصلا بود انکا چنان اوخشار

<p>چند او ندر روزی بحق مشتعل نعم صبحی حق تو در مشتعل</p>	<p>پرانگنده روزی پرانگنده دل کیشی نعمتی بر قوت پرانگنده دل</p>
<p> پس عبادت میانان محل قبول نزدیکه است که جمعند و حاضر پریشان و پرانگنده خاطر که بود صورتده اغنیای نیک عبادت مقام جودانه قریب بقدر نیز اگر خاطر جمع و تشنه سیزده در پریشان و مضطرب باقلب ایما شود که زیرا که اسباب معیشت سیاحت و به او را در و آخته عرب گوید اَعْمَلُ بِاللّٰهِ مِنَ الْفَقْرِ الْمَكْبُوتُ اسباب معیشت نه تو را تمیشتار او را در و آخته مشغول و در لاجرم به تو پناه ایستادن خدا غریق یکدیگر بی یز تو توان آید چه چیز </p>	

در روز لاری که در روز اول است
 در روز دوم است
 در روز سوم است
 در روز چهارم است
 در روز پنجم است
 در روز ششم است
 در روز هفتم است
 در روز هشتم است
 در روز نهم است
 در روز دهم است
 در روز یازدهم است
 در روز بیستم است

اسم فال کرب تلاوت با سجده و دعا
 اسم فال کرب تلاوت با سجده و دعا
 اسم فال کرب تلاوت با سجده و دعا
 اسم فال کرب تلاوت با سجده و دعا

کتاب الفقه... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...

وَالْحُجَّاتُ مِنَ الْأَجْبِّ وَدُخِرَتْ كَمَا الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارِ الْبَيْنِ
و ادو کشفیه و شوشی بود ما قدرین که دوستی آن دم و حدیث شریفه کیه بود که فقیرت روزگار بینی دور ای کجانه
گفتا شنیده که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است الْفَقْرُ نَجْسٌ يَبِيحُ أَنْ يَنْجَسَ بِهِ أَحْتَجِرُ
درعی ایدی ایشنا و فیکو که پنبر علیه الصلوة والسلام بود میشار که فقیر لیک فتحایم دور و اینست بجان افتخار ای کجانه
گفتم خاموش که اشارتید عالم صلی الله علیه و آله بفقراء انفا ایست که مردم میدان ایشنا
ایبیم سکت بلا ایل زیرا که حضرت پیغمبر علیه السلام اینک اشارت می بر طایفه فقیرت نمودن رضاییده اینک اشارت می
و تسلیتم قرضانه ایسان که خرقة ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند رباعی
و قضا و قضیه تسلیتم یله شد در راه بود ایما سد در کوی لار بلا کسی کیار لار و وظیفه و خیرات لقمه سنی سانا لار

<p>ای طبل بلند بانگ باطن هیچ ای نغمه کبی توروں کو نغمه توشه چه تدبیر کنی وقت بیسیج توشه سینه علاج وقت سفر</p>	<p>رومی طمع از خلق بیچ ار مرد خلق دین سن طمع یوزی یا شوره</p>
---	---

دویش هم پرفت نیارند تا فقرش بگردد انجا که کاد الفقران کیون کفرا و شاید جز وجود
سرفتنه و دویش آرام و قوت رایتاس اینقدر که فخر از بجا نماند که تیره بدی فقیرت فخری انجا که چاکر و من بود و فخر و دویش بود
هر نه بر پوشیدن یاد استخا اس گرفتاری کوشیدن ابنا حم جنس مار ابر تر ایشان که رساند
بر سلطانه کجید در ماک با بر عیانتا بسلا بنوا که شکی بیکی تقارقت می ایگما و نیزینک شاملیمه ان اینک مرتبه سینه کیم بتکورا که
وید علیا بی سغلی چه ماندنی می که حق جل و علا در محکم نزل از بحیم ایل بهشت خبر مید
و قصه کجی قول صدق العوجی قوتی چنان آد کوز سوسن که الله تعالی قرآن کریمه اهل جنت اینست تمیدین خبر هر که
اولئک لهم نرق معلوم میابدانی که مشغول ازان و عظام هم ملک فراغت یکنین معلوم
اول مخلص بنده لار چون چهل و در زخمین تامسکلو بسوز که زنفه اول انعاما ترقی رکه فی دین محرم و صدقا کجی ترقی نیک او که کیه

ای کجانه... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...
ای کجانه... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...
ای کجانه... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...
ای کجانه... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...
ای کجانه... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...

در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...
در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...
در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره... در بیان حدیث... از امام رضا... کتب معتبره...

دوران ایام بارداری که سینه
 بهر حال سینه پستان که ساعت
 از کتاب در باره صاحب که سینه
 و در دم نفس قوی است که سینه
 مشغول و در سینه پستان که سینه
 حرف تا یکساعت سینه که سینه
 فصولی که در فصل مضامین
 غایب ساور در یک سینه
 یعنی بر امت یکنه یک سینه
 او سینه یک سینه که سینه
 بر کسک آتیه و در سینه
 فوسه یک سینه که سینه
 استخوان دور در سینه
 زبانه انتظار در سینه
 کینل از قوت لایحوت سینه
 تصور در سینه که سینه

تشنه یک وقت کم بیلورا و یقرو
 همه عالم چشم چشمه آب
 کور و نور کوزینه جهان توله هو

هر کجا که سخی کشیده و تنخی کشیده را بینی خود را بشه در کارهای مخوف اندازد
 هر برده که قاتلین تا توکان و چغین تا توکان کور آن اوزی حق طبع پنهان و قورق خلیک ایشلار
 و از توابع آن نه برهنه و از عقوبت کفرت نه هراسد و حلال از حرام نشناسد قطعه
 و ازین بی بولاد و توکان برایتی لا ایزنا قلنا و آخرت عذبه دین قورقاس و حلاله علم دین آجر اتباس

سلی اگر کلوین خه بر سر آید
 اگر ایت باشینه کیله کلون
 و گرنه دوس بر دوش گیرند
 کیشیلار کتفیکتا تا بوت فی آب
 زشادی بر چند کاین استخوان
 جا پار سینه که دین استخوان دیب
 لیم ابطع پندار که خواست
 لیم بیلای کمان دسترخوان دیب

اما صاحب دنیا بعین عنایت حق ملحوظ است بحال از حرام محفوظ من همانا که تقریر این
 منظور دور لار و طایفه کایه کایه همان هم و چون دور لار من کویا که بوسوزین
 سخن کردم و برهان بیان نیاردم نصاب از توقع دارم که هرگز دیدی که دست دخانی
 تقریر متادم و بویا نغذ دلیل کیلتر مادیم حق ناسنین امید ایاری اصلا کور و نیلور که بر جله کاینک قولی
 برکتف بستره یا منوالی در زندان نشسته یا پرده معصومی دیده یا کنی از معصم بریده الا
 اگر سینه بغلکان یا بر بچاره زنانه اولتورکان یا هر یکا نه یک برده می بر نیلکان یا هر قول نه یکا کن کسبیلکان
 بعلت ریشی شیر مردان بر یک ضرورت ریشها گرفته اند و کجها سفته و محتمل است که
 فقیر یک سینه پستان ارسلان و یک دم لار حقیق سینه پندار سینه که توکان دور لار و قورق خلیک تیغکان لا و احتمال در که
 و ریش نفس اماره مطالبت کند چون قوت اجتناب نباشد بعضیان بتلاگر و در که
 فقیر نیک نفس اماره جماع غایب است لذخون الما قورق خلیک بولاسه عصیانده مهتلا بولور زیر که

بسیار از این که سینه پستان
 کسبیلکان کینه کاینک سینه
 دستار عرقان دور که سینه
 طعم باران سینه که سینه
 کسبیلکان کینه کاینک سینه
 دستار عرقان دور که سینه
 طعم باران سینه که سینه
 کسبیلکان کینه کاینک سینه
 دستار عرقان دور که سینه
 طعم باران سینه که سینه

دور و فرج تو اما نسیحی دو فرزندیک شکم اندام که این بر جاست آن بر پاست
 قارین پیمان فرج بر تو خوشگانی کا بیجا یکی هر قارین بارداری دور مادی بود تو قویک جایده دور نفیس ایاتده دور
 شندیم که دریشی ربا حدنی بر خدشی گرفتند با آنکه شماری بر دریم سنگاری بود
 ایشیتیم که بر فقیرنا بر کرد که پیمان ارشاد و شاد دنیا فاش شمرند و بر یک شیکا نیرین بوکاش بوایدنک خ فی هم با ایردی
 گفت ای مسلمانان ز زنده ارم که زن کخم و قوت ندارم که صبر کنم چنم کلاه سانه فی
 ایری ای مسلمانان بر تخم یوق که خاتون آسام و طاقیم یوق که صبر ایلام قنناق قیورین اسلایته بو پلار
 الا سلام و از جمله واجب سکون جمعیت ون که تو انگر از ایسه میشو یکی آنست که
 عادت بو قدر و جمله اسباب دام آلماتین و خاطر جمع یکدیگر که با یلار عذر یسر بولور بری اولدور که اول
 هر شب صبحی بر کنی و هر روز جوانی از که صبح تا با از از صبح اویت در است و با هر زمان از حجاب
 هر کچه هر چه ایله کنی زک نسیخته ناز و هر کون یکدیگر فی ایشیتیم صبح صحت یینک لایزیک حسن جایله کن کوا اویتید و مشرفان ای ایضا خاتون

دور و فرج تو اما نسیحی دو فرزندیک شکم اندام که این بر جاست آن بر پاست
 قارین پیمان فرج بر تو خوشگانی کا بیجا یکی هر قارین بارداری دور مادی بود تو قویک جایده دور نفیس ایاتده دور
 شندیم که دریشی ربا حدنی بر خدشی گرفتند با آنکه شماری بر دریم سنگاری بود
 ایشیتیم که بر فقیرنا بر کرد که پیمان ارشاد و شاد دنیا فاش شمرند و بر یک شیکا نیرین بوکاش بوایدنک خ فی هم با ایردی
 گفت ای مسلمانان ز زنده ارم که زن کخم و قوت ندارم که صبر کنم چنم کلاه سانه فی
 ایری ای مسلمانان بر تخم یوق که خاتون آسام و طاقیم یوق که صبر ایلام قنناق قیورین اسلایته بو پلار
 الا سلام و از جمله واجب سکون جمعیت ون که تو انگر از ایسه میشو یکی آنست که
 عادت بو قدر و جمله اسباب دام آلماتین و خاطر جمع یکدیگر که با یلار عذر یسر بولور بری اولدور که اول
 هر شب صبحی بر کنی و هر روز جوانی از که صبح تا با از از صبح اویت در است و با هر زمان از حجاب
 هر کچه هر چه ایله کنی زک نسیخته ناز و هر کون یکدیگر فی ایشیتیم صبح صحت یینک لایزیک حسن جایله کن کوا اویتید و مشرفان ای ایضا خاتون



بخون عزیزان فرود چنگ
 عزیز لاری قانیخه کم اوردی چنگ
 سرگشته کارده عناب رنگ
 که سر پنجه سینه قیلدی عناب رنگ

دور و فرج تو اما نسیحی دو فرزندیک شکم اندام که این بر جاست آن بر پاست
 قارین پیمان فرج بر تو خوشگانی کا بیجا یکی هر قارین بارداری دور مادی بود تو قویک جایده دور نفیس ایاتده دور
 شندیم که دریشی ربا حدنی بر خدشی گرفتند با آنکه شماری بر دریم سنگاری بود
 ایشیتیم که بر فقیرنا بر کرد که پیمان ارشاد و شاد دنیا فاش شمرند و بر یک شیکا نیرین بوکاش بوایدنک خ فی هم با ایردی
 گفت ای مسلمانان ز زنده ارم که زن کخم و قوت ندارم که صبر کنم چنم کلاه سانه فی
 ایری ای مسلمانان بر تخم یوق که خاتون آسام و طاقیم یوق که صبر ایلام قنناق قیورین اسلایته بو پلار
 الا سلام و از جمله واجب سکون جمعیت ون که تو انگر از ایسه میشو یکی آنست که
 عادت بو قدر و جمله اسباب دام آلماتین و خاطر جمع یکدیگر که با یلار عذر یسر بولور بری اولدور که اول
 هر شب صبحی بر کنی و هر روز جوانی از که صبح تا با از از صبح اویت در است و با هر زمان از حجاب
 هر کچه هر چه ایله کنی زک نسیخته ناز و هر کون یکدیگر فی ایشیتیم صبح صحت یینک لایزیک حسن جایله کن کوا اویتید و مشرفان ای ایضا خاتون

دور و فرج تو اما نسیحی دو فرزندیک شکم اندام که این بر جاست آن بر پاست
 قارین پیمان فرج بر تو خوشگانی کا بیجا یکی هر قارین بارداری دور مادی بود تو قویک جایده دور نفیس ایاتده دور
 شندیم که دریشی ربا حدنی بر خدشی گرفتند با آنکه شماری بر دریم سنگاری بود
 ایشیتیم که بر فقیرنا بر کرد که پیمان ارشاد و شاد دنیا فاش شمرند و بر یک شیکا نیرین بوکاش بوایدنک خ فی هم با ایردی
 گفت ای مسلمانان ز زنده ارم که زن کخم و قوت ندارم که صبر کنم چنم کلاه سانه فی
 ایری ای مسلمانان بر تخم یوق که خاتون آسام و طاقیم یوق که صبر ایلام قنناق قیورین اسلایته بو پلار
 الا سلام و از جمله واجب سکون جمعیت ون که تو انگر از ایسه میشو یکی آنست که
 عادت بو قدر و جمله اسباب دام آلماتین و خاطر جمع یکدیگر که با یلار عذر یسر بولور بری اولدور که اول
 هر شب صبحی بر کنی و هر روز جوانی از که صبح تا با از از صبح اویت در است و با هر زمان از حجاب
 هر کچه هر چه ایله کنی زک نسیخته ناز و هر کون یکدیگر فی ایشیتیم صبح صحت یینک لایزیک حسن جایله کن کوا اویتید و مشرفان ای ایضا خاتون

کوشش برای کسب و کار و تجارتی با احتیاط
 کوشش برای تجارتی با احتیاط و در هر امر از زود
 کوشش برای تجارتی با احتیاط و در هر امر از زود
 کوشش برای تجارتی با احتیاط و در هر امر از زود
 کوشش برای تجارتی با احتیاط و در هر امر از زود

محال است که با حسن طبعت گرد و منای گردند و یا قضبه ای کنند
 محال دور که اول نیک نیک حسن جمال نیک که در یگانگی است و از آن تا فصلی است

دلیکه جور بهشتی را بود و دیگر کرد
 دلی که جور بهشتی آریب تلان قلدی

کی التفات کنبر برتان بخمائی
 همان برت یغما چغنه قیبا باقه دور

من کان یبتریکم ما اشتهر به طیب
 نیکا اور کای رطب فی با شینه تا مش

بوله ایکلیده ایستامیش خرمای

اغلب تهرستان دامن عصمت است لایند و گرسنگان نان ربانینت
 عصمت اینا کنی معصیت همان آوده اینکا نادر و اچلا نیک اکثری نانی آری با چکانار

چون سگ زنده گوشت یافت نرسد
 تا سب بر زنده یا ایت گوشت هر که سورمغای

کین شهر صحاح است یا خرد و حال
 او شبو صحاح تیوه سی یارث کی دجال دیب

چو مایه توران بعلت ویشی و غیر فساد افتاده اند و غرض من گرامی ربان زشت نامی داده
 کوب باک اما نادر فقیر یک بی پناه عین فساد و غرور شکلا نادر و اولوغ آبر و دست زدن لایه بی با تین شامینوسا و کرا کا نادر

با کسنگ قوت پر همی نرماند
 آ جلیق و قسیده دیمه قوت پر همی نرماند

افلاس عثمان از کف تقوی بستاند
 ایله دور افلاس لیت تقوی قولیدن اختیار

حالی که من این سخن بگفتم عنان طاقت پریشان دست تحمل برفت و تیغ زبان بر کشید و اسب
 و قتی که من بوسوزنا سوزلا دیم در دوش نیکه رشت گزنی سخا قولیدن کینه و تیغ تیغ تیغ تازدی و سخندریک

فصاحت بمیدان قناعت جهانید برین و ایند کف چندان مبالغت و صفایشان دی
 آنای با جیایک میداینه سوردی و مینیکلا متونم کور تو زدی و ابی دل قدر اغنیایک و صفیه و مبالغه ایاد نیک

و سخنه ای پریشان گفتمی که هم تصور کنده این طائفه ز فاقه را ترا یقند و با کلیه غرضیه را زاق
 و بر قاف پریشان سوز سوزلا و اینک قوه ۱۹ همه تصور ریا که بوطلاغ فقیر تری زهر تریق خا زوق دور لار و یازار لایه نیک نیمی نیک کلدی و لایه

باید در کار که با کسنگ قوت
 بیاس اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است

درب آساق اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است

باب مغم

مغم که در کار حاصل قیلا
 بیجان است کمال حاصل قیلا
 بیجان است کمال حاصل قیلا
 بیجان است کمال حاصل قیلا
 بیجان است کمال حاصل قیلا

باید در کار که با کسنگ قوت
 بیاس اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است
 بیخبر از اینتا بیگانه بیگانه است

سه پنج و سنی و زحمت و مشقت بیان
بر کوشی تا بجز دنیا و آخرت دور
و از آنکه نصیب بود مایه لب
و دلگوشی که دور دروغ نویسی
در زحمت و مشقت هم

بگویم در دروغی و در نزدیگت
کوه را در زحمت و در نزدیگت
در رخ و مشقت بیزار او عالم
سه مشقتان بجز آنکه دروغ

لاریک دور با غلیظان یا شداد
یا غلیظان دور با غلیظان
یا غلیظان دور با غلیظان
یا غلیظان دور با غلیظان

کتاب و دروغ و نصیب
در رخ و مشقت بیزار او عالم
سه مشقتان بجز آنکه دروغ

ایمان دار و ملک دروغ و نصیب
در رخ و مشقت بیزار او عالم
سه مشقتان بجز آنکه دروغ

برنج و سخی کسی نغمتی بچنگ آرد
در گس آید و بی سرخ و سخی بردار
بر کیشی میهن برنج ازینست

برنج و سخی کسی نغمتی بچنگ آرد
در گس آید و بی سرخ و سخی بردار
بر کیشی میهن برنج ازینست

عقبات الدین شرح بیزاران
در رخ و مشقت بیزار او عالم
سه مشقتان بجز آنکه دروغ

گفتم بر خجل خداوندان نعمت و قوف نیافته الابلت گدائی ورنه هر که طمع یکسو نمید که رسم
ایرم آردن صاحب لای بی نیک خستینه واقف بودم که گدائی کسی بیجان یوق از رسم هر که طمع نابرونده تو به آنجا که بیجان

و بخیاش یکسان بنمایم چنگ دانده که ز چسبست گدا دانه که نمسک کیت گفتابه بجز آنکه میگویم که
بخیل بر اگر دور دور محبت شمی چلور که آتوزن نه دور و کما چلور که خیس کیم رود دروش ایردی اول تو به چلور دین

مشعلقان بر دور و ازند و غلیظان شد او را بر گمان زنتا بار عزیزان نه نهند و دست جفا
هنرمکاران زینک کیمت تو با لاله و کما قاتق جفا کار نه نظر تو باین بار نایم عزیزان غریب بر با سار و جفا تو بینی

بر سینه صاحب تمیزان نهند و گویند که گس در سرانی نیست و حقیقت راست گفته باشند
صاحب درایت نینگ که کینه تو با لاله و در لاله که دیده آدم بر تو دور و حقیقت تو غری سوز لاله ان بولار لاله

خوش گفت پرده دار که گس در سرانی نیست
در بان نه خوش دید که سرای اچره کیشی یوق

اگر عقل و همت و تدبیر را نمیست
اول کیم نینگ که همت و دانش نه هوشی یوق

عقبات الدین شرح بیزاران
در رخ و مشقت بیزار او عالم
سه مشقتان بجز آنکه دروغ

گفتم بعد از آنکه از دست متوقعان بجان آمده اند و از رقه گدایان بفعان
ایرم اول غزب جفا دور ایسد یک لارینگ قولیدین عاجز بود لب چکا نه در لاله و کما لارینگ عرض ال لاریه بیزار بود لاله اندر لاله

و محال عقلست که اگر یک بیابان در شود و چشم گدایان پر شود و میت
و محال عقل دور که اگر چل لارینگ قی تو لبوسه که لارینگ کوزی تو یقای

پرنشود همچنانکه چاه بشنم
تولکان ایگانین کوردی چشم سوسا بر لاله تو دوق

و دیده اهل طمع به نعمت دنیا
اهل طمع نینگ کوز لاری بو نعمت دنیا ایله

حاتم طائی که بیابان نشین بود اگر در شهر بودی از جوش گدایان
حاتم طائی که چه لاله اوتوز غنچی از روی اگر شهر ده بولس از روی که لارینگ اچره یوق

عقبات الدین شرح بیزاران
در رخ و مشقت بیزار او عالم
سه مشقتان بجز آنکه دروغ

بیچاره شدی و جامه بر تن او پاره چنانکه و طبیعت آمده است فرو
بیچاره بود و راه بردی و جامه رنگ تیره پارچه پارچه را بر او کرد اندام که طبیعت گشاید که گلیشد در -

در من مینگر تا در آن چشم ندارند
کز دست گدایان نتوان کرد و ثوابی
بانه منگک او ز کار کوز تو تهنون
بفغانی بولماس کردار دین تو باب

گفتا من برج جلال ایشان جمعتی بر دم گفتم نه بر مال ایشان حسرت بخوری مادرین گفتار
ایری من بایار رنگ حالینده آچیندوسی اییم آچینا ایرون بایار رنگ لینه حسرت پورین بنه برو کلاده -
و هر دو بهم گرفتار رسیدی که بر اندی بدفع آن بکوشید و هر شاهی که بخواندی نغزین
و هر که مینماید کرده ایردوک هر پادیه که سورا بردی اینک فیضه سی ایثار دیدم و هر کج شاه پند گشت هر لای بردی فرین پناه
پوشید تا نقد کیست همت همه در باخت و تیر جعبه محبت همه میناخت قطعه -
یا پار ای دیدم تا همت کیست سی رنگ نقوی تمام آن صرف ایلادی و دلیل او قدا زینک او قناری نه جمله سنی آت -

هان تا سپهر نیفک کن از جمله فصیح
کور اخرا این مبالغه مستعار نیست
دین و رز و معرفت که سخندان صحیح گو
بر در سلاح دارد کوس و حصار نیست
در دوازه می سپر و غلج حصار تو
قلغان کو تارمه که پیکار ایلاد فصیح

حاقبه الامردیش نهاد ز لیش کرد دم دست است که دراز کرد و پیه و ده گفتن آغاز
حاقبه الامردی نینک بیطاق لمدی انی خوار ایلادیم ظلم تو یعنی او زلاتدی و نهیان سوز لاکه باشلای
و سنت جا بلان است که چون بلیل از خصم فروماند سلسله خصومت بجنبانند چون
و جاهل لار عادت دین دور که و قتی که دلیل در خصم دین عاجز کس لار عداوت ز بخیری فی قیبه لار تور لار برت و نونجی
بُت تراش که بخت با سپر بر نیاید بچنگ بر خاست که قال الله تعالی لَئِنْ لَمْ
دلیل ده او غیبه غایب ایلادی او روشما قنر توردی زیرا که امثالی بوددی اگر احصای نمی

این با ادرات سپه رود بیاید
از کوشش سپه رود بیاید
قلغان دینک و بیگانه و قلغان
تا شلافان بجز کورس تا قدرین بگشتی
دور بی فصحی که سوزینیکو بگشتی
دیر لار در مستشار عاشرت ایلادی
دینک و دینت بخت کوز غلج
شو که کا به دوشنیل هر کوز غلج
بول کابل قلغان تا شلافان سپن
بیخ عاقلیک کورس تا شلافان
فصحی و کرب ان کوشش و کرب سپن
بجان قلغان چیم و کرب سپن
با بختم
مستعارین زبیرا که غلج ایلاد
بیم مسوزی دین بولک نهر سر بود
نصاحتی بیسی ایما سوز و غلج کوز
سپه علمی تو کالیب سالت بولدر
در ایشک مکنه هر لار دور فتر ۱۲۰
مصدری دین جینه امردور
سوز دوشنیل ایلیان و دینک دور
یا کورس با کلام مسطوف دور
بیانیه دور و سپه مستعار
سوز لاکه و دینک دور بیاید
دینک و دینت بخت کوز غلج
دینک و دینت بخت کوز غلج
دینک و دینت بخت کوز غلج
دینک و دینت بخت کوز غلج
دینک و دینت بخت کوز غلج

بجویند و راه را که مینک
و بیچاره شدی و جامه بر تن او پاره چنانکه و طبیعت آمده است فرو
بیچاره بود و راه بردی و جامه رنگ تیره پارچه پارچه را بر او کرد اندام که طبیعت گشاید که گلیشد در -
در من مینگر تا در آن چشم ندارند
کز دست گدایان نتوان کرد و ثوابی
بانه منگک او ز کار کوز تو تهنون
بفغانی بولماس کردار دین تو باب
گفتا من برج جلال ایشان جمعتی بر دم گفتم نه بر مال ایشان حسرت بخوری مادرین گفتار
ایری من بایار رنگ حالینده آچیندوسی اییم آچینا ایرون بایار رنگ لینه حسرت پورین بنه برو کلاده -
و هر دو بهم گرفتار رسیدی که بر اندی بدفع آن بکوشید و هر شاهی که بخواندی نغزین
و هر که مینماید کرده ایردوک هر پادیه که سورا بردی اینک فیضه سی ایثار دیدم و هر کج شاه پند گشت هر لای بردی فرین پناه
پوشید تا نقد کیست همت همه در باخت و تیر جعبه محبت همه میناخت قطعه -
یا پار ای دیدم تا همت کیست سی رنگ نقوی تمام آن صرف ایلادی و دلیل او قدا زینک او قناری نه جمله سنی آت -
هان تا سپهر نیفک کن از جمله فصیح
کور اخرا این مبالغه مستعار نیست
دین و رز و معرفت که سخندان صحیح گو
بر در سلاح دارد کوس و حصار نیست
در دوازه می سپر و غلج حصار تو
قلغان کو تارمه که پیکار ایلاد فصیح
حاقبه الامردیش نهاد ز لیش کرد دم دست است که دراز کرد و پیه و ده گفتن آغاز
حاقبه الامردی نینک بیطاق لمدی انی خوار ایلادیم ظلم تو یعنی او زلاتدی و نهیان سوز لاکه باشلای
و سنت جا بلان است که چون بلیل از خصم فروماند سلسله خصومت بجنبانند چون
و جاهل لار عادت دین دور که و قتی که دلیل در خصم دین عاجز کس لار عداوت ز بخیری فی قیبه لار تور لار برت و نونجی
بُت تراش که بخت با سپر بر نیاید بچنگ بر خاست که قال الله تعالی لَئِنْ لَمْ
دلیل ده او غیبه غایب ایلادی او روشما قنر توردی زیرا که امثالی بوددی اگر احصای نمی

اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن
اول منی و من اتی مومن

با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی
با بدست و در وقت از روی

تخته لاجچندک دشنامم داد سقطش گفته گریه بامم درید ز خدایش گرفتیم قطعه
تعبی و پستی بولاس رگسانسی چله ایلام درویش منی سوخته ایگاقایق سوزلا دیم اول سینگله تانمنه یی تری من اینیکه قالینی توی

اول منی و من اتی مومن در وقتاده اول منک و من انکا با پیشکان -	حلق از منی مادوان خونوان ایل کولگد چاپیشه آرته میزند -
انگشت تعجب جهابینه قول اوج لاری ایل تعجبیدن -	انگشت و شنید ما بدندان تیشارده شنید و گفته میزند -

القصه مرفعه این سخن پیش قاضی بردیم و حکومت عدل ضعی شدیم تا حاکم
حاصل کلام بود عوی نیک مرفعی قاضی نیک حضور نزل ایلتدوک وقاضی عال نیک حکومتینه رضی بولدوک تا نیکم

مسلمانان مصلحتی بخجود در میان تو انگران درویشان فرونی بگوید چنی چون همیشه ما
مسلمانان نیک حاکمی مصلحت تا بار و با یار سپهان فقیر لاری نیک الایسیده به فرقنا سوزلار قاضی دقیقه نیکه همیشه نیکه

بید و منطق ما بشنید سر عجیب تفکر فربرد پس از تامل بسیار بر آورد و گفت
کوردی و نیر نیک سوزنیزه نیشتی بشنا تفکر یقیناً سیغایگدی و کوب تا فکرین سوزنکده باشی کوناردی داری

ای آنکه تو انگران را شنید گفتی بر درویشان بچاره داشتی بدانکه هر جا که گل است
ای اول کیشیکه با یار ندهد ایلام نیک و فقیر و بچاره لارغنه چنان روا تو تودک بیخیل که هر جره که گل بار دور

خارست و با خمر خمارست و بر سر گنج مارست و آنجا که در شاهوار است ننگ مردم
تیکالی بار دور و نیرده شرابی که نینک کاغذی و در نیر نیک با بشیر بیان بار دور عادل یایه که پادشاه خولایق آغوز باز آد سهر تو کومس

خوارست لذت عیش و نیرالذمه اجل در پس است نوحیم بهشتی دیوار مکاره پوشش است
بایتق بار دور و دنالذمه صفی نیک چانغچی اجل آرته سیده دور دجنت نعمه نیک مانع شده سی آد بیره دور

گنج و مار و گل خار و غم و شادی بهمند
گنج بیان گل در تیجان غم فرخ بر کا بو لور

جور و دشمن چه کند گزانش طالب دوست
تارسته طالب دوست دشمنی جور میزند قیلور

دور تقوی ای زیادت با کرمی

کرمی زیادت با دور تقوی

دور تقوی ای زیادت با کرمی

کرمی زیادت با دور تقوی

دور تقوی ای زیادت با کرمی

کرمی زیادت با دور تقوی

دور تقوی ای زیادت با کرمی

کرمی زیادت با دور تقوی

<p>و لکیات نیا قانی هو ارجما محمل اجرة تیره لارکا مینکو چی محسوبه لار</p>	<p>لَمْ يَلْفِتْنِي إِلَىٰ مَن عَصَىٰ فِي الْكُتُبِ قیتلنا یلار انفات اول کینخه باندی قمر لاره</p>
<p>دوان جو گلیغم خوش بیرون برودند بست لار که اوز گلیغمین یلنار بولسه</p>	<p>گویند چه غم گریه عالم مردند دیر لار که نه غم گریه عالم اولسه</p>

قومی بیدر جمعت که بیان کردم و طائفه دیگر خوانم نهاده و دست کرم کشاوه
بر طرفه بصفتا ده دور که بیان ایلامیم و بولک جماعتی نعمت ستا خونئی قویوب و کرم قویلی آچکان

طالب نامند و مغفرت و ضا و نبیا و آخرت چن بندگان حضرت پادشاه عالم
بخشی نام سیلان فرزند طالب و دنیا و آخرت صاهی دور لار پادشاه جهان نینگ بنده لاری دیک

مُوَيْدٌ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ مُظَفَّرٌ وَمَنْصُورٌ عَلَىٰ الْأَعْدَاءِ مَالِكٌ أَمْرًا الْأَنْامِ
طرف صمدانی مؤید ظفر و نصرت تا بکان دشمناری اوزره جمله خلق انکا سیطع دور

حَامِي نَعْوَرِ الْإِسْلَامِ وَارِثُ مَلِكٍ سَلِيمَانَ أَعْدَلُ مَلُوكِ زَمَانِ
ممالک سیلا صهر لاری نینگ حافظی دور حضرت سلیمان نینگ مکنده وارث زینا بیغ لاری نینگ عادل اتی دجه

مُظَفَّرُ الدِّينِ أَبُو بَكْرٍ سَعْدُ بْنُ زَنْجِيٍّ أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَىٰ أَيَّامَهُ وَنَصْرًا عَلَا
مظفر الدین زنگی نینگ ابا بکر سعد و سعد نینگ اوزغا ابوبکر دور امتلا دایم قیامت نینگ ایامنی منصور ایان سنجا قدرنی

<p>پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند اتا و عول حقیقه هرگز اتمدی دور کرم</p>	<p>که دست جو دو تو با خاندان آدم کرد که دتی ایکنک عطا خانان آدمغه</p>
---	--

<p>خدای خواست که بر عالمی بنجشاید خدای هیاتدی بخش قیلورنی عالمنه</p>	<p>ترا بر حمت خود پادشاه عالم کرد که رحمت سیله سنی شاه اتی عالمنه</p>
---	--

قاصد سخن بدین پایه سانید و از دو قیاس اسب مبالغه در گذرانید
قاصدی دقتیله سوزنی بومر قریه غمیتکار دی و بنزینک دو قیاسیمیز دین مهالنه آتینی اذتکار دی

باب مغموم
اول جای که دشمن دین تو قوتی
بولورانی دور لار و بیضا ر اوتور
غفور دین سراسر خضر لار و دویسی
اسلام ز خضر لاری نینگ افضلی دور
کدانی شرح اولیا ۱۲
باز حرف صله فاضل اوستیزی
جای مویتنک کیسه حصار دجه بین
لفظ و تکلیف دوز که حق محاسبه
دیش جان زور باران اوچون کیلور
بولسنا افکره باران اضا فراری
دست جو تو یا ایضا فراری
اورا اونی سی مجاز او وقتا دیت
دور انا و عول حقیقه اصدا کرم
تو که انا و عول حقیقه اصدا کرم
ایلام کرم صلیک سلو اولا دور اودین
بیمامشق رات سن دیک دور اودین
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز

دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز
دور اودین حقایق اوستیزی اوز

مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات

بمقتضای حکم قضا رضا دادیم و از ماضی درگذشتیم و بعد از مجازا
قاضی نیک حکمی نیک مقتضای عدل بود که دادگان بفرستند که بفرستند که بفرستند

طریق مدارا گرفتیم و سر بتدارک بر قدم بگذرنا دادیم و بوسه بر سر
موسا را بوسیدنی تو تودک و پاشا تا تدارک سپیدان بر بریز نیک یا غیض قهر و کد و بر بریز نیک

و روی هم دیگر دادیم و چشم سخن بدین و بیت کردیم
روز و کوز بینه او پوشتوک و سوز نیک خناملی تا بویا که پست پندان ایادوک

مکن ز گردش گیتی شکایت آدرش
جهانی که در پیشیدین شکوه قیله ای درویش

توانگر آنچه چو دل و دست کامرانت هست
توانگر استی مقصود سورا در دل و قوی بار

باب هشتم در آداب صحبت

حکمت مال از بهر آسایش عمر است نه عز ز بهر گردن مال عاقلی پرسیند
مال راحت عمر او چون دور عمر مال جمع ایاد که چون ایاد

ببینی که بخت گفتم نیک سخن آنکه خور و دو گشت و بخت آنکه مرد و هشت شعر
بخشی طالع یک عمر و دین طالع یک عمر ای بخش طالع یک عمر و دین طالع یک عمر

مکن نماز بران بچکس که بیچ نکرد
نماز قیله و نا کس بجز عکس قیله ای غیر

عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس
عمر جوانی تا پیری بچکس

وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک
وکیل بیت تو که ای قهر چه از نیک

مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات
مخبر در روزهای مجازات

کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 اول درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه
 کرم درخت کرم هر که در ۱۲ روزه

پند حضرت موسی علیه السلام تا رون نصیحت کرد
 حضرت موسی علیه السلام قارونف نصیحت ایلا دیار
که احسن کما احسن الله لیک نشید عاقبتش شنیدی قطعه
 که احسان ایگایل اندا عکرا احسان ایلا دی خدا تیخال سنکا قاون تیشکلای داینگ عاقبتی فی اریشند تیک

<p>سر عاقبت اندر برینار و درم کرد دیار و درم عشقینه باشین عدم رتی</p>	<p>کس که بدینار و درم خیر نیند وخت دینار و درم دن کیشی کیم ایلامادی خیر</p>
<p>با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد فلقه کرم ایست سنکا خدا چون رایتی</p>	<p>خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا دنیا یعنی دین تیل سنکا فایده لانا ق</p>

عرب کوبید جد ولا تقنن لان الفائد الیک عائد الا یعنی بخش و منت کس نفع آن بتو باز کرد
 عرب توبر احسان ایگایل منت تیکامل زبر که فایده سنکا راجع دور
 یعنی بخش و منت تویکامل زبر که فایده سنکا راجع دور

<p>درخت کرم هر که بکامیج کرد درخت کرم قدیم هر که بکامیج گذاشت از فلکشاخ و بالای فلک دین او تا رشاخ ایله قاتی بمنت مندره بر بای او انکا او را کیل اره دیک منتی</p>	<p>گرامیست در کار کز و بزخوری اگر هیتا سیکیم جسامت کیم پوره سین</p>
---	---

<p>شکر خدای کن که موفق شدی بخیر شکر خدای قیل که ایشو تودی خیر کا منت مننه که خدمت سلطان میکنی سلطان ز خدمتین قیدل این منت ایلا</p>	<p>فضل المعطل گذاشتت انعام و فضل دین هنی تو بای عطالته منت ناس از و که خدمت بر داشتت سیکیل بو منی که سنی تویدی خدمته</p>
---	---

حکمت دو کس نخبه پورده بردند و سعی بی فائده کردند
 ایگایشی بیهورده نختت حکیتیلار و فایده سینر سعی ایلا دیار

بابت شکر
 هر که موفق شود در وقت
 مفعول دور و وقت بر بیلان دیک
 سلطان تقییل مرم مفعول دور
 بیکار و پوش قیانتان دیک دور
 بیخه خدا عذرت ایگایل زبیر بیان
 موفق اولد دنگ با خیر عذرت تو حقیقت
 بیکار و پوش قیانتان دیک دور
 کور اولد دنگ و عبادت با فضیلتین
 خدای تعالی اوز انعام و فضیلتین
 سنی معطل قویا دی خصوصاً خدمت
 موزن کردی که تقییب دور لار که
 اوتو بیخه خیر که خیر لا یخبطی
 کس منت ایگایشی
 منت قویا کیل با درت بخت
 موزن مراد حق جل و علا دور
 بیکار و پوش قیانتان دیک دور
 عبادت خیر خدایت
 ایگایشی بیهورده نختت حکیتیلار
 ایگایشی بیهورده نختت حکیتیلار
 ایگایشی بیهورده نختت حکیتیلار
 ایگایشی بیهورده نختت حکیتیلار

دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است

<p>پندی اگر بشنوی ای پادشاه پندی هم شیتسا نکرا ای پادشاه</p>	<p>در هر چه فتره ازین پند نیست هیچ کتاب به بوی پند یوق</p>
<p>جز خردمند مغر را عمل غیر خردمند عند هر مه عمل</p>	<p>گر چه عمل کار خردمند نیست گر چه عمل کار خردمند یوق</p>

حکمت اسپین پاپار نماند مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست
 ادب هم سر ثابت پایدار قلماس بر سر بی تجارت نیز مال و دگر می باشد خیزه علم و سیاست نیز حکمت هم

<p>وقتی بطف گوی مدارا و مردمی وقتی کمال لطف مرد و تله سوز کابل</p>	<p>باشد که در کند قبول آوری ولی شاید تو شلام قبول ایچره بردلی</p>
<p>وقتی بقهر گوی که صد کوزه نبات وقتی غضبه سوز لاکه پوز کوزه نباتا</p>	<p>که هر چنان بکار نیاید که حفظه قیاس ز شی که قیاد دو طعم حفظه</p>

حکمت رحم آوردن بر آن است که بیجان و عفو کردن از ظالمان جو رست بر ایشان است
 ما نازد تر حراما باق بخشیدار عذ ظلم دور و ظالم لار دین غلوا عفو ایما باق قیور راجور و جفا دور -

<p>جیبش را چو قهقه کنی و بنوازی ما نازد خش یکک ایلاب حافطه قیلسا کب</p>	<p>بدولت یق که نمیکند بانبازی او دو لیتیکده که لار قیور راجور کوب</p>
---	---

پند بر دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش گویندگان
 پادشاه لار زینک دوست بقینه اعتماد قیلیب بولکاس و بار لار زینک کشی آواز زینه

غره نباید بود که آن بجایالی متبدل شود و این بجوای متغیر گردد و بیت
 منور بولما سنخیرک نیرا که پادشاه لار زینک و شینی خجال بر لمتبدل بولور و بار لار زینک وازی احتلام بر لمتغیر بولور

<p>مشتوق هزار دوست یکدل زدهی مشتوق هزار عاشق دل باغدا ماغاسین</p>	<p>ورمی دهی آن دل بجدائی بینی الا که جد ایکنه کو نکل بر یکی سسین</p>
---	--

دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است

دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است
 دور بود و در هر دو جمله دور بود یعنی ای دور که در کمال دوری است

مشتوقین مکن که پادشاه مراد بولور میشع حاصل پادشاهان با لار او شوب بولور مشتوق دور ۱۳ -

پتک ہر آن بتری کہ داری بادوست در میان منہ چہ دانی کہ قوی

دشمن گرد و دہر گزندی کہ توانی بدشمن ہر سان بشد کہ قوی دوست گرد

پتک رازی کہ خواہی نہان ماند با کسی در میان منہ

بر سر نہ کہ مخفی قلمن این تا لسنک ہیج کیشی ہر لان اور تا عتہ قوریکل

اگر چه مستعد بود کہ ہچکس بر سر تو از تو مشفق تر نہا شد قطعہ

خاشی بلہ کہ ضمیر دل خویش

ای سلیم آب ز حشر میہ بہ بند

سخنی در نہان نہا گیت

حکمت دشمنی ضعیف کہ در طاعت آید دوستی نماید مقصود وی جز آن نیست کہ

دشمنی قوی گرد و گفته اند کہ بر دوستی و ستان اعتماد نیست تا تعلق دشمنان چہر

ہر کہ دشمن کو چک حقیر شمار و بدان ماند کہ آتش اندک مہمل گذار و قطعہ

ہر کہ یکجہ دشمن ضعیف و حقیر شمارد کہ اندک او خشا کہ آرزینہ اوت مذہر و اسیر ترک ایثار

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'بہرین مصدر در تریل یا غلام لبق بر لہ یا ہاراق فریب ہر لہ تو اضع قلماق ۱۲'.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like 'بہرین مصدر در تریل یا غلام لبق بر لہ یا ہاراق فریب ہر لہ تو اضع قلماق ۱۲'.

وینا آتش و کویا ایادی
پنج کویا ایادی و میدان ایادی
جهان نایقادی و میدان ایادی
صاحب نایقادی و میدان ایادی
مضرب نیک صفتی و میدان ایادی
ایلاک کیراک کویا ایادی
آرتخان دین سوکره عالم سینه
نفا کایا ایادی و میدان ایادی
پنج کویا ایادی و میدان ایادی
جنگله راهه ایادی و میدان ایادی
ادق بیلان ایادی و میدان ایادی
تیکیب ایادی و میدان ایادی
صا صا ایادی و میدان ایادی
پا ایادی و میدان ایادی

امروز بکش که میتوان گشت
پسند و روش ممکن ایسه پسند و روش کون۔

کاش چو بلند شد جهان بخت
چونکه اوت بوکک او کور عالم باقار

مگذار که زه کن دکان ا
قویا کیل یاینه کیرش او تکار پسون

دشمن چو تیر میتوان دخت
یا و چو ممکن او سداق او کیم اولار

پنک سخن میان دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند شمر زده نباشی شنوی
ایک دشمن نینک ایسه پس سوزنه انماغ سوز لال که اگر دوست بولور لاریسه شمر کنده بولمغایسن

میان د کس جنگ چو آن آشت
اوروش ای کس بئینیده اوت ایروور

سخن چین بد بخت مینیم کسیت
سخن چین بد بخت اوتون کیلتور دور

کنند این آخوش دگر باره دل
ایک و بولسه لار سوکره سی صاف دل

وی اند میان کو بخت و نجل
اول اور تاده دور شور بخت و نجل

میان د کس آتش افروختن
ای کس ایسه اوت تاشلاماق

یه عقل سیت و میان دختن
خرد دین ایماس اوز لی آتشلماق

دشمن با دوستان مهشته باش
دوستلار له سوز لاسنگ پست ایلا سوز

تا نذار دشمن خو نخواره گوش
بیله پسون دشمن اگر ساسه قولاق بیه

پیش دیوار آنچه گوی هوشدار
سوز له هوش بر له چو دیوار آلدیده

تا نباشد پس دیوار گوش
تا نک ایماس ار قاسیده بولسه قولاق

حکمت هر که با دشمنان دوستان صلح کند سر از دوستان در اودیت
هر کیمک اوز دوست لاری شون لاری پیلا بر اشسه دوستلاری بی نیکک هر سینی توتار۔

بشوی ای فرودند ازان دوست
اودوست دن یوکیل ای فرودند دست

که با دشمنان تو بدمنشیت
که دشمنلار یکنجه بولور بدمنشیت

اورتا ده چیش مال و کلای کال
اصحا قیسه میرا شور لار با چچی
من اول یک دشمن بربر ایلا رنج
اورتا ده جنگ نونی قیلور سراسله
اوت نیک و توین تاشکی کوی
ایک کوشی نیک اراسیده غار اول
استمحل دور مغا دیتش اولوش
دور را غار یینه چچی مناسیده
دور کسب نیک سوزله کوی کوی
دور کسب نیک سوزله کوی کوی

دست تفان
بجای آید در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران
یعنی تو که در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران

دست تفان
بجای آید در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران
یعنی تو که در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران

دست تفان
بجای آید در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران
یعنی تو که در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران

<p>که بر زانوزنی دست تفان بن اورا رس دست حسرت تیغ خاچا</p> <p>ازان برگرد راه دست چب گیر انی ترک ای قیل یول چب تو لو کنی</p>	<p>حذر کن آنچه دشمن گوید آن کن عدو را بگذاز قتلگه زینهار</p> <p>گرت ای نماید راست چون تیر اگر گرت او تریک تو ز یولو کنی</p>
---	---

دست تفان
بجای آید در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران
یعنی تو که در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران

پیکل خشم پیش از حد وحشت آرد و لطف بی وقت مهیبت برود
حد درین زیاده غضب نفرت کیلورور و وقت نیز احسان صلابت ایستار

نه چندان درستی کن که از تو سیرگردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند
اول قدر درشتیک ایلا کبیل که سندن تو بارلار و اول قدر ملائمت هم ایلا کبیل که سناکها درین ایبارلار

<p>چو فاصه که جراح و زهرم نهست قیامب جرح نشتر چه زهرم توید</p> <p>نه سست که قهر کند قدر خویش نه سست که سبب ایلاکای قدری شو</p> <p>که یکبار تن در مذلت دهد نه بار باره او زنی خار ایلاکای</p> <p>مر تعلیم ده پیر اینیک پند منکا تعلیم بهر بهمان بهر پند</p> <p>گر که در دچیره گرت نیز دندان که غالب بوسه گرت نیز دندان</p>	<p>درستی وز می بتم در بهست آ چغله سچوک کیسی بخشید</p> <p>درستی گیر و فرزند پیش درشتیک چندان قیلور لال پیش</p> <p>نه مرغوشتن و نه نرمی نهند نه کبره او زنی دو چار ایلاکای</p> <p>شبانای با پدر گفت ای فرزند دید ای چوبان آناغای فرزند</p> <p>بگفتایک دی کن چندان دید یکم خشیلیق قیلنیل چندان</p>
--	--

باشتم

دست تفان
بجای آید در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران
یعنی تو که در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران

حکمت دوس دشمن ملک و دین اندر پادشاهی حلم و زاهدی علم است
لیکاشی حکمت و درین جنگ دشمنی دورلار بری علم نیز پادشاه و دهری علم نیز زاهد

دست تفان
بجای آید در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران
یعنی تو که در دور بهار باران
مخاطب می آید در دور بهار باران

کسی بی ادب نیست که از دست او در برود...
 خداوند می داند که او را در برود...
 اگر کسی بی ادب نیست که از دست او در برود...
 خداوند می داند که او را در برود...
 اگر کسی بی ادب نیست که از دست او در برود...
 خداوند می داند که او را در برود...

چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشا عم
 او لارنه چکیده ان اولوم کجه خنجان من
دوست نیست خدا یا جو و میرا عم
 درست از سه بولای جو و در سان من
اگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
 خلاف بولسه سوز کم من کی مسلمان من
بخودگمان نبر هیچکس که ناوا عم
 او ز بی بر کیشی قیلس کمان کنه دان من

یکی جو و مسلمان نزارع میگردند
 چو بر جو و مسلمان مناظره قندی
بطیره گفت میسلمان گر این قباله دین
 غضبند ویدی مسلمان که او شبور برمانیم
جو و گفت بتوریت میخورم سوگند
 جو و در یزد که توریت ایلد اچورن آنا
گر از بسبب از بین عقل منعدم گردد
 اگر چه بر یوزیدن عقل یوق بولو کیتیه

بیشتر
 ای مسلمانان! بدانید که خداوند با شما است...
 هر کس که با خداوند بیگانه شود...
 خداوند با او دشمن است...
 هر کس که با خداوند بیگانه شود...
 خداوند با او دشمن است...
 هر کس که با خداوند بیگانه شود...
 خداوند با او دشمن است...



حکایت ده آدمی بر سفره بخورند و دو سگ بر جفیه نبرند
 اون آدم هر دستار خنده طام هر لار اما یکایت بر او توکل و سنیرو چقیشما سلا ر
هر یس با جهانی گرسنه است و تانغ بنانی سیریت
 هر یس کیشی جهان یک پلان آج دور اما قانغ کیشی هر نان پلان توق دور

نعمت روی زمین برنگد دیده تنگ
 نعمت روی زمین دین تو میا بوجه چشم هر یس

روده تنگ بیک نان تنی پزگردد
 تار او جک البسته قولغای نان خورش هیز نان ایلد

بیشتر
 ای مسلمانان! بدانید که خداوند با شما است...
 هر کس که با خداوند بیگانه شود...
 خداوند با او دشمن است...
 هر کس که با خداوند بیگانه شود...
 خداوند با او دشمن است...
 هر کس که با خداوند بیگانه شود...
 خداوند با او دشمن است...

لوگ مستحق گشتند
اوت گانه ز رویک مکن گشت
نصیحت سودت سوسک مکن گشت
اگر بیست روز صله و اوست
باید بابت زلف نیک آفرینند
اگر به کس که حریف با تو
ببخورد در اوج صله و اوست
لصاحبت او ننگ بد و اوست
بلال بیک و در بیان دور
بدرستی او آنگاه از اوست
بکس برین شقاوتیت بد
منگ او بیعت بود در بد
اوت دور ازین بد دوست
ایلاک ایل یا ایلک او
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست

پرچون در غم شمنقضی گشت
آه نام زینک در غمی جو کجستی
که شهوتش سست زوی پنهان
اگر در اوت شهوت از او ملاقتوا
دران آتش ندر می طاق سیوز
اول اوت کوبه در این خطا قتیانی

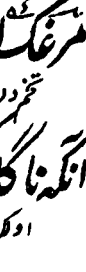
	<p>پرچون در غم شمنقضی گشت آه نام زینک در غمی جو کجستی که شهوتش سست زوی پنهان اگر در اوت شهوت از او ملاقتوا دران آتش ندر می طاق سیوز اول اوت کوبه در این خطا قتیانی</p>	<p>مرا این یک نصیحت کوبه گشت منگ او شبو نصیحت قیلدی کیتی بخود بر آتش و زنج مکن تیز که او کور قیلدی و زنج او تین اوزکا بصبر آبی بر این آتش زن هر روز بوکون بود اوتده سو او صبر ایله چون</p>
---	--	--

حکمت هر که در حال توانائی نکوئی نکند در وقت ناتوانی سختی بیند بیت
هر کیم مقتدر یک زمانیده بخشیدک ایتاسه قدرت بیز لیکن قتیله مشقت کورار

	<p>بد ختر ترا مردم آزا نیست دل آفادون کیمه بیجنت ایس</p>	<p>که روز جمعیست شین نیست یوق انکاصیبت کون یا کس</p>
---	--	--

حکمت هر چه زود بر آید دیر نپاید قطعه
هریزسه که تیز حال بود کوب ثبات ایتمس

	<p>خاک مشرق شنیدام که کنند ایما لار مشرق تو فرغین بیلیم صد بروزی کنند سفالان قیلا لار کونده یوزنی سفال لار</p>	<p>پچمل سال کاس چین قون بیلیمه چین کاسه قدری کن لاجرم قیتمش همی مینه لاجرم قیتمس کوریک ارزان</p>
---	--	--

	<p>مرغک ز بیضیه برهون آید و در طلب تخرن جو حقیقان طلب ایبار و زی انگه ناگه کسی گشت بچیزی ز سپید او گرانگه کس لوب بر شیه وصل اولز</p>	<p>و آدمی بچه ندر دخیل عقل و مینه یوق قدر آدم جو قینه خبر عقل تیز وین تمکین و فضیلت کینه بست از همه چین بونکا تمکین و فضیلتله بر شیه یوجین</p>
---	--	--

مرا این یک نصیحت کوبه گشت
منگ او شبو نصیحت قیلدی کیتی
بخود بر آتش و زنج مکن تیز
که او کور قیلدی و زنج او تین اوزکا
بصبر آبی بر این آتش زن هر روز
بوکون بود اوتده سو او صبر ایله چون
اینکله نصیحت کوریک ارزان
ایلاک ایل یا ایلک او
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست
او ازین بد دوست

دفعه اول

م و دیا تمکین و فضیلتله...
دفعه اول

211
شش ماهه نورالله رویت ده
که بگیند بدویت ده
که بگیند بدویت ده
که بگیند بدویت ده
که بگیند بدویت ده
که بگیند بدویت ده
که بگیند بدویت ده
که بگیند بدویت ده

آب گینه همه جا هست از ان قدر شستیت

لعل شوارب است یا از است عزیز

لعل زور غنا پیلو آوه جودترین دور عزیز

شسته هر برده بلور او شوی سبیدن با قدر

حکمت کار با بصبر بر آید و سنج بر آید متدنی

هر ایش صبر ایلان حاصل پولور و شتاب اینکوچی سرگون سقیلو

چشم خویش دیدم در بیان

بیابان او زره کور دوم چو کی زمین

سمت با و پای از تک فروماند

قلور یور ماک دن آت کر بادادور

که مرد آهسته بگذشت از شبانان

که آهسته زود آهسته تیز کردن

شتر بان همچنان آهسته میراند

تیره چی شوی که آهسته سورا دور

پنک ناوان ا به از خاموشی نیست اگر این صلحت بستی نادان نبودی قطعه

جا خانه سگوتایک بختی غیر سرودرور و اگر بصلحت نذیسله ایدی جاهل بولماس ایدی

چون بازی کمال و فضل آن به

بول فضل سنکا بویشی

ادومی راز زبان فضیحه کند

آدیمینی تیل ایلایور رهسرا

خری ا املی تسلیمی اد

ایشک عزا املی تسلیم ایدادی

چیکمی فتشلی ناوان چرکوشی

چیکمی پیری بولید شکر کشش

نیاموز و بهائم از تو کسار

بهایم سندن ادر کابل کسار

که زبان در دهان نگه داری

ساقاسه بو تیلکنه بو آغزینک

جوز بی مغز اسبکساری

بیکیل ا لاق جو جوز به مغزینک

برشور صرف کرده سی داعم

همیشه سی ایلر بوسون سخن زن

درین دابتر سن از لوم لائم

که لائم لومی ن خوفیت بو ایشن

تو خاموشی بیاموز از بهائم

بهایم دن خموش اولماقی ادر گن

عاقبت قادری آتیمور چوک سینه
آهسته عینه سور و بکباری
چون ایچ شیخ علی الله خط باجم
لو تقیله یور راز لار قشیر کمال
وفضلیکله قودر اول قشیر کمال
تیلکنه آغزینکله ساتقدلایمن
بیخه تکلر بار ساینز بیکلور
زیبارا غزده تیل ساقداک
قاوش بولاس و کتا قال
مغیبات الدین
سودا بیکلوزی بیکیل کیم
ایلار زیار تکلر ایلان
چونای غامی بولور اچی اینیک
بیخیاق نه قوتور اناق
نیلین بیلیم بکیمین ترسین لکان
باشا ازار ازار بیکله ورتا انان
ویا اقباز ازار بیکله ورتا انان
تقهارا یاکا نالارنه زاید ایلا شلار
دورو اینچوت اوت تاکیه دور
تکلم اینکله اوت تاکیه دور
تکلم اینکله اوت تاکیه دور
تکلم اینکله اوت تاکیه دور

انزبن اکلار دین اوتدنی منزک
چون ایچ شیخ علی الله خط باجم
لو تقیله یور راز لار قشیر کمال
وفضلیکله قودر اول قشیر کمال
تیلکنه آغزینکله ساتقدلایمن
بیخه تکلر بار ساینز بیکلور
زیبارا غزده تیل ساقداک
قاوش بولاس و کتا قال
مغیبات الدین
سودا بیکلوزی بیکیل کیم
ایلار زیار تکلر ایلان
چونای غامی بولور اچی اینیک
بیخیاق نه قوتور اناق
نیلین بیلیم بکیمین ترسین لکان
باشا ازار ازار بیکله ورتا انان
ویا اقباز ازار بیکله ورتا انان
تقهارا یاکا نالارنه زاید ایلا شلار
دورو اینچوت اوت تاکیه دور
تکلم اینکله اوت تاکیه دور
تکلم اینکله اوت تاکیه دور
تکلم اینکله اوت تاکیه دور

نکته: هرگز نباید در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد و اگر در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد، عوارض بسیار خطرناکی خواهد داشت. همچنین در این وقت نباید از خوردن و آشامیدن خودداری کرد و اگر در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد، عوارض بسیار خطرناکی خواهد داشت.

	<p>هرگز تامل نکند در جواب کیکه تامل بیلد براس جواب</p> <p>پیشنتر آید سخنش ناصواب آنی سوزین کو برانی دورنا صواب</p>	<p>پیشنتر آید سخنش ناصواب آنی سوزین کو برانی دورنا صواب</p> <p>یا سخن آرای چومردموش یا که دیکیل سوزنه چومردموش</p>	
--	--	--	--

پندک هرگز که با دانا تراز خود بخت کند تا بداند که دانا است براند که نادان است بیت
هر کیکلا وزین عالم نای کوشی بر لاجته ایلار تا بیلدولار که عالم دور بیلور لار که جا بل دور

	<p>چون در آید به از تویی بسخن بخشی سندن کیشی چو قیلد سخن</p> <p>گر چه به دانی اعتراض کن بخشی بیلدنگ اعتراض آتیه</p>	<p>چون در آید به از تویی بسخن بخشی سندن کیشی چو قیلد سخن</p>	
--	---	---	--

حکمت هرگز که با بدن نشیند یک نوزین مشنوی
هر کیکلا عیاضار بیلان اولتور ارایه بیخش بیلک کورمان

	<p>اگر نشیند فرشته با دیو کز فرشته او توره دیو ایله</p> <p>و حشمت آموز دو خیانت و دیو اور کاور و حشی ایکنی ریو ایله</p>	<p>اگر نشیند فرشته با دیو کز فرشته او توره دیو ایله</p> <p>از بدان جز بیدی نیاموزی جز نیامی نیک ایمان دن اور کاش</p>	
--	---	--	--

پندک مردمان عیب نهانی آشکار کن مرایشان ارسو کنی و خود را بی اعتماد
آدملار نینگ مخفی عیب بیخی فشا قیلد بیل زیر که تحقیق الاره سوال ایمارس و اوز نیکنه اعتماد دین بیلان

تشبیه هرگز که علم خواند و عمل نکرد بداند که گاوراند و تخم نیفشانند
هر کیکلا علم تحصیل بیلادی و عمل قیلادی انکا او خشار که قوش آیدادی و تخم ساجمادی

عبادت از تن بیدل طاعت نیاید و پوست بجز رضاعت اینا شاید
هرمت بیز کیشی دین طاعت کیلکس و مغزینر پوست سر مایه غلا این ایماس -

باید که در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد و اگر در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد، عوارض بسیار خطرناکی خواهد داشت. همچنین در این وقت نباید از خوردن و آشامیدن خودداری کرد و اگر در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد، عوارض بسیار خطرناکی خواهد داشت.

باید که در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد و اگر در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد، عوارض بسیار خطرناکی خواهد داشت. همچنین در این وقت نباید از خوردن و آشامیدن خودداری کرد و اگر در این وقت از خوردن و آشامیدن خودداری کرد، عوارض بسیار خطرناکی خواهد داشت.

۱۹. بپسینه قیپتق آلماتق ساتا قضا لایق بولماس حاصلاتین بد قلب قشره مغز غدا و خشار که هیچ مغز سره بر این یک دور و حشمت بهار باران و میسنگ بیدل

تذبیح... هر که در مجاله چست... در معامله درست بولغای -

بر قیامت خوش که زیر چادر باشد

چون باز کنی مادر ما در باشد

حکمت اگر شبها همه قدر بودی

پس قیمت لعل و سنگ یکسان بود

گر سنگ بهره لعل بدخشان بودی

حکمت نه هر که بصورت نیکوست سیرت

توان شناخت بیکه ز در شمائل مرد

ولی ز طنش آهین مباش و غره مشو

پستل هر که بازرگان ستیزد

درست گفتندی که میند لوچ

خوشتر از بزرگ می بینی

تو که بازی بسر کنی با قوچ

ز دو بینی شکسته پیشانی

مهریذیا که در... هر که در... دوزخ...

امامت که چو بار سینه دور... کوبید کوبید کوبید... کوبید کوبید کوبید...

باج تمام... کلیل او چو دینار...

مهریذیا که در... هر که در... دوزخ...

فصل هجدهم در بیان کلمات و معانی
 زیاده کوب یا تندی در کلام
 عبارت دور یا پنداشت
 لغت یا غلبه یا سادگی
 اما بوی چایه یا سادگی
 بهمان دور یا سادگی
 ایک دور یا سادگی
 بوی چایه یا سادگی
 دور یا سادگی
 دور یا سادگی
 دور یا سادگی
 دور یا سادگی

بسیار اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است

حکمت خودمندی را که در زمره اجلاف سخن صورت نمند و شگفت مدار

بره قله گشته بینک یما تارا رسیده سوزی اور و تلاماس ایسه تعجب ایتمکیل
 که آواز بر بط با غلبه دهل بر نیاید و بوی عبیر از گند سیر فرو ماند شستوی
 زیرا که طنبور نینک و آزی طاول آوزی نینک غلبه سیر ظاهر بس و عنبر نیک سیدی پای ساق هییدی بن عافو قاور

<p>بلند آواز نادان گردان فراختی بلند آواز نادان چونکه تاشتی</p>	<p>که دانار ابر بی شرمی مینداخت چیا سیز لیک ایله نادان شتی</p>
<p>نمیداند که آهنک جازسه او بیلمایه ور که آهنک مجازی</p>	<p>فرو ماند صدای طبل غازی بیوک اغرن صدای طبل غازی</p>

چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است

حکمت جوهر اگر در ضلالت افتد همچنان نفیست و عینا را که بر فلک سد

گوهر اگر بچینق نمه توشار ایسه اوئی دیک بیز نیت بهما دور و چنگل که آسانه چیسه هم
 همان خیس استعداد بی تربیت دینست و تربیت نامستعد ضایع
 اوئی دیک بیست تربیت سیز کا استعداد ایسید دور و قابلیت سیز تربیت اطلاق ایجا دور

خاکستر اگر چه نسبت عالی دارد که تش جوهر علویست و لیکن جن نفس خود هنری ندارد
 کول اگر چه عالی نسب دور زیرا که آتش جوهر علوی دور و لکن کول نینک و نینک اوز دا تیده بر هنری بلغن نهیدین

با خاک بر برست قیمت شکر نه ازنی است که آن خاصیت و قیمت شستوی
 تفاوت بیلان برابر دور شکر نینک قیمتی قایم شین ایما سدر بلکه اول قیمت اوز قاصه سپیدین دور

چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است

<p>چو کنعان را طبیعت بی هنر بود چون فوح او خاک کنعان اجتم ابردی</p>	<p>پیمبر زادگی قدرش نیفرود رسول او شاه کیلی رونق ابردی</p>
<p>هنر بنمای اگر داری نه گوهر هنر که نشان نبغی توی میان دن</p>	<p>گل از خار سست بر اهریم از آزر که آزر دن غلیل گل تیجان دن</p>

چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است
 چنانچه اول بهنگ که است

دانش بر ما را بیاد آورده که در بعضی ممالک
 در این ممالک که در بعضی ممالک در بعضی
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی

حکمت مشک انست که خود بوید نه آنکه عطار بگوید با چون طبله عطار
 مشک اول دور که اوزی بویدانز مشک اول ملک عطار که دکانی دور

خاموش و پنهان و نادان چون طبل غایب است بند آواز و میان تپی قطع
 بزم خاشاک و دمیز کور ساکنی دور اما جاها غازی طاوولی کچی دور بلند آواز یک مچی باشد دور



مشک گفته اند صدیقان

مشین بوید دیدی بل سلف

مصحف در میان نزدیقان

ز نذیقعه لار ار اسپید و محف

عالم اندر میانه جمال

نچه جاها اسپیده عالم

شاهدی در میان کورست

کور لاریننگ آدمی محبوب



پند دوستی را که عمری فراچنگ آرند نشاید که سیکم بیار از ندرت
 بردوستی که برآمده قولف کیستار لار لایق ایماسد در که بر نغره و بر نختار لار

ز هزار تابیک نفس نشکونی بسک
 ساقانغ شاتتریز اینجه سوده تا مشین طبع

سنگ بچند سال شود لعل پارها
 بر تاش چخردیده که بر پار ه لعل دور

تشبیه عقل در دست نفس چنان گرفتارست که مرد عاجز در دستن گریز
 عقل نفس اماره جنگ لیدو اغاخ و توتغان دور که عاجز و مکاره خاقون قویو و توتغان نیک

در خفته بر سر اسنای پسند شر که بانگ زن از وی براید بلند
 او اوی زن فرح ایشکین ایلانند که چیتخه خاقون سوزی انین بلند

حکمت رأی بی قوت مکر و فسون قوت بی رأی جهل و جنون بیت
 قوت سیر فکر و اندیشه فایده و سیر و نتیجه سیر دور و فکر و اندیشه قوت جنون و جهالت دور

تیمیز باید و تدبیر و عقل و انگه ملک
 تیمیز لازم و تدبیر و عقل سوکره سی ملک که ملک و دولت نادان سلاح جنگ خدا

سلاح قهر خدا ملک و جاه نادان دور

صانع عالم سزاوار است که در بعضی
 و جامع موسی با اینجه قوت و حکمت
 پیشک تومر و جلال لاریند دور
 قابل بود تان و عذرا بعضی
 گفتنی بر غیب صورت ایمان
 کوفتی انظار را لایق افغان
 واسطه اراستیت جنگ
 ویر لار لار اسپیده عالم بعضی
 جاها محبوب دور که
 مشتاق اسپیده و بر مصحف
 لار لار اسپیده و بر مصحف
 شریف دور و بر مصحف
 ننگ عالم خیر اور تا سپید
باب ششم
 مکر و تدبیر در بعضی
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک

دانش بر ما را بیاد آورده که در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک
 در بعضی ممالک در بعضی ممالک در بعضی ممالک

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

تشبیه

دست بیزار کاک فاقون کبی دور / و طمکار عابرتسه اچی کبی دور

بهرین ناموس کرده جامه سپید ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق	بهرین ناموس کرده جامه سپید ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق
دست کوتاه باید از دنیا قولی کوتاه ایلا دنیادان	دست کوتاه باید از دنیا قولی کوتاه ایلا دنیادان

حکمت و کس اهرت از دل زود و پای تغابن از گل

ای کیشی نینک کو نجادین حسرت تا شقاری کیماس / دزیان یاغی ندامت لای دین

بر نیاید تا جرگشتی شکسته و وارثی با قلندران نشسته قطعه
چیتاس بری بر سردا کردور کیمرسی سینکان / دور کبری بر میراث خوری که قلندران اختلاط ایلاکان

گر نباشد در میان المت سمیل بولماسه کاور تاده یا لنگ سمیل	پیش درویشان بود خونت مباح جمله درویش آلدیده قانینک مباح
یا کیش بر خانان انگشت نیل خانانغه یا کیمچیل انگشت نیل	یا مرو با یار از رقی پیرهن یا که بارمه یار کوک کویلاک ایله
یا بنا کن خانه در خور و سپیل یا بنا قیل بر او لی کیم کیر نیل	یا کن با سپیل بان دوستی قیل یا نغه یا که قیله دوسه نینق

پنل خلعت سلطان اگر چه عزیزست جامه خلتان خود ازان بعزت تر
سلطان خلعتی / اگر چند کیمه نردور / اما کیشی نینک زکمه نهایی انزین عزت یکده اق دور

و خوان بزرگان اگر چه لذیذست خردده انبان خود ازان بلذت تربیت
دا دلو غلار نینک طعمای اگر چند کیمه / لذیز دور / لکن کیشی نینک از کوبار نینی میده می انزین لذیز اراق دور

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

بهرین ناموس کرده جامه سپید / ای بنا موس کرده جامه سپید / ای که مکر ایند توئی چو لکریک آق / وقت کوتاه باید از دنیا / قولی کوتاه ایلا دنیادان

در این کتاب که در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

یا فضیلت همی بد یا بخت
یا فضیلت هر دو را بخور جاہ

آنکه خط آفرید روزی سخت
فقر ایله فضل را بر آنکه

ملاطفه نصیحت پادشاهان مسلم کیست
پادشاهان را نصیحت ایست که بر کینه است

چه شمشیر مندی نمی بر سرش
وگر باشی تیغ اور سنگدلک

موجود چه در بای زنی رش
موجود تو که سنگ است تیغ رش

بر نیست بنیاد توحید و بس
که آنرا ایر در فرزند طیب است

ایستد و بر شتر نشاند کس
یوق آنکاشی که بر مهر است

بلطف به که جنگ آوری و دلتنگی
اور شمه لطف ایله بر شنگ آوری و دلتنگی ساز

جو حق معاینه دانی که می بایزاد
کینه حق که بر سنی فرمود بر پیش لازم

بقهر از بوستانند و مزوسر منگی
آلوده قهر ایله آنه دا جره همسراز

خارج اگر نگرار کسی بطیبت نفس
فراخ می بیند هنوز که بیکه بر مایدور

مطایب که همه کس بلودندان بر شمی کند
آدمارانیک پیشی ترش میماند یلان

قاضی که بر شوت بخورد بیخ خیار
قاضی بر شوت بلبله بر بیخ خیار

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است در این شهر کاتب شده است

۳۱۵
 تقدیری بجای خود در
 فردرت وزن او چون قوافل
 و ایصال بولادی غیر نصیب هفت
 راجح اور پر روزگار ای با
 و نصیحت پارس با او بیفت
 و در صورت و عاقبت او یک
 و در حصول و عاقبت او یک
 و در حصول و عاقبت او یک
 و در حصول و عاقبت او یک

نصیحت بجای خود کردیم
 بز نصیحت نه او را چون قیل و ک
 هر چه ایید بگوش غبت کس

گر بشینامس قولا ق غبت کس
 ک اشینامس قولا ق غبت کس

نَاظِرَ آفِيهِ سَلَّ بِاللّٰهِ مَرْحَةً ۙ
 ای ناظر ایسته محمت اللّه ذاتین
 وَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ مِنْ خَيْرٍ تَزِيدُ بِهَا

لَوْ اَنْ لِيْ يَوْمَ التَّلَاقِ مَكَانَةً
 اگر یوم اجزاده بولسه ایردی منکا هم جای
 اَنْ الْمَسِيءُ وَاَنْتَ مَوْلَىٰ مُحَمَّدٍ
 من اول بر شخص بر کردار او حسابی ای کام دون

روزگاری درین بسر بردیم
 عمره میزنه مونکا اخیر ای بندوک

بر رسولان پیام باشد و بس
 در سلین عزه خیر پیوره ماک و بس

عَلَى الْمُصَنِّفِ وَاسْتَغْفِرُ لِصَاحِبِهِ
 تصنیف قیلنویجی ینه عنفران ای کاسینه

مِنْ بَعْدِكَ غُفْرَانًا لَكَ كَاتِبِهِ
 سوگره طبع ایست مغفرتی کا تمبه ینه -

عِنْدَ التَّرْوَفِ لَقُلْتُ يَا مُؤَلَّانَا
 دید ای ردیم حضرت تنگه یه من ای رب مولانا

هَا قَدْ سَأْتُ وَأَطْلُبُ الْإِحْسَانَ
 یما نلیق ایلا دیدم ایمدی تیلار من پسندین احسانا

و قد ابریک کا ایچ کون از برین کا ایچ کون
 و قد ابریک کا ایچ کون از برین کا ایچ کون
 و قد ابریک کا ایچ کون از برین کا ایچ کون
 و قد ابریک کا ایچ کون از برین کا ایچ کون

خاتمه

سَبَّاحَاتُ رَأْفَتِ كِتَابِكَ يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ

یا رب ایلا بو شرح فی مقبول
 کتب پیکره او قوسه بهرا اولاد
 علی آی اعتبار ایتسون -
 نه مشقت که چیکه خواهد مراد
 بعد ما تمتر قلت ذاک انا
 تا که بافتون انکا گروه فحول
 بز نصیحت غمه آنی قیل معناد
 فضلا خشی یاد کا رایتمسون X
 مونی نشری او چون فی قیل شد
 رَبِّ حَسِّنْ لَنَا حَوَائِمَنَا

کِتَابُ الْاُخْرَى رَاجِعٌ اِلَى الْبَرِّ مِنْ مَلَامِيْنَ زَهْرُ الْخَوْلِ جُزْءٌ

طوبی ایلا کون ایله ایله ایله ایله
 طوبی ایلا کون ایله ایله ایله ایله
 طوبی ایلا کون ایله ایله ایله ایله
 طوبی ایلا کون ایله ایله ایله ایله

خدای از برین ای صحیح جم من
 از برین ای صحیح جم من
 از برین ای صحیح جم من
 از برین ای صحیح جم من

۳۱۵
 سالی که کتابت شد
 گلستان را گلستان بیان
 و خندان بطریق مناجات
 بحجاب قاضی الحاجات
 خدا یاد کند تا به پیشین
 که در حق هر یک کلام غم نیندک
 بوی غم مراد ایلادیم اختتام
 قاشا قلیب آئی هر صبح دشم
 جهان بار کج با پیدار ایلادیم

علامه ضل و جنبه کمال فخر المیزان الکرام قدوة المحققین لعظام شاعر تصنیح و صاحب الیه بیان و شرح عقدا
 غیر منقوطة و غیر سها من الرسائل حمید و علی سمعت ک جناب لاری دین اطلال الله عشره

بامراد خویش هر کس و بر و شد و مبهم گشت هر یک برگ گل در یه چون جام جم یافت ز بربت جمله ز کلاک آن الا شیم شد گلستان گلشن معنی ازان صاحب علم آغز از گلبنی کلکش گلستان شد ادم شکر جان را به شیر روح گویا که دهم در نظر تصویر هایش چون بت صین محترم هر کسی امی سمنه سازد با و صرف دم (و عجب شرح گلستان معانی) ز در قرم	شکر الله جوشن و در این زمان بکرم در گلستان مقاصد غنچه با گل شگفت چون گلستان جناب سعدی شیرین سخن آنکه او سید ادهان خواجده عالی نسب بوی جان آید مانع هوش از خامه اش سر بسره صرف گلستان ابر تری که در شرح صورت هر یک حکایت کشید اندر بیان الغرض شد یک کتاب مستطاب و فرب از سر ادراک و صلح به رسال ترجمه
---	--

علامه زمان جاز قصب سبق عرفان ضل محقق و کمال در حق جامع المعقول و المنقول و مشایخ کان الفروع
 و الاصول صاحب مفتح الادب و جواهر الايقان حاجی اکرم دین ملا عبد القادر کاشغری الاز توجی

جناب لاری دین ادام الله وجود امثاله

زهی مژده که دل آئینه هسی نی
 مصفا قیلدی بو شرح گلستان

که بنگردند و مو نکلان فزان صهرین
 فنا بادند به غیب بوی بارین
 ادم کلشنی کیمی شاداب قیل
 قاشا کج جسمه طلاب قیل
 که گلستان تیب صبح ایلادیم
 مو نکلان غمت ادمو نکلان ایلادیم
تاء مخ
 کیشی اتم که مو نکلان ایلادیم
 غلط سو دیدیم بکله قدر ایلادیم
 قلیب در مونی ترک ایلادیم
 که بایسون دیبان با چو نین ایلادیم
 گلستان می گوید غرض اولوب
 که غرض صفت اوز نین ایلادیم
 خلافت ارا طوفه کار ایلادیم
 بریب بو گلستانه دادیم سخن
 فصاحتله آجتی بلا و سخن
 که قیلدی گلستانه فخره سخن
 باری مردن اولدی آئی باره
 شایعین لاری باری بیکیای
 غلط سو ز لادیم بکله شکیکیای
 خلیا وخت

خدا یاد در خجایه ایست آنی
کو کار تو در غایت آنجا است

کسی موسی ز ایل را از جند
قیلیب قیدی ایلا غایت بلند

تی صبح نی سبن مونکا بار قبل
جان ایل بارتین غیر بار قبل

کستانده بیلگی خوش نوا
بو لب ایل مونکا جانا لار شوق

دماغ اهل معنی بولدی آندن
معارف مطلع اورانی آینک
سواد خط لاری چون زلف دلدار
نقاطی دستگاه زیب و زینت
عجب گلشن که دایم دور بهاری
تعجب قیل بو گلشن مرادی
اگر شهباز فکری قیلسه جولان
مر ابلبلان دیسام هزاد دور
دلی مدحیده قاصد و در عبارت
بو مصرع غنچه دن آچیلدی تاریخ

سراسر عطر زار و سنبهستان
کیلیب الفاظی کویا بلبلستان
قیلور طالب خیالی نیشبستان
مضامین سرپا شکرستان
هموزا و پسون کوزا و پسون ایزبستان
علاج در خمسوران و بستان
بو لور شراح لار طفل بستان
بله لایت انکاشون گلستان
گل تارخی نه قیل مطلبستان
مراد بلبلان بشون گلستان

صاحب فضیلت و افضال و معدن معارف کمال
مولانا الهام مفتی الانام داملا تورسون محمد علم حضرت سیاطانی جناب لاریین سلمه رب تعالی

جهانه کیلدی بو ترکی گلستان
خط مشکین و خال نقطه برلان
بهارستان ایرور زمین البطوری

الف لارا انده کویا سرو بوستان
طبیعت لار عنه کویا عنبرستان
قایو کونکلنه کیم بولیش زهستان

بیشتر لکن مونکا ایل قیلیب
که یورسون لار کلب ایل قیلیب
که هر بنی دن آغوشی منفعت
همه شلاریه تا پار خیرت
ردون مضافی تو آغای

قاعده پنج

معین ادنای دیم مددی ایلغای
ضرایب تکواض حال ایلان
کیم نظار عجز و ملال ایلان
شایسته کلمه کیلدی آیتنک ص
حکیم جهان دار و پاک و صبر

خداوند بخشنده همسر بان
خداوند روزی دهنده بان
مخبر اول پیشه ناتوان
اورار فیلیق پیشه بیکان
من اول پیشه زینت بیکان
غایت بیلدی ایلا لطیف کیم
کمز بولدی هر دیما و در زینت
کمز بولدی هر ایستیم
خط اول